



پوهنتون سلام

پوهنځی شریعت و قانون

پروگرام ماستری فقه و قانون



دولت جمهوری اسلامی افغانستان

وزارت تحصیلات عالی

معینت امور علمی

حاکمیت از لحاظ شریعت اسلامی و قانون اساسی افغانستان

(رساله ماستری)

محصل: رحیمه "سادات"

استا رهنما: پوهندوی دوکتور نجیب الله "صالح"

سال: 1398 هـ ش 1440 هـ ق



پوهنتون سلام
پوهنځی شریعت و قانون
پروگرام ماستری فقه و قانون

جمهوری اسلامی افغانستان
وزارت تحصیلات عالی
معینیت امور علمی

حاکمیت از لحاظ شریعت اسلامی و قانون

اساسی افغانستان

(رساله ماستری)

محصل: رحیمه «سادات»

استاد رهنما: پوهندوی دوکتور نجیب الله «صالح»

سال: 1398 هـ ش - 1440 هـ ق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



پوهنتون سلام



پوهنځی شرعیات و قانون

دیارتمنت فقه و قانون

بورډ ماستری

تصدیق نامه

محترم رحیمه بنت سید مصطفیٰ ID نمبر Sh-msf-97-350 محصل دور ششم فقه و قانون، از پایان نامه ماستری خویش زیر عنوان: حاکمیت از لحاظ شریعت و قانون اساسی افغانستان به روز چارشنبه تاریخ ۱۳۹۹/۱۱/۲۹ هـ ش موفقانه دفاع نمود، و از نظر هیات ژوری مستحق ۸۵ (نمره به عدد) هشتاد و پنج (نمره به حروف) گردید، موفقیت شان را از الله متعال خواهانیم.

امضاء اعضای هیات ژوری:

ردیف	نام استاد	عضویت	امضاء
۱	دکتور محمد اسماعیل لیبیب بلخی	عضو هیات	
۲	دکتور محمد یونس ابراهیمی	عضو هیات	
۳	دکتور نجیب الله صالح	رهنما و رئیس جلسه دفاعیه	

..... معاون علمی

..... آمر بورډ ماستری

اهداء

- اهداء ميکنم به پدر و مادرم که من را قسميکه کوچک بودم بزرگ ساختند و زندگي آموختند و از هيچ گونه زحمت بخاطر رسيدن من به موفقيت و ياد گرفتن دين الله دريغ نکردند.
- و به تمام اساتيد بزرگوام که من را در راه آموزش علم ياری رساندند و راه حق را براي من نشان دادند.
- و به همه کسانی که هدف حيات خود را کوشش در راه دين ، دعوت مردم از ظلمات به نور ، آموختن علم دين و رساندن علم دين قرار دادند و در اين راه از جان و مال خود دريغ نمی کنند.

سپاس گذاری

الحمد لله و الصلاة والسلام على رسول الله و على آله و صحبه و من والاه.

اما بعد: رسول الله صلى الله عليه و سلم میفرمایند: " من لم يشكر الناس لم يشكر الله"¹ کسیکه

سپاسگذاری از مردم نکند، سپاس از الله تعالی را بجا نمی آورد.

در قدم نخست سپاسگذاری میکنم از همه کسانی که زمینه تحصیل را به پسران و دختران این سرزمین که سال ها از تحصیل و تعلیم به سطح عالی به دور بودند مهیا ساختند، و سپاس از اداره محترم پوهنتون سلام و تمام کارمندان آن که با جان و دل کار میکنند و زحمت می کشند و ریاست محترم پوهنچی شرعیات و بورد ماستری که این زمینه را به طبقه اناث مهیا ساختند و بدون کدام نوع تبعیض برخورد میکنند و تلاش میورزند، و یک سپاسگذاری مخلصانه از استاد رهنمایم جناب محترم دوکتور نجیب الله «صالح» که در نوشتن این رساله با حوصله مندی کامل رفتار کردند و با نظریات عالمانه شان در اتمام این رساله کمک های شایان کردند.

و از استادان مناقش که این رساله را مطالعه میکنند خواهشمندم تا اشتباهات این رساله را برملا سازند تا در غنای این رساله افزوده شود.

¹ - سنن ترمذی، شماره حدیث: 1955، قال البانی: الصحيح

خلاصه بحث

موضوع این رساله، حاکمیت از لحاظ شریعت و قانون اساسی افغانستان است.

و این موضوع دارای اهمیت بسا بزرگ است، چون یکی از موضوعات داغ و قابل بحث در عصر امروزی است؛ زیرا انسان ها زندگی اجتماعی دارند، تعاملات و معاملاتی با هم انجام میدهند، که اختلاف ها و منازعات از آن برپا میشود، به راه حل ها، اصول و قوانین احتیاج است تا در روشنی آن منازعات حل و فصل گردد. همچنان به یک قدرت و سلطه متفق علیه ضرورت است تا همه را به احترام آن قوانین وا دارد، پس اینجاست که بحث روی قانونگذاری یا حاکمیت تشریحی و اجرای آن یا حاکمیت تنفیذی اهمیت خود را در میابد.

اهداف مهم این رساله مسائلی است که در سه فصل روی آن پرداخته شده است.

در فصل اول اصطلاحات کلیدی مربوط به موضوع شرح داده شده است که تعریف حاکمیت و حاکم و معرفی قانون اساسی افغانستان شامل مباحث آن است.

فصل دوم شامل موضوع حاکمیت تشریحی از لحاظ شریعت و قانون اساسی افغانستان و مباحث مربوط به آن، که عبارت از حاکمیت الله، حیثیت رسول و مجتهدین و عامه مسلمانان، حاکمیت در قانون اساسی افغانستان و حاکمیت در نظام های غربی میباشد.

در فصل سوم حاکمیت تنفیذی از لحاظ شریعت و قانون اساسی افغانستان مورد بحث قرار گرفته که مباحث شامل در آن عبارت از، خلافت از لحاظ شریعت و قانون اساسی افغانستان، قوای تنفیذیه از نگاه شریعت و قانون اساسی افغانستان، قوه مقننه از نگاه شریعت و قانون اساسی افغانستان، قضاء از نگاه شریعت و قانون اساسی افغانستان میباشد.

فهرست موضوعات

اهداء.....	أ
سپاسگذاری.....	ب
خلاصه بحث.....	ج
مقدمه.....	1
الف: اهمیت موضوع:.....	1
ب: اسباب اختیار موضوع:.....	3
ج: پیشینه تحقیق:.....	3
د: روش تحقیق:.....	4
ه: اهداف تحقیق:.....	4
و: پرسش های تحقیق:.....	4
ی: موانع و مشکلات تحقیق:.....	5
خطه تفصیلی.....	5
فصل اول: شرح اصلاحات کلیدی.....	9
مبحث اول: تعریف حاکمیت.....	9

- 9.....مطلب اول: تعرف لغوی حاکمیت
- 10.....مطلب دوم: تعریف اصطلاحی حاکمیت
- 10.....مبحث دوم: تعریف حاکم
- 10.....مطلب اول: تعریف حاکم در لغت
- 10.....مطلب دوم: حاکم در اصطلاح فقهی
- 11.....مبحث سوم: قانون اساسی افغانستان
- 11.....مطلب اول: گذری بر قوانین اساسی افغانستان و آنچه مرتبط است به حاکمیت
- 15.....مطلب دوم: معرفی قانون اساسی نافذ کشور
- 18.....فصل دوم: حاکمیت تشریحی از نگاه شریعت اسلام و قانون اساسی افغانستان
- 18.....مبحث اول: حاکمیت مطلق از آن الله است
- 18.....مطلب اول: حاکمیت الله از نظر قرآن، سنت و دیدگاه علماء
- 24.....مطلب دوم: عبادت الله دلیل به اثبات حاکمیت الله نیز است
- 26.....مطلب سوم: ربوبیت مخصوص الله است پس حاکمیت نیز از او است
- 31.....مطلب چهارم: لزوم حکم بما انزل الله
- 35.....مبحث دوم: حیثیت رسول، مجتهدین و عامه مسلمانان در حاکمیت
- 35.....مطلب اول: حیثیت رسول الله صلی الله علیه وسلم
- 38.....مطلب دوم: حیثیت مجتهدین و عامه مسلمانان در حاکمیت

- 45.....مبحث سوم: انواع احکام از لحاظ جواز قانونگذاری در آن
- 45.....مطلب اول: احکام قطعی (ثوابت)
- 53.....مطلب دوم: احکام اجتهادی (متغیرات)
- 59.....مبحث چهارم: حاکمیت در قانون اساسی افغانستان
- 59.....مطلب اول: حاکمیت الهی در قانون اساسی افغانستان
- 60.....مطلب دوم: موقف و جایگاه دین مقدس اسلام در قانون اساسی افغانستان
- 63.....مبحث پنجم: حاکمیت در نظام های غربی (دموکراسی)
- 64.....مطلب اول: معنای دموکراسی
- 65.....مطلب دوم: حاکمیت از نگاه دموکراسی
- 69.....مطلب سوم: جوانب اتفاق و اختلاف دموکراسی و اسلام
- 72.....مطلب چهارم: انواع دموکراسی
- 76.....فصل سوم: حاکمیت تنفیذی از نگاه اسلام و ق.ا.ا
- 76.....مبحث اول: ریاست دولت از لحاظ شرع و قانون اساسی
- 76.....مطلب اول: تعریف خلافت
- 78.....مطلب دوم: حکم نصب خلیفه
- 83.....مطلب سوم: شرایط خلیفه از نگاه شریعت و رییس دولت از نگاه ق.ا.ا
- 92.....مطلب چهارم: واجبات و حقوق خلیفه از نگاه شریعت و رئیس دولت از لحاظ ق.ا.ا

- 107.....مطلب پنجم: نظارت و عزل رئیس دولت
- 117.....مبحث دوم: قوای تنفذیه (وزارت) از نگاه شرع و قانون اساسی
- 118.....مطلب اول: تعریف وزارت و انواع آن
- 120.....مطلب دوم: مشروعیت وزارت
- 121.....مطلب سوم: شروط وزارت
- 124.....مطلب چهارم: وظایف و صلاحیت های وزیر
- 126.....مطلب پنجم: حدود کار قوه تنفذیه (مجریه)
- 128.....مبحث سوم: شوری از نگاه شرع و قوه مقننه از لحاظ قانون اساسی افغانستان
- 128.....مطلب اول: تعریف شوری
- 129.....مطلب دوم: مشروعیت شوری در اسلام
- 134.....مطلب سوم: صفت اهل شوری
- 137.....مطلب چهارم: ضرورت به قوای تشریحی
- 139.....مطلب پنجم: حدود مجلس شوری (قانونگذاری)
- 140.....مبحث چهارم: قضاء از نگاه شرع و قانون اساسی
- 140.....مطلب اول: تعریف قضاء
- 142.....مطلب دوم: ماهیت و مشروعیت قضاء
- 143.....مطلب سوم: صلاحیت های قاضی

145.....مطلب چهارم: شروط و صفات قاضی

147.....مطلب پنجم: حدود وظایف قوه قضائیه

ز

150.....نتیجه گیری

151.....پیشنهادات

152.....فهرست آیات قرآنی

155.....فهرست احادیث

159.....فهرست اعلام

161.....فهرست مراجع

مقدمه

الحمد لله و الصلاة و السلام على رسول الله و آله و أصحابه أجمعين و بعد:

حاکمیت یکی از موضوعات قابل بحث در عصر امروزی است؛ زیرا نظر به بوجود آمدن موضوعات جدید و گسترش معاملات، اختلاف ها بین مردم در این عصر زیاد شده است، و ضرورت به یک سلطه و قدرت احساس میشود که منازعات مردم را طبق اصول و قوانین شریعت اسلام حل و فصل و همه مردم به آن احترام کنند.

شریعت اسلام به صفت آخرین دین الهی نظام کامل زندگی است، و مظهر اراده تشریحی الله به مؤمنان و به همه مسلمانان و مردم شریف افغانستان است، ما راهنمود های دینی قرآن، سنت و نظریات فقه و علمای اسلام را در پیشروی خود داریم.

ما به صفت مسلمانان باور داریم که الله متعال فرمانروای مطلق است، محمد صلی الله علیه وسلم پیامبر اوست، علما و مجتهدین امت از عصر صحابه تا امروز مفسرین قرآن، شارحین حدیث و مستنبطین احکام از آن دو اند و اهل شوری در روشنی احکام الهی راه حل های مقطعی که بر درء مفسد و جلب مصالح مبنی اند، قوانین دور مدت و کوتاه مدت را وضع میکنند.

حکام مسلمانان به نیابت ملت این قوانین را نافذ میسازند، که این همه را در اصطلاح شرعی اقامت دین می نامند و مکلفیت دینی مؤمنان است. که این همه نظر به شریعت و مقایسه آن در قانون اساسی افغانستان ضرورت به بحث دارد، بناء حاکمیت مطلق خداوند و اثبات آن، حیثیت رسول الله صلی الله علیه وسلم و مجتهدین و عام مردم، قانونگذاری و ضرورت به آن، انواع احکام الهی از نظر جواز قانونگذاری در آن، حاکمیت در قانون اساسی افغانستان، حاکمیت در نظام های غربی (دموکراسی)، حاکمیت تنفیذی، بحث روی خلیفه، ورزاء، اهل شوری، قضاء و حدود صلاحیت های آنها از نگاه شریعت و قانون اساسی افغانستان در این رساله مورد بحث قرار میگردد. و همچنان ترجمه آیات از کتاب ترجمه جدولی قرآن کریم، از أبو ادريس عبدالله خاموش هروی گرفته شده است.

الف: اهمیت موضوع:

تعریف، تحلیل و بیان آثار حاکمیت تشریحی و تنفیذی یک موضوع حاد و زنده است: حاد به سببی است که از زمانی که خلافت به ملوکیت تغییر یافته همیشه به نحو از انحاء بالای حقوق الله – که در حقیقت حق جامعه اسلامی است- از جانب اصحاب سلطان سیاسی تعدی کم و بیش

صورت گرفته، اصحاب سلطان به حق امت در تعیین سرنوشت، جلب مصالح عامه و دفع مفسد از ایشان، حقوق عامه مسلمانان را زیر پا نموده و شورائیت را به گونه حقیقی آن رعایت نکرده اند. به سبب حساس بودن موضوع حاکمیت - که ستون فقرات فقه سیاسی اسلام را تشکیل میدهد- فقهای قدیم اسلام، در این عرصه قدم های محتاطانه برداشته اند، چون این مسأله مستقیماً با صلاحیت های خلفا و اصحاب قدرت سیاسی در تماس بود. جنگ های ذات البینی نیز اکثر به سبب همین موضوع صورت گرفته و خلافت را نیز از ملوکیت همین موضوع تمییز می کند.

این موضوع به دو دلیل زنده است: یکی این که در جهان اسلام یک هوای آزادی خواهی و طرد استبداد وزیده، در اکثر دنیای معاصر اسلامی، کسی به سبب ظلم حکام از حقایق چشم پوشی نمی کند، پس به بیان مسایل سیاسی اسلام می پردازند، علمای معاصر هیچ بخشی از این مسایل را غیر مکتوب نگذاشته اند، ولی در مقابل این حقیقت گرای، هنوز در جهان اسلام مردمی وجود دارند که تحریف عملی چهارده قرن فقه سیاسی را وصف اصلی و حقیقی این فقه می پندارند، و ملوکیت را نظام مثالی می دانند، وقایع جهان اسلام بعد از بهار عربی گواه خوبی به این قول است، که برخی از مسلمانان بر آزادی تأکید دارند و برخی دیگر استبداد را قانون مشروع و حق الهی پادشاهان قرار میدهند.

در کشور عزیز ما افغانستان نیز با آنکه همه اسلام خواهان حاکمیت مطلق را از الله می شمارند، ولی در نقش ملت و امت مسلمه در خلافت اختلاف عملی وجود دارد، برخی سلطان غلبه و زور را در علم و عمل مشروع می پندارند و تشریک مردم در تعیین سرنوشت ایشان را دیموکراسی و کفر می گویند و بر تغییر قانون اساسی اصرار می ورزند و برخی دیگر در مقابل آن، حاکمیت را از آن امت می دانند، بر انتخابات و جمهوریت تأکید دارند، از قانون اساسی دفاع میکنند.

بناء به یک بحث مفصلی که بر موضوع حاکمیت، تجزیه و تحلیل آن، بخش های مختلف و آثار مرتب بر آن نیاز جدی وجود دارد، و ما میکوشیم تا در پهلوی توضیحات این مسئله از شریعت الهی، آنرا در روشنی قانون اساسی افغانستان هم بحث کنیم تا مقایسه کرده باشیم بین شریعت و قانون.

ب: اسباب اختیار موضوع:

اهمیت و جدیت موضوع و وجود نظریات مختلف در موضوعات مرتبط به حاکمیت و نقش مردم در آن و وجود قوانین و افراط و تفریط روی آن از اسبابی بود که این موضوع _ حاکمیت از نگاه شریعت اسلامی و قانون اساسی افغانستان- را عنوان بحث خود انتخاب کردم، همچنان توضیح ساحت صلاحیت حکام و حدود کار آنها که امروزه موضوع مهم و جدی در بین مردم است از جمله اسباب انتخاب این عنوان است؛ این مسئله نیاز به توضیح بیش تر و جدی دارد تا مردم بیشتر آگاه شوند و مشکلات موجود در زمینه رفع شود.

همچنان در این رساله بحث با توجه به قانون اساسی افغانستان بحث شده تا مقایسه بهتر صورت بگیرد در بین شریعت و قانون اساسی افغانستان که حیثیت مادر قوانین را دارد.

ج: پیشینه تحقیق:

حاکمیت موضوعی است که اصول آن در قرآن کریم بیان گردیده است، در هدایت های قوی و عملی پیامبر صلی الله علیه وسلم وضاحت یافته و در دوران خلافت راشدین به وجه کامل آن، عملی گردیده است، احکام این موضع به گونه پراکنده در میراث دینی ما در قالب عقیده و فقه بیان شده و علمای معاصر به گونه یک بخش سیاست شرعی در کنار موضوعات دیگر به بیان آن پرداخته اند، مانند امام بن تیمیه در کتاب الساسیة الشرعیة، امام مودودی در کتاب تدوین الدستور الإسلامی، یوسف قرضاوی در کتاب السیاسة الشرعیة، تفسیر فی ظلال القرآن از سید قطب، تفهیم القرآن از امام مودودی، خلافت و ملوکیت از امام مودودی و در افغانستان قانون اساسی کشور شرح داده شده مانند شرح قانون اساسی از سرور دانش و نظام الدین عبدالله و تحلیل و نقد قانون اساسی از قانونپوه محمد اشرف رسولی، شرح مختصر بر قانون اساسی از پوهاند عبدالواحد جهید.

اما یک بحث مفصل که موضوع حاکمیت، تجزیه و تحلیل آن، بخش های مختلف و آثار مرتب بر آن را پرداخته باشد را سراغ ندارم که به زبان ملی ما باشد و آنچه به زبان ملی ما وجود داشته باشد فقط جنبه شرعی را بحث کرده است بناء این موضوع به زبان های ملی ما با رعایت ترتیب و تنظیم منطقی و با تفصیل لازم آن، نیاز به بیان دارد، پس بخاطر پر کردن این نقیصه ان شاء الله که یک دست آورد خوب خواهد بود.

د: روش تحقیق: در این نوشتار از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است، و در زمینه از کتاب‌های فقهی معتمد، که توسط علمای بزرگ قدیم و جدید در مذاهب اسلامی نوشته شده است، و نیز از کتاب‌های که این موضوع را از نظر قانون بررسی کرده اند.

- 1- تحقیق مسایل از متون اصلی کتب عقاید و سیاست شرعی استفاده شده است.
- 2- معانی اصطلاحات را از نگاه لغوی و اصطلاحی از مصادر اصلی آن استفاده شده.
- 3- در بحث هر مسئله را با دلایل از قرآن و حدیث و اقوال علماء ذکر کردم.
- 4- در موارد اختلافی، دیدگاه فقهاء را با دلایل آنها ذکر کرده و دیدگاه درست و راجح که اکثر علماء آنرا پذیرفته اند با ذکر دلایل شان آوردم.
- 5- احادیث که بکار برده شده تخریح نموده و منابع آنرا در پاورقی ذکر کردم.
- 6- مطالب را تا جای توان واضح و عام فهم نوشتم تا برای تمام خوانندگان قابل فهم باشد.
- 7- کوشش کردم تا حد توان مطلب را پر محتوا بنویسم و حق آنرا اداء نمایم.

و: اهداف تحقیق:

- 1- بیان اهمیت موضوع، تا جای که اعتقاد نادرست به موضوع حتی سبب کفر میگردد.
- 2- از بین بردن غموض و شبهات در موضوع، و بحث روی آن بدون کدام افراط و تفریط.
- 3- بحث روی حاکمیت، قوای حاکم و حدود صلاحیت آنها را از لحاظ شریعت اسلامی و قانون اساسی افغانستان.
- 4- مقارنه بین شریعت و قانون اساسی افغانستان در مورد حاکمیت و قوای حاکم و حدود صلاحیت آنها از لحاظ شریعت و قانون.
- 5- تجزیه و تحلیل بخش‌های مختلف موضوع به شکل منظم و مرتب که ضرورت فعلی جامعه میباشد.

ه: پرسش‌های تحقیق:

در متن و حواشی مطالب فوق سوال‌های مهمی مطرح میشود از جمله:

- 1- حاکمیت چیست؟
- 2- حقوقدانان غربی در مورد حاکمیت چه نظر دارند؟
- 3- حاکم مطلق در اسلام الله است، نقش پیامبر صلی الله علیه وسلم چیست؟
- 4- دین به قرآن و سنت کامل شده، نقش مجتهدین امت چیست؟

- 5- مجتهدین امت روا و ناروا را از قرآن و سنت استنباط کردند، احکام روا و ناروا از واقعات موجود و متوقعه را بیان داشتند، قانون اساسی و قوانین عادی چرا وضع میشود؟ و با قرآن، سنت و فقه چه مناسبت دارد، فرع است؟ و یا احکام موازی است؟
- 6- چرا ما به قوانین محتاج هستیم؟ اگر قوانین نباشد چه اتفاق می افتد؟
- 7- اولوالامر چه صلاحیت دارند؟ در تشریح و تنفیذ نقش ایشان چیست؟ وجود ایشان چرا مهم است؟ اطاعت شان چه حکم دارد و مصدر صلاحیت های شان چه است؟
- 8- امور فوق در قانون اساسی نافذ افغانستان چگونه معالجه شده است؟

ی: موانع و مشکلات تحقیق:

بدون شک در افغانستان کشور که کمتر کتاب خانه های جامع وجود دارد و نسبت به اکثر کشور ها از این لحاظ فقیر است، نوشتن این رساله کار ساده نبود، بناء با بعضی از مشکلات رو برو شدم و موانع ایجاد کرد.

- 1- نبود کتاب های معتبر در کتاب خانه های افغانستان.
- 2- اکثر کتاب های موجود به زبان عربی است، بناء در ترجمه آن هم با مشکلات مواجه شدم.
- 3- با توجه به گسترش مرض کرونا و قرنطینه در ایام که باید رساله را مینوشتم هم خالی از تأثیر منفی و ایجاد موانع سد راهم نبود.

خطه و پلان تحقیق:

در کل مطالب رساله به فصول و مباحث و مطالب تقسیم شده است، که در فصل اول اصطلاحات کلیدی شرح شده است و در فصل دوم حاکمیت تشریحی از نگاه شریعت و قانون اساسی افغانستان و مطالب مربوط به آن و در فصل سوم حاکمیت تنفیذی از نگاه شریعت و قانون اساسی افغانستان و مطالب مربوط به آن شرح داده شده است، که نمونه خطه آن قرار ذیل است:

فصل اول: شرح اصطلاحات کلیدی.

مبحث اول: تعریف حاکمیت.

مطلب اول: تعرف لغوی حاکمیت.

مطلب دوم: تعریف اصطلاحی حاکمیت .

مبحث دوم: تعریف حاکم.

مطلب اول: تعریف حاکم در لغت.

مطلب دوم: حاکم در اصطلاح فقهی.

مبحث سوم: قانون اساسی افغانستان.

مطلب اول: گذری بر قوانین اساسی افغانستان و آنچه مرتبط است به حاکمیت.

مطلب دوم: معرفی قانون اساسی نافذ کشور.

فصل دوم: حاکمیت تشریحی از نگاه شریعت اسلام و قانون اساسی افغانستان.

مبحث اول: حاکمیت مطلق از آن الله است..

مطلب اول: حاکمیت الله از نظر قرآن، سنت و دیدگاه علماء.

مطلب دوم: عبادت الله دلیل به اثبات حاکمیت الله نیز است.

مطلب سوم: ربوبیت مخصوص الله است پس حاکمیت نیز از او است.

مطلب چهارم: لزوم حکم بما انزل الله .

مبحث دوم: حیثیت رسول، مجتهدین و عامه مسلمانان در حاکمیت

مطلب اول: حیثیت رسول الله صلی الله علیه وسلم .

مطلب دوم: حیثیت مجتهدین و عامه مسلمانان در حاکمیت.

مبحث سوم: انواع احکام از لحاظ جواز قانونگذاری در آن.

مطلب اول: احکام قطعی (ثوابت).

مطلب دوم: احکام اجتهادی (متغییرات).

مبحث چهارم: حاکمیت در قانون اساسی افغانستان.

مطلب اول: حاکمیت الهی در قانون اساسی افغانستان.

مطلب دوم: موقف و جایگاه دین مقدس اسلام در قانون اساسی افغانستان.

مبحث پنجم: حاکمیت در نظام های غربی (دموکراسی).

مطلب اول: معنای دموکراسی.

مطلب دوم: حاکمیت از نگاه دموکراسی.

مطلب سوم: جوانب اتفاق و اختلاف دموکراسی و اسلام.

مطلب چهارم: انواع دموکراسی.

فصل سوم: حاکمیت تنفیذی از نگاه اسلام و قانون اساسی افغانستان.

مبحث اول: خلافت از لحاظ شرع و ریاست دولت از لحاظ قانون اساسی.

مطلب اول: تعریف خلافت.

مطلب دوم: حکم نصب خلیفه یا رئیس دولت

مطلب سوم: شرایط خلیفه یا رئیس از نگاه شریعت و قانون اساسی افغانستان.

مطلب چهارم: واجبات و حقوق خلیفه و رئیس دولت از نگاه شریعت و قانون اساسی افغانستان.

مطلب پنجم: نظارت و عزل رئیس دولت.

مبحث دوم: قوای تنفیذیه (وزارت) از نگاه شرع و قانون اساسی.

مطلب اول: تعریف وزارت و انواع آن.

مطلب دوم: مشروعیت وزارت.

مطلب سوم: شروط وزارت مطلب چهارم: وظایف و صلاحیت های وزیر.

مطلب پنجم: حدود کار قوه تنفیذیه (مجریه).

مبحث سوم: قوه مقننه (شوری) از نگاه شرع و قانون اساسی افغانستان.

مطلب اول: تعریف شوری.

مطلب دوم: مشروعیت شوری در اسلام.

مطلب سوم: صفت اهل شوری.

مطلب چهارم: ضرورت به قوای تشریحی.

مطلب پنجم: حدود مجلس شوری (قانونگذاری).

مبحث چهارم: قضاء از نگاه شرع و قانون اساسی.

مطلب اول: تعریف قضاء.

مطلب دوم: ماهیت و مشروعیت قضاء.

مطلب سوم: صلاحیت های قاضی.

مطلب چهارم: شروط و صفات قاضی.

مطلب پنجم: حدود وظایف قوه قضائیه.

خاتمه بحث که شامل نتیجه گیری و پیشنهادات است.

فصل اول

شرح اصطلاحات کلیدی

مبحث اول: تعریف حاکمیت

این مبحث شامل دو مطلب می‌باشد که در مطلب اول تعریف لغوی حاکمیت شرح داده شده و در مطلب دوم در مورد معنی اصطلاحی حاکمیت بحث صورت گرفته است:

مطلب اول: تعرف لغوی حاکمیت

حاکمیت مصدر صناعی است، همان معنی را می‌گیرد که مصدر قیاسی "الحکم" می‌گیرد و هر دو ریشه لغوی آنها: "ح. ک. م" الحاء، الکاف و المیم است. و فقط یک فرق بین حاکمیت و حکم است اینکه حکم از جهت اینکه نام است برای واقعه پیش آمده فقط از همان حیثیت و حاکمیت اسم است به همان حدث با در نظر داشت ذاتی که به همان حدث موصوف است.

و همچنان علماء لغت و صرف می‌گویند که این مصدر صناعی دلالت می‌کند به تمام صفات و امور معنوی که توسط آن لفظ انجام میشود... پس مصدر صناعی وطن – به طور مثال- الوطنیة است، و مصدر صناعی قوم، القومیة است. مانند این امر به نسبت حکم و حاکمیت.

حاکمیت مصدر صناعی حاکم است: منصب حاکم یا وظیفه یا لقب وظيفوی وی.¹

لسان العرب مینویسد: (والحکم العلم و الفقه و القضا بالعدل)² یعنی: حکم به علم و آگاهی گویند و به فیصله و قضاوت عادلانه هم گویند.

و حکم به این معنی هم آمده است: (فکل کلمه و عظتک او زجرتک او دعوتک الی مکرمه او نهتک من قبیح فهی حکمة و حکم) هر سخن و یا خبری که پند آمیز باشد و یا انسان را متوجه خطا و سهوش نماید و یا انسان را از یک عمل بد منع و باز دارد به همچون خبر حکمت و حکم هم گفته میشود.³

¹ - معجم اللغة العربية المعاصرة، د أحمد عبد الحمید عمر، ج 1، ص 539

² - لسان العرب، ج 3، ص 141، ماده حکم

³ - جمهرة اللغة، أبوبکر محمد بن لحن بن درید الأزدي، ج 1، ص 564

همچنان: حکم به ضم یعنی فرمودن و دانش و حکمت می باشد. " حکم یعنی فرمان و دستور و حکمت و آگاهی را هم گویند" خلاصه مطلب اینکه معنا و مفهوم لغوی حکم، فرمان و دستور شاهی و قضاوت و فیصله عادلانه را گویند.¹

مطلب دوم: تعریف اصطلاحی حاکمیت

در اصطلاح سیاسی به اقتدار اعلی و یا قدرت مطلق حاکمیت گویند.²

ابو الأعلی مودودی³ اینگونه تعریف میکند: این کلمه اطلاق میشود به سلطه علیا و سلطه مطلقه طبق آنچه امروزه در علم سیاست خوانده میشود.⁴

مبحث دوم: تعریف حاکم

این مبحث شامل دو مطلب است که مطلب اول روی معنای لغوی حاکم بحث می کند و مطلب دوم تعریف اصطلاحی حاکم را مورد بحث قرار داده است:

مطلب اول: تعریف حاکم در لغت

اسم فاعل حکم است بمعنی قضی، گفته میشود: حکم علیه و حکم له (یعنی فیصله علیه او یا به نفع او نمود، پس معنای لغوی حاکم فیصله کننده است)

و وصف آن: حاکم و حَکَمَ از اسماء حسناى الله است.⁵

مطلب دوم: حاکم در اصطلاح فقهی

حاکم عبارت از اسم است که گرفته می شود به خلیفه، والی، قاضی و حکم مگر در وقت اطلاق در عبارات فقها خاص میشود به قاضی.⁶

بناء در مجله الأحكام العدلیة این گونه تعریف می کند: حاکم آنست که نصب میشود و تعیین میشود به حیث سلطان بخاطر حل و فصل دعوی و خصومت واقع شده بین مردم.¹

¹ - صراح اللغات، ص 66، باب میم، هندوستان، 1910 م

² - مولانا گوهر الرحمن، السیاسة الاسلامیة، ص 190

³ - أبو الأعلی المودودی در شهر اُرنج آباد در جنوب هند در سال 1321هـ (1903م) متولد شد، در سال 1932 ماهنامه «ترجمان القرآن» را منتشر ساخت. در سال 1973 به دعوت اقبال لاهوری در تنظیم مجموعه‌های از فقه همکاری کرد و در سال 1938 به ریاست موسسه تحقیقات اسلامی در لاهور رسید، در سال 1941 حزب (جماعت اسلامی) را بنیان گذاشت و هدف آن را تلاش برای استقرار یک دولت اسلامی اعلام داشت. در سال (1399هـ-1979م) وفات کرد. (الأعلام لازرکلی1422م، ج 1، باب: الف، دار ابن حزم، بیروت- لبنان)

⁴ - المودودی، أبو الأعلی سید أحمد حسن: تدوین الدستور الإسلامی، مؤسسة الرسالة، 1400 هـ- 1980 م، ص 18

⁵ - فتح القدیر، ج 3، ص 11

⁶ - القلیوبی، ج 2، ص 162

و مراد از حاکم نزد اصولیین در تقسیمات حکم عبارت از الله سبحانه و تعالی است که آن شارع احکام است.²

مبحث سوم: قانون اساسی افغانستان

که این مبحث شامل دو مطلب است: در مطلب اول چندین قوانین اساسی اخیر افغانستان بحث میشود با توجه به آن ماده های قانون که ربط بر حاکمیت دارد و در مطلب دوم قانون اساسی کشور مورد بررسی قرار میگیرد.

مطلب اول: گذری بر قوانین اساسی افغانستان و آنچه مرتبط است به حاکمیت

در کشور ما اولین قانون اساسی به نام "نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان" در 73 ماده، در 10 حوت زمستان 1301 ش و 1303 ش، به تصویب رسید.³

در این قانون اساسی دین رسمی دولت دین مقدس اسلام است و رئیس دولت خود را خادم و حامی دین مبین اسلام و پادشاه عمومی اعلان نموده است، (دین افغانستان، دین مقدس اسلام، و مذهب رسمی و عمومی آن مذهب منیف حنفی است. دیگر ادیان، اهل هنود، یهودی که در افغانستان هستند، به تأدیه جزیه و داشتن علامات ممیزه تابع بوده، به شرطی که آسایش و آداب عمومی را اخلاص نکنند، نیز به تحت تأمین گرفته می شوند.)⁴ ذات حضرت پادشاهی، خادم و حامی دین مبین اسلام و حکمدار و پادشاه عموم تبعه افغانستان است.⁵

و نظر به این قانون حکم در محاکم نظر به شریعت و اصول محاکم حقوقیه و جزائیه فیصله میشود: (در محاکم عدلیه عرض و داد عمومی مطابق شریعت و اصول محاکم حقوقیه و جزائیه فیصله کرده میشود.)⁶

و دومین قانون اساسی به نام "اصول اساسی دولت علیه افغانستان" در 110 ماده، در 8 عقرب 1310 ش، به تصویب رسید.⁷

¹ - المجلة الأحكام العدلیة، مادة 1785

² - الموسوعة الفقهية الكويتية، ج 16، ص 286 و الوجيز في الأصول الفقه، ص 67

³ - حقوق اساسی افغانستان، قانونیوه سرور دانش، ص 42

⁴ - نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان، 1301، ماده: 2

⁵ - نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان، 1301، ماده: 5

⁶ - نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان، 1301، ماده: 21

⁷ - حقوق اساسی افغانستان، قانونیوه سرور دانش، ص 42

در این قانون اساسی افغانستان هم دین مردم دین مقدس اسلام گفته شده است، قسمی که تصریح می نماید: (دین افغانستان، دین مقدس اسلام و مذهب رسمی و عمومی آن، مذهب منیف حنفی رح است. پادشاه افغانستان باید دارای این مذهب باشد. دیگر ادیان، مثل اهل هنود و یهودی که در افغانستان هستند، به شرطی که آسایش و آداب عمومی را اخلال نکنند، نیز به تحت تأمین گرفته می شوند.)¹

و پادشاه قبل از جلوس بر تخت عهد نامه را امضا می نماید که مطابق آن اظهار به سلطنت مطابق شریعت را می نماید. قسمی که در قانون تصریح نموده است: (پادشاه افغانستان باید قبل از جلوس بر تخت سلطنت عهد نامه ذیل را به مقام شورای ملی به حضور وکلا، اظهار و امضاء نماید: « به خدای عظیم و قرآن کریم عهد می کنم که در اعمال و افعال خود خداوند (جل شأنه) را حاضر و ناظر دانسته، به حفاظت دین مبین اسلام و استقلال افغانستان و حفظ حقوق ملت و حراست و ترقی و سعادت وطن، به اساس شرع مبین محمدی (صلی الله علیه وسلم) و مقررات اصول اساسی مملکت، سلطنت نمایم و به برکت روحانیت مقدس اولیای کرام رض برای خود استمداد می نمایم.»²

و نظر به این قانون حکم در محاکم مطابق مذهب احناف صورت میگیرد: (در محاکم شرعیه دعاوی مرجوعه، مطابق مقررات مذهب مذهب حنفی رح فیصله میشوند.)³

و سومین قانون اساسی در 11 فصل و 128 ماده در 9 میزان 1343 به تصویب و توشیح رسید.⁴

دین رسمی در این قانون هم دین مقدس اسلام اعلام شده است، (دین افغانستان دین مقدس اسلام است. شعایر دینی از طرف دولت مطابق به احکام مذهب حنفی اجرا می گردد.

آن افراد ملت که پیرو دین اسلام نیستند، در اجرای مراسم مذهبی خود در داخل حدودی که قوانین مربوط به آداب و آسایش عامه تعیین می کند، آزاد می باشند.)⁵

و در این قانون پادشاه حاکمیت ملی را مطابق احکام دین مقدس اسلام تمثیل می کند، (در افغانستان، پادشاه حاکمیت ملی را تمثیل می کند.)¹ (پادشاه حامی اساسات دین مقدس اسلام، حافظ استقلال و تمامیت ساحه، نگهبان قانون اساسی و مرکز وحدت ملی افغانستان است.)²

¹- اصول اساسی دولت علیه افغانستان، 1310، ماده: 1

²- اصول اساسی دولت علیه افغانستان، 1310، ماده: 6 (اما استمداد از روحانیت اولیای کرام خلافت عقیده اسلامی است)

³- اصول اساسی دولت علیه افغانستان، 1310، ماده: 88

⁴- حقوق اساسی افغانستان، قانونپوه سرور دانش، ص 42

⁵- قانون اساسی افغانستان، 1343، ماده: 2

و نظر به این قانون اصل پیروی از اساسات اسلام قابل تعدیل نیست. (اصل پیروی از اساسات اسلام، اساس پادشاهی مشروطه مطابق به احکام این قانون اساسی و ارزش های مندرج ماده هشتم، تعدیل نمی شود.)³

بعد چهارمین قانون اساسی در 13 فصل و 136 ماده، در 25 دلو 1355 ش، وضع گردید.⁴

این قانون اساسی تحت احکام دین مقدس اسلام حاکمیت ملی را متعلق به مردم میسازد، قسمی که تصریح نموده است: (حاکمیت ملی در افغانستان به مردم تعلق دارد.)⁵

(دین افغانستان، دین مقدس اسلام است. آن افراد ملت که پیرو دین اسلام نیستند، در اجرای مراسم مذهبی خود در داخل حدودی که قوانین مربوط به آداب و آسایش عامه تعیین می کند، آزاد می باشند.)⁶

نظر به این قانون اساسی، قوانین که توسط قوه مقننه تصویب میشود، نمیتواند خلاف دین مقدس اسلام باشد، قسمی که تصریح میدارد: (هیچ قانون نمی تواند مناقض اساسات دین مقدس اسلام، نظام جمهوری و دیگر ارزش های مندرج این قانون اساسی باشد.)⁷

و اصل پیروی از دین اسلام در این قانون اساسی قابل تعدیل نیست: (اصل پیروی از اساسات اسلام و نظام جمهوری مطابق به احکام این قانون اساسی تعدیل نمی شود.)⁸

و پنجمین قانون اساسی به نام " اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان" در 68 ماده، به تاریخ 25 حمل 1359، به اجرا گذاشته شد.⁹

در قانون اساسی هم رعایت دین مقدس اسلام تصریح شده است، اما کسی حق استفاده از دین خلاف مسایل ملی و مردمی و خلاف منافع جمهوری دموکراتیک افغانستان را ندارد: (در جمهوری دموکراتیک افغانستان، احترام، رعایت . حفظ دین مبین اسلام تأمین می شود و آزادی اجرای مراسم دینی و مذهبی برای تمام مسلمانان تضمین می گردد.

¹ - قانون اساسی افغانستان، 1343، ماده: 6

² - قانون اساسی افغانستان، 1343، ماده: 7

³ - قانون اساسی افغانستان، 1343، ماده: 120

⁴ - حقوق اساسی افغانستان، قانونپوه سرور دانش، ص 42

⁵ - قانون اساسی جمهوری افغانستان، 1355، ماده: 21

⁶ - قانون اساسی جمهوری افغانستان، 1355، ماده: 22

⁷ - قانون اساسی جمهوری افغانستان، 1355، ماده: 64

⁸ - قانون اساسی جمهوری افغانستان، 1355، ماده: 121

⁹ - حقوق اساسی افغانستان، قانونپوه سرور دانش، ص 42

پیروان سایر ادیان در اجرای مراسم دینی و مذهبی شان که آسایش و امنیت جامعه را تهدید ننماید، آزادی کامل دارند. هیچ یک از اتباع حق ندارد از دین به مقصد تبلیغات ضد ملی و ضد مرمی و وسیله ارتکاب سایر اعمال خلاف منافع جمهوری دموکراتیک افغانستان و خلق افغانستان استفاده کند.¹

و ششمین قانون اساسی در 13 فصل و 149 ماده به تاریخ 9/9/1366 به تصویب رسید.²

در این قانون اساسی هم حاکمیت ملی به مردم تعلق داشته و تحت احکام دین مقدس اسلام آنرا تعمیم می کنند، قسمی که تصریح می نماید: (حاکمیت ملی در جمهوری افغانستان به مردم تعلق دارد. مردم حاکمیت ملی را توسط لویه جرگه، شورای ملی و شورا های محلی تعمیم می کنند.)³ (دین افغانستان دین مقدس اسلام است. در جمهوری افغانستان هیچ قانون نمی تواند مناقض اساست دین مقدس اسلام و دیگر ارزش های مندرج این قانون اساسی باشد.)⁴

قانون قبلی در در تاریخ 8/3/1369 مجددا مورد تعدیل و بازنگری قرار گرفت.

و این قانون هم حاکمیت ملی را متعلق به مردم میدانند تحت احکام اسلام، قسمی که مینویسد: (حاکمیت ملی در جمهوری افغانستان به مردم تعلق دارد. مردم حاکمیت ملی را توسط لویه جرگه، شورای ملی و شورا های محلی تعمیم می کنند.)⁵ (دین افغانستان دین مقدس اسلام است. در جمهوری افغانستان هیچ قانون نمی تواند مناقض اساست دین مقدس اسلام و دیگر ارزش های مندرج این قانون اساسی باشد.)⁶

و حل و فصل قضایا نظر به این قانون اگر در قوانین صراحت نداشته باشد مطابق احکام اسلام حکم صورت می گیرد، قسمی که مینویسد: (قضات حین بررسی قضایا، احکام قانون اساسی و قوانین جمهوری افغانستان را تطبیق می نمایند. در حالاتی که قانون صراحت نداشته باشد، محکمه قضایا را طبق احکام شریعت اسلام، به نحوی حل و فصل می نماید که عدالت را به بهترین وجه ممکن تأمین نماید.)⁷

¹- اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان، 1359، ماده: 5

²- حقوق اساسی افغانستان، قانونپوه سرور دانش، ص 42

³- قانون اساسی جمهوری افغانستان، 1366، ماده: 1

⁴- قانون اساسی جمهوری افغانستان، 1366، ماده: 2

⁵- قانون اساسی جمهوری افغانستان، 1369، ماده: 1

⁶- قانون اساسی جمهوری افغانستان، 1369، ماده: 2

⁷- قانون اساسی جمهوری افغانستان، 1369، ماده: 112

در سال 1372 نیز قانون اساسی جدیدی به نام " اصول اساسی افغانستان" توسط دولت مجاهدین به رهبری استاد ربانی پیشنهاد شد؛ اما به تصویب نرسید.¹

این قانون اساسی افغانستان را دولت اسلامی خوانده و دین آنرا دین اسلام و مذهب رسمی آنرا مذهب حنفی خطاب میکند، قسمی که تصریح نموده: (افغانستان دولت اسلامی آزاد، مستقل، واحد و غیر قابل تجزیه است).² (دین افغانستان، دین مقدس اسلام است).³ (مذهب رسمی افغانستان، مذهب حنفی است).⁴ و در این قانون مصدر حکم فقط خداوند میباشد، و شریعت اسلام را یگانه مصدر تقنینی اعلام میکند، و در این مورد چنین می نویسد: (نظام دولت اسلامی افغانستان، بر مبنای نص قرآنی « ان الحکم الا الله» استوار است)⁵ (شریعت اسلام، یگانه مصدر تقنینی در کشور بوده، تمام جوانب زندگی فردی و اجتماعی مردم در فروغ تعالیم زندگی ساز اسلام، تنظیم و به هیچ وجه قوانین و مقررات خلاف اساسات شریعت وضع شده نمی تواند).⁶

و در 14 جدی سال 1382 هفتمین قانون اساسی افغانستان توسط لویه جرگه به تصویب رسید.⁷ که در روی این قانون اساسی که قانون اساسی نافذ کشور است در مطلب دوم بحث صورت میگیرد.

مطلب دوم: معرفی قانون اساسی نافذ کشور

به اساس توافقنامه بن، در تاریخ 3 میزان 1381، با فرمان رییس دولت انتقالی، کمیسیون تسوید قانون اساسی، مرکب از 9 نفر تشکیل شد. این کمیسیون با شش ماه کار جدی و مداوم در چوکات سه هیأت تحریر، تسوید و مطالعه و تدقیق، در ماه حمل 1382 مسوده ی قانون جدید را به رییس دولت تسلیم کرد. به تعقیب آن در تاریخ 3 ثور 1382 با فرمان رییس دولت، کمیسیون تدقیق قانون اساسی مرکب از 35 نفر از دانشمندان، حقوق دانان، علما و شخصیت های فرهنگی و اجتماعی تشکیل شد. این کمیسیون کار خود را در چهار مرحله به انجام رسانید:

- تقسیم اعضاء به چهار گروه، برای مطالعه ی مجدد مسوده ی تهیه شده توسط کمیسیون تسوید.

¹- حقوق اساسی افغانستان، قانونپوه سرور دانش، ص 42
²- اصول اساسی دولت اسلامی افغانستان، 1372، ماده: 1
³- اصول اساسی دولت اسلامی افغانستان، 1372، ماده: 3
⁴- اصول اساسی دولت اسلامی افغانستان، 1372، ماده: 4
⁵- اصول اساسی دولت اسلامی افغانستان، 1372، ماده: 2
⁶- اصول اساسی دولت اسلامی افغانستان، 1372، ماده: 5
⁷- حقوق اساسی افغانستان، قانونپوه سرور دانش، ص 42

- مشوره و نظر خواهی از مردم در 34 ولایت و مراکز مهاجرین در ایران و پاکستان.
- مطالعه مجدد مسوده با در نظر داشت پیشنهادات و نظریات جدید.
- تهیه ی مسوده نهایی و نشر آن در رسانه ها.

برای تصویب قانون اساسی جدید، لویه جرگه ی قانون اساسی تشکیل شد که از تاریخ 22 قوس تا 14 جدی 1382ش، در طی 22 روز بحث و مذاکره این قانون را با یک مقدمه ی کوتاه در 12 فصل و 162 ماده به تصویب رسانید.

فهرست اجمالی و عمومی این قانون اساسی از این قرار است:

مقدمه

فصل اول: دولت

فصل دوم: حقوق اساسی و وجایب اتباع

فصل سوم: رییس جمهور

فصل چهارم: حکومت

فصل پنجم: شورای ملی

فصل ششم: لویه جرگه

فصل هفتم: قضاء

فصل هشتم: اداره

فصل نهم: حالت اضطرار

فصل دهم: تعدیل

فصل یازدهم: احکام متفرقه

فصل دوازدهم: احکام انتقالی

مقدمه ی قانون اساسی، که البته یک مقدمه عادی است و نه آنچه که در برخی از قوانین اساسی کشور ها، بنام "اعلامیه ی حقوق" نامیده می شود. از آغاز تا انجام، از یک جمله ی طولانی

تشکیل شده و مشتمل بر 11 فقره ی کوتاه، اما بسیار پر معنی و جامع و هدف دار است. پیچ فقره ی اول، ناظر بر گذشته ی افغانستان و زمینه ها و بستر های پیدایش قانون اساسی جدید است، اما شش فقره ی بعدی نگاه به آینده دارد و تکیه بر اهداف نظام و مبانی قانون اساسی و برخی از ویژگی های آن.¹

روی موضوعات مربوط به حاکمیت در این قانون اساسی در فصل های بعدی بحث میگردد.

¹- حقوق اساسی افغانستان، قانونپوه سرور دانش، ص 206-208

فصل دوم

حاکمیت تشریحی از نگاه شریعت اسلام و قانون اساسی افغانستان

مبحث اول: حاکمیت مطلق از آن الله است

این مبحث شامل چهار مطلب است، در مطلب اول حاکمیت را در خلال آیات قرآن عظیم شان و احادیث مطهر نبی کریم صلی الله علیه وسلم بحث کردیم و همچنان دیدگاه بعضی از علماء را بیان داشتیم و در مطلب دوم عبادت الله را که ثابت کننده حاکمیت الهی است مورد بحث قرار گرفته و در مطلب سوم حاکمیت الله از این لحاظ ثابت شده که ربوبیت از آن الله است پس سزاوار است که حاکمیت نیز از آن الله باشد، و در مطلب چهارم لازم بودن حکم مطابق به آنچه که الله جل جلاله نازل کرده بحث شده و در این مورد دلایل ارائه شده است.

مطلب اول: حاکمیت الله از نظر قرآن، سنت و دیدگاه علماء

الف: از نظر قرآن

آیات متعددی در قرآن کریم روی این اصل تأکید می دارد که طور نمونه چند آیه مبارک را تذکر می دهیم:

أَفَعَيَّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ.¹ ترجمه: آیا این کافران و رای دین الله می طلبند و الله را منقاد شده اند آنانیکه در آسمانها و زمین اند بخوشی و ناخوشی و به سوی او گردانیده شوند.

أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ.² ترجمه: آیا حکم جاهلیت می خواهند و کیست خوبتر از الله به اعتبار حکم برای قومی که یقین دارند.

از این آیات کاملاً ثابت و واضح می گردد که حکم به قوانین وضعی که توسط انسان ها ایجاد گردیده همانا حکم کردن به جاهلیت است و قبول نمودن و پذیرفتن قانون شرعی منحیث برترین قانون نشانه از ایمان و خواست و تقاضای باور و یقین کامل است.³

¹- آل عمران، آیه 83

²- المائده، آیه 50

³- سیاست اسلامی، مولانا گوهر الرحمن، ص 192

همچنان الله تعالى کسیکه بما انزل الله حکم نمی کند کافر، ظالم و فاسق خوانده و میفرماید: (وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ)¹ ترجمه: و آنانیکه طبق دستور الله حکم نکنند از کافر اند.

(وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ)² ترجمه: و آنانیکه طبق دستور الله حکم نکنند از ظالمانند.

(وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ)³ ترجمه: و آنانیکه طبق دستور الله حکم نکنند از فاسقانند.

تفسیر فی ظلال القرآن در مورد این آیات مینویسد: این درس بزرگترین مسأله عقیدتی اسلامی و برنامه اسلامی، و نظام حکومتی و زندگی در اسلام را در بر دارد. و آن مسأله ای است که قبلا در سوره های آل عمران و نساء، بدان پرداخته شده است ولی در اینجا در این سوره شکل معین و مؤکدی به خود می گیرد، و نص قرآنی با الفاظ و عبارات خود، نه با مفهوم و اشاره، بیانگر آن است.

این مسأله، مسأله حکومت و فرماندهی و شریعت و داوری است، و به دنبال آن مسأله الوهیت و توحید ایمان به میان می آید. مسأله حکومت و فرماندهی و شریعت و داوری، در اصل خلاصه می شود در پاسخ بدین پرسش: آیا حکومت و شریعت و داوری انجام می پذیرد برابر پیمانها و عهد ها و قوانینی که خداوند آنها را بر عهده پیروان آئینهای آسمانی یکی بعد از دیگری گذاشته است و معتقدان بدان آئینها حفظ آن را خواسته است، و بر یکایک پیغمبران آن را واجب گردانیده است، و از همه کسانی که بعد از آنان زمام امور را بدست می گیرند خواسته است که در پرتو رهنمون و رهنمود پیغمبران حرکت کنند؟ یا این که همه این مسائل به دست هواها و هوسها گذاشته شده است که هر دم رنگی به خود میگیرند و لحظه به لحظه دگرگونی می پذیرند؟ یا به دست مصلحت بینیهائی سپرده شده است که به اصل ثابتی از شرع خدا بر نمی گردند؟ و یا این که به دست عرفی نهاده شده است که نسلی و نسلهائی بر آن بوده و بر آن رفته اند و بدان خوی گرفته اند؟ به عبارت دیگر، آیا الوهیت و ربوبیت و قیمومت در زمین و در زندگی مردمان، از آن خدا است؟ یا همه این چیز های و یا برخی از آنها متعلق به کسی از آفریدگان خدا است که او

¹ - سورة المائدة، آية 44

² - سورة المائدة، آية 45

³ - سورة المائدة، آية 47

از پیش خود برای مردمان قوانینی را وضع می کند و چیز هائی را ارائه می دهد که خدا اجازه آنها را صادر نفرموده است و بدانها دستور نداده است؟¹

البته قابل یاد آوری است که کفر به دو بخش تقسیم شده یکی کفر اعتقادی و دیگر کفر عملی. اگر به حاکمیت و قانون الله جل جلاله کسی ایمان و باور نداشته باشد پس در اینصورت چنین شخص از کفر اعتقادی بهره مند است و اگر ایمان و باور داشته باشد با وجود ایمان و باور بطور عملی بر اساس آن عمل نکند پس در این صورت گفته میتوانیم که شخص از کفر عملی بهره مند است.

ظلم به چیزی گفته میشود که حق کسی را برای کسی دیگر بدهی و یا کسی که سزاوار و شایسته حق است به او داده نشود و کسی که شایسته و سزاوار آن نیست داده شود، خوب کسانی که قانون الله جل جلاله را گذاشته و حکم به قانون ساخته انسان می کنند این بدین معنا و مفهوم است، حقی را که الله جل جلاله سزاوار و شایسته آن است آن حق را به انسان داده و در حقیقت حق الله را قایل به انسان شده و به این شرک فی الحکم گفته می شود که در قرآن کریم برایش ظلم گفته شده است: "إِنَّ الشَّرْكَ أَظْلَمُ عَظِيمٌ"² ترجمه: هر آینه شرک ظلم بزرگی است.

و به همین طور شرک هم به دو نوع و به دو بخش تقسیم شده است، 1- شرک اعتقادی 2- شرک عملی و هم چنان معنا و مفهوم فسق، بغاوت و سرکشی و از بندگی الله جل جلاله خارج شدن را گویند و فسق هم به دو بخش تقسیم شده است، 1- فسق اعتقادی، 2- فسق عملی.³

حضرت عطا و طاوس رحمة الله علیهم به همین موضوع اشاره نموده و در کنار آن فرموده "کفر دون کفر و ظلم دون ظلم و فسق دون فسق" کفر دارای چند درجه است. هم چنان ظلم هم دارای چند درجه و هم چنان فسق دارای چند درجه می باشد.⁴

همچنان محمد اسماعیل بخاری⁵ رحمة الله علیه کفر و ظلم را درجه بندی نموده و پیرامون آن ها توضیحاتی را ارائه نموده است. روزی از حضرت حذیفه رضی الله عنه کسی سوال نمود که این آیات در باره بنی اسرائیل نازل گردیده او در جواب برایش گفت که بنی اسرائیل نسبت به شما سزاوار و شایسته نیست که هر آیه و هر موضوع برای روشن ساختن اذهان آنها نازل شده

¹ - تفسیر فی ظلال القرآن، مترجم: مصطفی خرم دل، ج 2، ص 430

² - لقمان، آیه 13

³ - سیاست اسلامی، مولانا گوهر رحمن، ص 193-194

⁴ - ابن جریر، ج 6، ص 256

⁵ - محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن المغیره الجعفی البخاری، در روز جمعه، 13 شوال در سال 194 تولد شد و بخاطر طلب علم سفر های زیاد کرد، و احادیث صحیح بخاری به زیاد تر از شش هزار حدیث میرسد، و در سال 256 وفات نمود. (بین: زندگی نامه امام بخاری، عبدالمنعم قندیل، مترجم: محمد صدیق دهواری، سایت عقیده)

باشد و هر چیز خوب برای شما و هرگز چنین نیست شما هم به نقش قدم آن ها قدم خواهید گذاشت.¹

کلمه "حکم" این امر را به شکل صریح و واضح افاده می کند که انسان باید حکم خود را بر آنچه که خداوند نازل فرموده مبتنی سازد. این خود حاکمیت دین خداوند و حاکمیت شریعت خدا را می رساند و اگر کسی چنین نکند او کافر، ظالم و فاسق است. یعنی اگر دولتی ادعای اسلامی بودن را هم داشته باشد که حکم "بما أنزل الله" نکند دولت اسلامی گفته نمیشود. از این رو اصل اول در دولت اسلامی این است که؛ حاکمیت از شریعت خدا و سیادت از دین و قانون خدا باشد.²

ب- از نظر سنت:

تعداد احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم پیرامون حاکمیت الله جل جلاله بیان گردیده که از صدها هم میگذرد، اما درین قسمت به طور نمونه از چند حدیثی یاد آوری می کنیم تا دلیل روشن و آشکارا برای حاکمیت الله جل جلاله باشد:

رسول الله صلی الله علیه وسلم در هنگام نماز دعای طولانی را می خواند که یکی از جمله های آن این بود: « و بک خاصمت و إلیک حاکمت»³ یعنی: به کمک و استعانت تو بحث و گفتگو می نمایم و فیصله خود را به سوی تو می برم و ترا داور میسازم.

حدثنا محمد بن جعفر قال ثنا شعبة عن يحيى بن الحصين قال سمعت جدتي تقول تحدث أنها سمعت نبي الله صلى الله عليه وسلم يخطب في حجة الوداع يقول: «لو استعمل عليكم عبد يقودكم بكتاب الله عزوجل فاسمعوا له و أطيعوا»⁴ یعنی: بن الحصين رضی الله عنه فرموده که من از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده ام که اگر بالای شما غلامی مقرر گردید پس از او اطاعت نمایید اما بدین شرط که او قیادت و رهبری شما را به اساس کتاب الله نماید.

«عن مصعب بن سعد عن عدی بن حاتم قال أتيت النبي صلى الله عليه وسلم و في عنقي صليب من ذهب فقال يا عدی اطرح عنك هذا الوثن و سمعته يقرأ في سورة براءة اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله قال اما إنهم لم يكونوا يعبدونهم و لكنهم كانوا اذا احلوا لهم شيا استحلوه و إذا حرموا شيا حرموه.»⁵ ترجمه: حضرت عدی رضی الله عنه فرموده: هنگامی که به خدمت

¹ - السیاسة الإسلامية، مولانا گوهر الرحمن، ص 194

² - دین و دولت یا اصول اساسی نظام سیاسی اسلام، استاد عبد رب الرسول سیاف، ص 28-29

³ - سنن أبی داود، حدیث: 771 و سنن الترمذی، حدیث: 3418 و بخاری، باب نماز تهجد در شب، حدیث: 1120

⁴ - صحیح مسلم، حدیث: 1838

⁵ - جامع الترمذی، کتاب تفسیر طور، حدیث: 3095، حکم الألبانی: حسن

نبی کریم صلی الله علیه وسلم حاضر شدم در گردنم صلیب طلایی بود، نبی کریم صلی الله علیه وسلم برایم فرمود: ای عدی این بت را دور انداز و در آن وقت همین آیت سوره برأت را می خواند که آنها یعنی یهود و نصارا علما و رهبانان شان را به خدایی گرفته بودند نبی کریم صلی الله علیه وسلم فرمود: بدان که آن ها پرستش آنها را نمی کردند بلکه هنگامی که آن ها برای شان چیزی راحلال و یا حرام می گرداندند، آن ها حکم آنان را می پذیرفتند و به آن عمل می کردند!

تفسیر ابن جریر¹ این حدیث را به اساس چهار سند نقل نموده و هم چنان در یک روایت اضافه گردیده که همین کردار و عمل آن ها باعث عبادت برای آنها شده بود.²

ج- دیدگاه علماء: أبو حنیفه³ و مسأله حاکمیت: نظریه امام ابو حنیفه در باره حاکمیت همان است که نظریه اساسی و مسلم اسلام را تشکیل میداد یعنی حاکم حقیقی، خداوند جل جلاله است و پیامبر به عنوان نماینده او است و شریعت خدا و پیامبر قانون برتریست که در مقابل آن جز اطاعت و اذعان طرز عمل دیگری را نمی شود اختیار کرد. چونکه امام شخصیتی بود قانونی، از اینرو وی این مضمون را بعوض علم سیاست، در زبان قانون بیان کرده است:

من هنگامیکه حکم خداوند را در کتاب در می یابم آنرا می پذیرم و هنگامیکه در نمی یابم پس از سنت رسول الله و آثار صحیح آنحضرت که در نزد اشخاص ثقه توسط اشخاص ثقه معروف اند پیروی می کنم و هنگامیکه نه در کتاب خداوند حکمی و نه در سنت رسول الله حکمی در نمی یابم درین صورت من از اقوال اصحاب پیامبر (یعنی اجماع آنها) پیروی می کنم و (در صورت اختلاف آنها) قول هر صحابی بی را که خواسته باشم می پذیرم و قول هر که را بخواهم ترک می کنم اما جز اقوال آنها، قول کسی دیگر را نمیپذیرم... مانند دیگران پس همانطوری که اجتهاد حق آنهاست حق من نیز هست.⁴

امام ابو حنیفه رحمه الله علیه می گفت: حرام است به کسی که به قول من فتوا دهد و دلیلش برایش واضح و روشن نباشد و برای هیچ کسی مناسب نیست که خبری را منسوب بدین نماید در

¹ - ابو جعفر محمد بن جریر بن کثیر بن غالب طبری، در آمل از شهر های طبرستان در آخر سال 224هـ به دنیا آمد. او میگوید در هفت سالگی قرآن را حفظ کردم، در هشت سالگی برای مردم نماز گذاردم، و بخاطر خواب که پدرش دیده بود او را به شهر ری به تحصیل فرستاد. (معجم الأدباء، الحموی، ج 6، ص: 2446)

² - تفسیر ابن جریر، ج 10، ص 114

³ - نعمان بن ثابت بن نعمان معروف به ابي حنیفه متولد شده در سال (80 هـ - 699م) در کوفه، أبو یوسف یعقوب بن ابراهیم و محمد بن حسن شیبانی از شاگردان وی میباشد، و مذهب ابي حنیفه انتشار کرد بعد از اینکه أبو یوسف به حیث قاضی در دولت عباسی تعیین شد، و ابي حنیفه در بغداد در سال (150 هـ - 767م) از دنیا رفت. (ببین: محیی الدین عبدالقادر 1398هـ - 1987م، الجواهر المضیئه فی طبقات الحنفیة، تحقیق: عبدالفتاح الحلو، مطبعة الحلبي، القاهرة)

⁴ - الخطیب البغدادی، تاریخ بغداد، ج 13، ص 368. الذهبي، مناقب الامام ابي حنیفه و صاحبیه، ص 20

حالی که خودش به آن جاهل باشد مگر این که در باره خبر که می گوید تحقیق نموده باشد که آیا این خبر و قول را شریعت رسول الله صلی الله علیه وسلم می پذیرد یا خیر؟¹

امام مالک² میفرماید: «الحکم حکمان حکم جاء به کتاب الله و حکم أحکمته السنة»³ یعنی: حکم و قانون دارای دو بخش است یکی آن حکم و قانونی است که از کتاب الله جل جلاله ثابت گردیده و دوم حکم و قانونی است که از سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت گردیده است.

امام شافعی⁴ رحمة الله علیه در کتاب خویش پیرامون این موضوع میفرماید: کسی که چنین کند نهایت سخن بزرگ گفته و بزرگی آن بدلیل رای ذاتی او است که به خوشی خودش اجتهاد نموده و مبنایش کتاب و سنت نیست و درجه کتاب و سنت به آن داده شده تا این که مطابق رای او و اجتهاد او پیروی و اطاعت صورت گیرد، همان طوری که از کتاب و سنت پیروی می شود.⁵

امام احمد بن حنبل⁶ رحمة الله علیه در کنار نصیحتی که به شاگردش می نمود فرمود: «نه از من تقلید نمایید و نه از امام مالک و نه از شافعی و نه از اوزاعی نه از ثوری رحمة الله علیهم بلکه حکم و احکام را از آن منابع و سرچشمه ها بگیرید درست همان طور که این بزرگواران آن را از منابع و سرچشمه ها اخذ می نمودند»⁷.

بیضاوی⁸ رحمة الله در تفسیر مشهور خود می گوید: "فرستادن پیغمبر چیزی نبوده مگر برای اینکه از او اطاعت صورت گیرد. پس کسیکه از این اطاعت سرباز زند و حکمش را نپذیرد و فیصله اش را رد کند، کافر و مستوجب قتل می باشد"⁹

¹ - المیزان الکبری، شعرانی، ج 1، ص 58

² - مالک بن انس بن مالک بن ابي عامر، از بزرگان تابعین و از جمله افاضل مردم و علماء در عصر خود بود، در عهد سلیمان بن عبدالملک در مدینة المنوره تولد شد، بعضی ها میگویند که در سال 93 ه تولد شده است، کتاب موطا وی از جمله کتاب مشهور وی است، و در سال 179 ه وفات کرد. (عبدالغنی الذقر(1998م). الإمام مالک بن أنس- إمام دار الهجرة، سوريا: دار القلم، ص: 21-29-380.

³ - مجموعه شامی، ج 1، ص 63، چاپ: بیروت، مصر، سال: 1324 ه ق

⁴ - محمد بن إدريس بن عباس بن عثمان بن شافع بن السائب، در سال 150 ه در غزوة فلسطين در سال که أبو حنیفه وفات کرد تولد شد، در هفت سالگی قرآن را حفظ کرد در 10 سالگی کتاب موطا امام مالک را حفظ کرد، کتاب های وی از جمله کتاب أم، المسند فی الحدیث، أحکام القرآن، السنن... و در روز جمعه سال 204 ه در عمر 54 سالگی وفات کرد. (الأعلام للزركلي، ج 6، ص 26)

⁵ - کتاب الام، امام شافعی، ج 2، ص 25

⁶ - أبو عبدالله احمد بن حنبل الذهلي الشيباني المروزي البغدادي، ولادت شان در بغداد سال 164 ه، امام بزرگ و شخصیت با وثوق در اسلام بود که یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت یعنی مذهب حنبلی به آن منسوب است، استاد دو محدث بزرگ یعنی بخاری و مسلم رح بود، تالیفات زیادی دارد که مشهور آن مسند آن است، در سال 241 ه وفات کرد.ف (وفیة الأعیان، ج 1، ص 63)

⁷ - اعلام الموقعین، ج 2، ص 302

⁸ - ناصر الدین أبو الخیر عبدالله بن عمر بیضاوی، از دانشمندان و مفسران اهل سنت در قرن هفتم هجری و صاحب آثاری در علوم مختلف اسلامی است؛ مانند: أنوار التنزیل و أسرار التأویل، الإیضاح، تهذیب الأخلاق و ... و در بیضاء در اطراف شیراز در اوایل قرن هفتم متولد شد در سال 685 ه وفات کرد. (زرکلی، خیر الدین، الأعلام، ج 4، ص 110)

⁹ - أنوار التنزیل و أسرار التأویل، البیضاوی، ج 2، ص 81

و سید قطب¹ به این نظر است که قیام فعلی دین بدون توحید حاکمیت الله تعالی متحقق نمیشود و میگوید: وجود این دین در موجودیت حاکمیت الله است، پس اگر حاکمیت از بین برود این دین از بین میرود.²

امام غزالی³ مینویسد: بالای غلام و بنده فقط حکم مالکش نافذ شده می تواند و بس همان طور که بدون الله جل جلاله مالک دیگری نیست پس کسی حق ندارد که حکم کند و حکم فقط از آن الله است و بس.⁴

مطلب دوم: عبادت الله دلیل به اثبات حاکمیت الله نیز است

عبادت در لغت به معنی طاعت همراه با خضوع را گویند.⁵ و لسان عرب مینویسد: «العبادة الطاعة... و كل من دان لملك فهو عبد له» یعنی: معنا و مفهوم عبادت اطاعت و تابعداری است، مانند کسی که برای پادشاهی به طور غیر مشروطه تابع باشد و یا گردد که در این صورت به او غلام پادشاه گفته میشود.⁶ عبادت در اصطلاح: این تیمیه⁷ چنین تعریف میکند: عبادت اسم جامع است به هر چیزی که الله سبحانه و تعالی آنرا میپسندد و از آن راضی میشود، از اقوال، اعمال ظاهری و باطنی.⁸ و یا عبادت عبارت از این است که جمع شود کمال محبت و خضوع و خوف.⁹

یعنی به طور غیر مشروطه (شرط شده) حاکم و یا رهبری را اطاعت نماید بدون اینکه بداند این کار را که انجام می دهد آیا مطابق حکم شریعت است یا خیر، و این در اصل عبادت نمودن او است که ناروا و مشرک می باشد، در قرآن کریم راجع به حکم عبادت الله جل جلاله و منع از

¹ - سید قطب بن ابراهیم، مفکر اسلامی مصری، در مصر در روستای موشا در سال (1324هـ- 1906م) تولد شده و از دارالعلوم قاهرة در سال 1353 فارغ گردیده، از سال 1924 در قاهره به شغل معلمی در آمد و نیز به عنوان روزنامه نگار و شاعر فعالیت داشت، در سال 1948 برای تکمیل تحصیل به امریکا اعزام شد و در سال 1950 به مصر بازگشت، در سال 1954 با جمع از اخوانی ها دست گیر شد، و در سال 1965 حکم اعدام وی صادر شد. (الأعلام للزركلي، ج 3، ص 147)

² - سید قطب، فی ظلال القرآن الکریم، ص 1163

³ - أبو حامد الغزالي بن محمد بن محمد بن أحمد الغزالي تولد شده در قرية غزاة نزدیک طوس در خراسان در سال (450هـ- 1058م). در خانواده فقیر متولد شد که پدرش صوفی بود، بخاطر تعلیم به نیشاپور سفر کرد نزد امام الحرمین أبو المعانی الجوينی تا اینکه از مشهورترین شاگردان وی شد، بعد از وفات امام الجوينی به بغداد سفر کردف و فقه و اصول فقه و سائر تعالیم شرعی را در آنجا آموخت، و در سال 505ه وفات کرد. (وفات الأعیان، ابن خلکان، ج 1، ص 28)

⁴ - المستصفي، امام غزالی، ج 1، ص 53، چاپ: مصر

⁵ - تهذيب اللغة، الأزهری؛ ج 2، ص 138

⁶ - لسان العرب، ابن منظور، ج 3، ص 273

⁷ - احمد تقی الدین أبو العباس بن شیخ شهاب الدین أبي المحاسی عبدالحلیم بن شیخ مجدالدین أبي البرکات عبدالسلام بن أبي محمد عبدالله بن أبي القاسم الخضر بن عبدالله بن تیمیه حرانی، موصوف از اشخاص متبحر در علوم عقلی و نقلی بود و بزرگترین علمای وقت به علم و دانش و امامتش گواهی میدهند، در سنه 661 ه به دنیا آمدند و آثار زیادی علمی غیر از فتوی دارند مانند، کتاب منهاج السنة النبویه، الصارم المصلول، اقتضاء الصراط المستقیم، کاب الرد علی المنطقیین، و دیگر رسائلی بیشماری که در فهم و درک مسائل دینی بسیار مفید اند که برای پژوهش گران علم و دین بیحد مفید میباشد و در سال 728ه از دنیا رفت. (تذكرة الحفاظ، ج 4، ص 192، طبع 2، بیروت.

⁸ - العبودية، ابن تیمیه، ص 44

⁹ - تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ج 1، ص 134

عبادت غیر الله جل جلا له 144 بار در آیات مختلف و در شیوه های مختلف بیان گردیده البته از جمله متذکره که در 73 آیت آمده عبادت به معنا و مفهوم اطاعت و تابعداری یعنی به هر دو معنی استعمال شده است که در این قسمت می خواهم چند آیت را بطور نموده از نظر تان بگذرانم:¹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ² یعنی: ای کسانی که ایمان آوردید! بخورید از پاکیزه ها، آن چه برای شما از رزق دادیم و شکر الله را بجا آرید اگر شما فقط عبادت کننده الله هستید.

تفسیر طبری در شرح این آیه مینویسد: که اگر شما به صداقت تام و راستی تابع حکم و متواضع الله جل جلا له هستید پس آن چه را که او برای تان حلال و پاکیزه نموده بدون تکلیف آن را بخورید و بر خود آن را حرام قرار ندهید و در غیر این صورت شما از کسانی خواهید بود که بر نقش قدم شیطان قدم گذاشتید.³ آگاه باشید: پابندی و اصرار بر حلال و حرامی که از طرف الله جل جلا له مقرر گردیده هم از جمله عبادت به شمار می رود و تنها سجده و رکوع به الله جل جلا له عبادت نیست.⁴

و همچنان الله تعالی میفرماید: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»⁵ ترجمه: ای فرزندان آدم آیا من از شما عهد نگرفته بودم بدین مضمون که شیطان را نپرستید؟ بدون شک او شما راست دشمن آشکارا و روشن و فقط فقط بندگی مرا نمایید و همین است را درست.

و در تفسیر کبیر در تشریح آیت چنین آمده: معنی این آیت این است که هرگز شیطان را به عبادت نگیرید؛ زیرا نه تنها این که سجده برای شیطان منع شده بلکه تابعیت از حکم او هم منع گردیده است؛ زیرا اطاعت، تابعداری و بندگی هم عبادت به شمار می رود. از امام فخر رازی سوالی مطرح است که آیا اطاعت امر رسول الله صلی الله علیه وسلم و اطاعت و تابعداری از امر آمران ما هم عبادت به شمار می رود؟

در جوابش گفته شده که اطاعت و تابعداری از رسول الله صلی الله علیه وسلم و اولوالأمر بر اساس حکم الله جل جلا له می شود اما کسی که اطاعت و تابعداری از آمران خویش را در

¹ - سیاست اسلامی، مولانا گوهر رحمن، مترجم: استاد عبدالعظیم نیازی، ص 206

² - بقره: 172

³ - تفسیر ابن جریر طبری، ج 2، ص 84

⁴ - سیاست اسلامی، مولانا گوهر رحمن، مترجم: استاد عبدالعظیم نیازی، ص 207

⁵ - یاسین: 60-61

نافرمانی الله جل جلاله از آن ها اطاعت نمایند یقینا که آنان در اطاعت و تابعداری آن ها از آمران شان در نافرمانی الله به شمار خواهد رفت. و از امام رحمة الله علیه سوالی دیگری را طرح نموده می گوید: همان طور که ما شیطان (شیطان جنی) را دیده نمی توانیم یعنی قابلیت دیدن آن ها را نداریم و نه هم قابلیت شنیدن سخن شان را داریم پس چگونه آشکار و ظاهر میگردد که این عبادت شیطان است؟

جواب بدین صورت گفته شده است: یعنی هنگامی که شیطان در انسان های پست داخل گردید و گاهی هم شده که در بین شما پنهان نشسته باشد و در این حالت کسی به شما حکم کند و یا نفس شما به شما حکمی نماید و شما را وادار به کاری نماید که آن عمل مخالف به حکم الله جل جلاله باشد پس در این حالت خواهی دانست که حکم کننده در درون شما داخل شده و در این حالت اگر شما به گفته او عمل نمایید همین عبادت شیطان است که یقینا شرک است. شاید شما مردمان زیادی را دیده باشید که در دروازه های حاکمان ظالم ایستاده و نسبت وابستگی های خویشاوندان و یا قرابتی فخر و مباهات می نمایند و بدین قول کاملا خوش و راضی می رسند که پادشاه به دکته آن ها و یا بر اساس دستور آن ها ظلم نموده و یا ما بر اساس دستور و فرمایش پادشاه ظلم نموده ایم، و همین است عبادت پادشاه که عبادت پادشاه برایش می گویند و این عمل شرک است.¹

و تفسیر ابن جریر مینویسد: الله جل جلاله آن ذات است که هر موجودی عبادت او را می کند و همه مخلوق اطاعت از او می کند پاک و منزّه است شان او از آن چه آن ها در حاکمیت و اطاعت با او شریک می کنند.²

مطلب سوم: ربوبیت مخصوص الله است پس حاکمیت نیز از او است

توحید ربوبیت مانند اقرار به اینکه خدا آفریننده هر چیزی است و در جهان دو سازنده که در صفات و افعال مثل هم باشند، وجود ندارد. این توحید، حق است و شکی در آن نیست و به نظر بسیاری از متکلمان و جماعتی از صوفی ها، غایت است.³

قرآن بر مبنی این نظر در رابطه با جهان میگوید که حاکم و فرمانروای حقیقی انسانها همان است که حاکم و فرمانروی کاینات است. حق حاکمیت در مورد معاملات انسانی نیز به او اختصاص دارد و جز او، نیروی انسانی و غیر انسانی دیگری شخصا به حکم کردن و فیصله

¹ - تفسیر کبیر، ج 26، ص 69، چاپ: مصر

² - تفسیر بن جریر، ج 10، ص 115

³ - شرح عقیده طحاویه، ج 1، ص 142

کردن مجاز نیست. البته تفاوت یا فرق تنها اینجاست که حاکمیت و فروایی الله در نظام کاینات با نیروی خود قایم و پا بر جاست که به اعتراف کسی ضرورت و احتیاج ندارد و خود انسان نیز در جنبه های غیر اختیاری زندگی خود نیز طبعاً طوری مطیع و فرمانبردار حاکمیت و فرمانروایی او است که از یک ذره گرفته تا نظامها کهکشانی همه چیز تحت فرمان او اند. اما در قسمتهای اختیاری زندگی انسان، خداوند این حاکمیت خود را با جبر و استعداد مسلط نساخته بلکه بوسیله کتب الهامی، که قرآن آخرین کتاب آنهاست به او دعوت داده که بر اساس شعور و اراده، حاکمیت خداوند را پذیرفته و از او اطاعت و فرمانبرداری کند، ابعاد گوناگون این قضیه در قرآن با توضیحات بیشتری بیان شده است.¹

الف) اینکه پروردگار کاینات در حقیقت پروردگار انسانست و می باید ربوبیت او را پذیرفت:
(قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ... قُلْ أَعْبُدُ اللَّهَ أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ)²

ای پیامبر بگو نمازم، ایثارم، زندگی ام و مرگم همه برای پروردگار عالمیان است... بگو آیا من بدون الله، پروردگار دیگری را جستجو کنم؟ در حالیکه پروردگار همه چیز اوست.

تفسیر فی ظلال القرآن مینویسد: این بخش، بدان هنگام که سرگرم قانونگذاری و حاکمیت است، راجع به ارکان و اصول اساسی و بنیادین عقیده به سخن در می آید، همان گونه که نیمه اول سوره بدان هنگام که سرگرم مسأله عقیده بود، از این ارکان و اصول صحبت می کرد. این بدان خاطر است که بیان دارد مسأله قانونگذاری و حاکمیت نیز مسأله دین و عقیده است.³

(إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ)⁴ ترجمه: هر آینه پروردگار تان الله است که آفریده آسمانها و زمین را

ب) اینکه احدی غیر از الله حق دآوری و قضاوت ندارند انسانها باید بندگی او را بجا آرند و این طریق کاری است درست:

(وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ)¹ ترجمه: دآوری و قضاوت در امریکه شما اختلاف دارید از آن خدا است.

¹- خلافت و ملوکیت، الإمام أبو الأعلی مودودی، ص 10-11

²- سوره الانعام، آیه 162-164

³- تفسیر فی ظلال القرآن، مترجم: دکتر مصطفی خرم دل، ج 2، ص 981

⁴- سوره الاعراف، آیه 54

در تفسیر تفهیم القرآن در مورد این آیه چنین مینویسد: این مقتضای منطقی و فطری مالک جهان بودن خدا و ولی حقیقی بودن او است. چون فرمانروائی و ولایت از آن او است قهرا حاکم نیز او است و حکم در باره نزاع ها و اختلافات مردم نیز کار او است. کسانی که این آیه را در اختصاص آخرت میدانند اشتباه می کنند. و هیچ دلیلی بر این مطلب وجود ندارد که این حاکمیت خدا در رابطه به دنیا نیست بلکه فقط در اختصاص زندگی پس از مرگ است. همچنین کسانی که در دنیا این حاکمیت خدا را مخصوص عقاید و پاره ای از مسائل مذهبی میدانند، آنها نیز اشتباه می کنند زیرا کلمات آیه عام است و آشکارا و علی الاطلاق اختیار حکم در همه اختلافات و نزاعات را حق اصلی خدای متعال قرار میدهد. بنابر این چنانچه خدای متعال در روز قیامت مالک یوم الدین است در دنیا نیز او احکم الحاکمین است. چنانچه او در اختلافات اعتقادی داوری میکند که حق چیست و باطل چه. کاملا همان طور از نظر قانونی نیز او است که معین کند که چه چیز برای انسان پاک است و چه چیز ناپاک، جائز و حلال چیست و ناجائز و حرام چه، در اخلاق بدی و زشتی چیست و نیکی و خوبی چه، در معاملات چه کس چه حق دارد و چه ندارد، در زندگی اجتماعی و تمدن و سیاست و اقتصادیات چه رفتار درست است و چه نادرست.²

(إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ)³ ترجمه: حکم جز الله برای کسی دیگری نیست، فرمان او این است که شما جز او به کسی دیگری بندگی نکنید، این دینی است درست اما اکثر مردم نمیدانند.

(ج) اینکه حق حکم کردن به این سبب به خداوند تمرکز یافته که او آفریدگار جهان است:

(أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَعْذِبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)⁴ ترجمه: آیا ندانسته اید که فرمانروایی آسمان ها و زمین در سیطره خداست و هر کس را بخواهد عذاب میکند و هر کس را بخواهد می آمرزد و خدا بر همه چیز تواناست.

همچنان میفرماید: (أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ)⁵ ترجمه: آگاه باشید، آفرینش و امر از آن اوست

(د) داوری و حکم خدا از این رو بر حق است که خداوند دانای حقیقت است و میتواند بشر را درست راهنمایی کند:¹

¹ - سورة الشوری، آیه 10

² - تفهیم القرآن، ابوالاعلی مودودی، ج 4، ص 640-641

³ - سورة یوسف، آیه 40

⁴ - سورة المائده، آیه 40

⁵ - سورة الأعراف، آیه 54

(عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)² ترجمه: و چه بسا چیزی را ناخوش دارید، حال آنکه آن برای شما بهتر باشد و چه بسا چیزی را دوست می دارید، و آن برای شما بد است، و خدا می داند و شما نمی دانید.

بر مبنای این علل و اسباب، قرآن فیصله میکند که اطاعت باید تنها از خداوند و پیروی تنها از قانون وی بعمل آید. ترک کردن او پیروی از دیگران یا از نفس خود کاملاً ممنوع است.³

(إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ)⁴ ترجمه: ای پیامبر: ما این کتاب را بحق بسوی تو نازل کردیم پس تو دین را برای الله اختصاص ده، و از او اطاعت کن، آگاه باش دین تنها از آن خداست

(قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ)⁵ ترجمه: بگو: بمن دستور داده شده تا دین را تنها برای الله اختصاص دهم و از او بندگی کنم به من حکم شده است که قبل از همه از مسلمین باشم.

و تفسیر ابن جریر در این مورد مینویسد: غیر از الله جل جلاله چیزی دیگر و کسی دیگر را در مرتبه و منزلت رب یعنی پروردگار قرار دادن این بدین معنای و مقصد است که پس مردم بدون دلیل شرعی تابع رهبران و سرداران خود باشند گرچه آن ها عبادت (بندگی و تعظیم آن هارا) نکنند و نه هم برای آن ها نماز بخوانند.⁶

اما تفسیر قرطبی⁷ پروردگار گرفتن (رب) را این شکل تشریح میکند: اهل کتاب علما و رهبانان شان را در مقام خدایی (رب) قرار داده بودند، تحریم و تعلیل الله جل جلاله را گذاشته و تحریم و تعلیل علماء و رهبانان شان را می پذیرفتند بناء این آیت این موضوع را واضح و روشن می سازد که فقط بصورت نظری به یک چیزی خوب گفتن و تحسین نمودن آن یک خبر و قول باطل است تا این که آن موضوع بر یک دلیل شرعی صحیح و درست نشان داده نشده باشد همچنان از این آیت خبر و قول اهل تشیع هم مسترد می گردد که می گویند: سخن و قول امام به منزله سند و دلیل باید قبول و پذیرفته شود و امام حلال خدا را حرام کرده و حرام خدا را حلال

¹ - خلافت و ملوکیت، الإمام أبو الأعلی مودودی، ص 11-13

² - سورة البقره، آیه 216

³ - خلافت و ملوکیت، الإمام أبو الأعلی مودودی، ص 16

⁴ - سورة الزمر، آیه 2

⁵ - سورة الزمر، آیه 11-12

⁶ - تفسیر ابن جریر، ج 3، ص 304

⁷ - أبو عبدالله محمد بن أحمد بن ابی بکر بن فرح الأنصاری الخزر جی الأندلسی القرطبی، از مفسرین بزرگ که در قرطبه در اوایل قرن 7 هجری بین (600-610ه) تولد شد و در آنجا زندگی کرد، بعد به مصر رفت تا در آنجا وفات کرد، تألیفات زیاد دارد که مشهور ترین آن تفسیر الجامع الأحکام القرآن میباشد، و در سال 671 ه وفات کرد. (طبقات المفسرین، السیوطی، ص 79)

کرده می تواند بدون اینکه سند و یا دلیل را ارایه دهد: « اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ¹ » ترجمه: اینان علما و رهبانان شان را غیر از الله ارباب گرفتند.

تشریح این آیه در حدیث که عدی بن حاتم رضی الله عنه آن را نقل نموده واضح شده: از عدی بن حاتم روایت است که گفت: روزی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدم در گردنم صلیبی از طلا بود، پیامبر صلی الله علیه وسلم برایم گفت: دور بانداز این را و بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم سوره براءة را خواند و این آیه را خواند: (اتخذوا أحبارهم ورهبانهم أرباباً من دون الله)²، گفتیم: یا رسول الله ما آنها را عبادت نمی‌کردیم، پس گفت: آیا آنها حرام نم‌کردند آنچه را که الله حلال کرده و شما آنرا حرام می‌کردید، و حلال می‌کردند آنچه را که الله حرام کرده و شما نیز آنها را حلال می‌شمردید؟ گفت: گفتیم: بلی! فرمود پس این عبادت آنها است.

پس حاکمیت تنها از خداوند بوده و تمام اختیارات در دست اوست.³ (قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)⁴ بگو: خداوند، ای دارنده فرمانروایی، به هر کس که خواهی فرمانروایی دهی و از هر کس که خواهی، فرمانروایی بازستانی و هرکس را که خواهی گرامی داری و هرکس را که خواهی خوار سازی، نیکی به دست توست. به راستی تو بر هر کاری توانایی.

قرآن توحید ربوبیت را بیان می کند و تبیین می نماید که جز خدا آفریدگاری نیست. و این مستلزم آن است که جز خدا پرستش نشود. یعنی توحید ربوبیت را دلیلی برای توحید الوهیت قرار می دهد، چون مشرکان توحید ربوبیت را قبول داشتند و معتقد بودند که آفریدگاری جز خدا نیست اما توحید الوهیت را قبول نمی کردند و خدایان دیگری را پرستش می نمودند؛ از این رو خداوند متعال برایشان روشن می کند که شما وقتی می دانید که خالق جز خدا نیست و خداست که منفعت را برای بندگان جلب و ضرر را از آنان دور می نماید و در این امر شریکی ندارد، پس چرا غیر او را می پرستید، و خدایان دیگری را همراه او قرار می دهید؟⁵ مانند این آیه که می فرماید: (قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا يَشْرِكُونَ أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ دَاتَ بِهِجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَلَيْسَ مَع

¹- توبه: 31

²- آل عمران، آیه 26

³- محمد رفیق چودری (____). مصاحبه با قرآن، مترجم: دکتر ابو ادريس عبدالله خاموش هروی، کویت، انتشارات

الغراس الكويت

⁴-

⁵- شرح عقیده طحاویه، ج 1، ص 155

اللَّهُ بَلَّ هُمْ قَوْمٌ يَعِدُونَ¹) یعنی: بگو: سپاس برای خداست، و سلام بر آن بندگان که بر گزیده است. آیا خدا بهتر است یا آنچه با او شریک می کنند؟ یا کس که آسمان و زمین را خلق کرد و برای شما آبی از آسمان نازل نمود، سپس به وسیله آن باغ های با شکوهی رویانیدیم که روانیدن درختانش کار شما نبود؟ آیا با این خداوند خدایی است که این کار را بکند؟ بلکه آنها گروه هستند که از حق عدول می کنند.²

مطلب چهارم: لزوم حکم بما انزل الله

این اصل به اساس حکم صریح آیه مبارکه ء (إِنَّ الْحَكْمَ إِلَّا لِلَّهِ) استوار است. یعنی حاکمیت تنها از آن خداوند جلت عظمته میباشد. این همان اصلی است که بنیاد اساسی دولت اسلامی را تشکیل داده اختلاف و تشخیص دولت اسلامی با دولت های دیگر بصورت اساسی توسط همین اصل واضح و روشن می گردد. زیرا وقتیکه از دولت اسلامی نام می بریم در پهلوی مفهوم دولت صفت اسلامی بودن در فکر و ذهن ما جلوه گر می شود. و چون معنای اصل و عام فهم اسلام را پیش روی خود بگذاریم، برداشت متفق علیه همین است که "اسلام تسلیم شدن و گردن نهادن بلا قید و شرط به رضا و رغبت در همه دار و مدار زندگی فردی و اجتماعی به خدای واحد و لا شریک که خالق همه مخلوقات و مدبر نظام هستی است می باشد".

مظهر این تسلیم شدن و گردن نهادن در التزام و پابندی به دین خدا، هدایات و تعالیمی است که پیامبر صلی الله علیه وسلم از طرف خداوند با خود آورده است.

موجودیت کلمه اسلام در پهلوی دولت با چنین فهم و برداشتی از اسلام خود بصورت واضح و مباشر این مطلب را می رساند که، مقتضیات و مشخصات این دولت گردن نهادن و التزام به دین خداست و یا به عباره دیگر سیاست و حاکمیت در این دولت به اساس آیه (إِنَّ الْحَكْمَ إِلَّا لِلَّهِ) تنها از شریعت اسلامی و دین مختار خداوند جلت عظمته می باشد.

این اصل در خلقت آدم و حکمت پیدایش اش بصورت واضح در نظر بوده چنانچه الله جلت عظمته فرموده است: إني جاعل في الأرض خليفة³ و این خلافت، خلافت از جانب خدا بوده است.

¹ - نمل: 59-60

² - تفسیر قرطبی، ج 4، ص 107

³ - البقره، آیه 30

وقتی که به آدم علیه السلام فرمان فرود آمد از جنت به زمین صادر گردید، همزمان با آن برایش گفته شد برای شما هدایاتی از جانب من می آید و هر که از آن هدایات پیروی کرد خوف و اندوهی به او دست نمی دهد، که این خود بصورت مباشر و مستقیم این مطلب را روشن می سازد که در زندگی اجتماعی مردم و تنظیم امور زندگی شان از آغاز خلقت اصل حاکمیت از شریعت و یا حاکمیت از آن خدا در نظر بوده و من حیث بنیادی ترین اصل مطرح بوده است.

بعد از آن هر پیغمبری که مبعوث گردیده است کارش اساساً بر روی همین اصل استوار بوده و دعوت بسوی این اصل اساس رسالتش را تشکیل میداد، چون انسان متن دعوت هر پیغمبری را می بیند چنانکه قرآن از آن حکایت می کند صلب موضوع را دعوت بسوی اعتقاد بر توحید و اعتقاد بر اینکه یگانه ذات سزاوار عبادت و نیایش که با او گردن نهاده شود و بندگی او صورت بگیرد الله تعالی است تشکیل میدهد.

خداوند در مورد دعوت هر کدام در جاهای مختلف چنین حکایت می فرماید: فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ.¹ ترجمه: گفت ای قوم من عبادت کنید الله را نیست شما را هیچ معبود غیر او.

مشهور ترین علمای امت مسلمه پابندی به اوامر و احکام خداوند و اطاعت از هدایات و رهنمایی ها او را مهمترین بخش عبادت می دانند. یعنی همینکه تنها خدا را باید عبادت کرد، معنایش تنها این نیست که در سجده یا نماز کسی دیگر را به وی شریک نسازد. بلکه معنای عام و جامع آن اینست که در گردن نهادن به هدایات و رهنمایی ها و احکام و مقرراتی که بارزترین مظهر بندگی است کسی را به خدا شریک نسازد. یعنی اگر کسی نماز را تنها به خدا بخواند لکن در موضوع سود و قمار حکم خدا را نپذیرفته و حکم ساختهء دست بشر را بپذیرد، در حقیقت بندگی خود را به خداوند خالص نگردانیده و با او شریک آورده است. هرکسیکه مفهوم بندگی را درست بداند و بفهمد عبادت و بندگی شامل همه مجالات زندگی انسان است. اگر کسی نماز می خواند و تسبیح می گوید لباس، خوراک و نوشاک خود را مطابق احکام شریعت برابر می کند و اداره امور، قضاوت کردن، حکومت، تنظیم مال و مسایل خانوادگی را مطابق هدایات خداوند عیار می سازد در حقیقت در همه این ساحات عبادت کرده است.²

¹ - الأعراف، آیه 59

² - دین و دولت یا اصول اساسی نظام سیاسی اسلام، استاد عبد رب الرسول سیاف، ص 27-28

و منظور خداوند جلت عظمته هم از عبادت درین آیه کریمه: وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.¹ ترجمه: (و نه آفریدم جن و انس را مگر برای اینکه بپرستید مرا) اینست که انسان در تمام کار های زندگی خویش چی فردی و چی اجتماعی، پابند دین خدا و هدایات ارجمند و زندگی ساز او تعالی باشد.

وقتی که وضع و حالت دولت اسلامی را در بدو تأسیس آن بدست مبارک حضرت محمد صلی الله علیه وسلم می بینیم، در آنجا نیز این اصل یعنی سیادت دین و حاکمیت شریعت اساس و بنیاد دولت را داده بود. زیرا مردم مدینه بر اساس ایمان به پیغمبر صلی الله علیه وسلم و آنچه با خود آورده به تصمیم قاطع پابندی به احکام و اوامرش با وی بیعت نمودند و آنچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم به آنها آورده بود و زندگی شانرا در مجالات مختلف به اساس آن تنظیم می کرد، همانا هدایاتی بود که از طرف آسمان توسط وحی به وی فرود می آمد. این خود بصورت واضح و صریح اهمیت، حتمی بودن و لازمی بودن اصل اول؛ یعنی حاکمیت دین خداوند و سیادت شریعتش را منحصراً مهمترین و اساسی ترین اصل در موجودیت دولت اسلامی و تشخیص و امتیاز اسلامی بودن را می رساند.²

حاکمیت تشریحی که خاص خداوند است و هیچکس از مخلوقات را در آن حقی نیست "حاکمیت علیا" و حاکمیت مطلق است که از دلایل وحدانیت خداوند در الوهیت و فرمانروایی است و هیچ چیزی آن را محدود و مقید نمی سازد.

و اینگونه حاکمیت، قانونگذاری را از طرف انسان در محدوده ای که خداوند به او اجازه داده است نفی نمی کند. بلکه مانع آن می شود که انسان بدون اجازه خداوند خود مستقلاً به تشریح و قانونگذاری بپردازد، مانند آنکه در اموری صرفاً عبادی خود عبادتی را جعل کنند یا به زیاد و کم نمودن عبادتها و احکام ثابت اقدام نمایند، یا از نظر زمان و مکان و ساختار عبادات به تغییر و تبدیل آنها دست بزنند. یا در امور حلال و حرام خود سرانه به تحریم و تحلیل بپردازند و آنچه را که خداوند حرام گردانیده حلال و آنچه را که حلال نموده حرام بنمایند. رسول خدا چنین اموری را نوعی "ربوبیت" و خدایی نمودن دانسته و این فرموده خداوند را آنگونه تفسیر نموده است که میفرماید: (اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ)³

¹ - الذاریات، آیه 56

² - دین و دولت یا اصول اساسی نظام سیاسی اسلام، استاد عبد رب الرسول سیاف، ص 27-28

³ - سوره توبه، آیه 31

همچنین قانونگذاری در زمینه اموری که با نصوص صحیح و صریح تضاد پیدا کند، مانند: قوانینی که منکرات پیدا و پنهان و فساد و فواحش را روا نماید. یا قوانینی که واجبات قطعی را تعطیل یا عقوبات ضروری را ملغی و حدود مشخص خداوند را مراعات ننماید، جایز نیست.¹

همچنان خداوند کسانی که بما انزل الله حکم نمی کنند کافر، فاسق و ظالم میگوید:

(وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ)² ترجمه: و آنانی که طبق دستور الله حکم نکنند از کافرانند.

(وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ)³ ترجمه: و آنانی که طبق دستور الله حکم نکنند از ظالمانند.

(وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ)⁴ ترجمه: و آنانی که طبق دستور الله حکم نکنند از فاسقانند.

پس احدی جز خداوند فرمانش نفوذ ندارد و این حق تنها از آن اوست زیرا که تنها او خالق افراد است. (ألا له الخلق الأمر) و هرکسی که ایمان به خداوند داشته باشد خالقیت او را قبول نماید نمیتواند امر و فرمانش را انکار کند.⁵

و الله سبحانه و تعالی میفرماید: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»⁶ ترجمه: پس اگر در باره چیزی [امر دینی] اختلاف کردید، آن را به خدا - کتاب خدا- و پیامبر باز گردانید، اگر به خدا و روز باز پسین ایمان دارید، که این بهتر است و سر انجام آن نیکوتر.

تفسیر ابن کثیر در تفسیر این آیه مینویسد: و این امر از جانب الله عزوجل است که هر امر که در آن مردم نزاع میکنند از اصول دین و فروع دین پس رجوع کنند در آن نزاع خود به کتاب و سنت، قسمی که الله تعالی میفرماید: « و ما اختلفتم فيه من شيء فحكمه الى الله » پس حکم که در کتاب و سنت است که ما شاهد صحت آن بودیم پس آن حق است، نیست بعد از حق مگر گمراهی، و به همین خاطر خداوند فرموده: « ان كنتم تؤمنون بالله و اليوم الآخر » یعنی

¹ - فقهة السياسی، دكتور يوسف قرضاوی، ص 106

² - سورة المائدة، آية 44

³ - سورة المائدة، آية 45

⁴ - سورة المائدة، آية 47

⁵ - تدوين الدستور الإسلامی، ابوالاعلی مودودی، ص 21

⁶ - سورة النساء: 59

برگردانید خصومات و جهالات خود را به کتاب الله و سنت رسول وی، پس حکم کنید مطابق آن به آنچه که نزاع است بین شما (ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر) پس این دلالت میکند به اینکه اگر کسی حکم نمی کند در محل نزاع به کتاب و سنت، و به آن رجوع نمیکند پس مؤمن نیست به الله و روز آخرت.¹

و حکم خدا و رسول او، برترین قانون است که پیروی از آن لازم است.² (وَاطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ)³ و از خداوند و رسول او فرمان برید باشد که مشمول رحمت قرار گیرید.

مبحث دوم: حیثیت رسول، مجتهدین و عامه مسلمانان در حاکمیت

این مبحث شامل دو مطلب میشود، مطلب اول جایگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم را در حاکمیت بحث میکند و آنرا روی آیات قرآن واضح میسازد، و مطلب دوم جایگاه و حیثیت مجتهدین و عامه مسلمانان را روشن میسازد.

مطلب اول: حیثیت رسول الله صلی الله علیه وسلم

قانون خداوند، قانونیکه به پیروی از آن در آیات فوق الذکر حکم داده شده است، تنها راه رسیدن آن قانون به انسان پیامبر خدا است. او احکام و رهنمود های خداوند را بسوی انسان از جانب خداوند ابلاغ می کند و نیز بوسیله قول و عمل خود این احکام و رهنمود ها را تشریح می کند. پس پیامبر در زندگی انسانی نماینده حاکمیت قانون خدا میباشد و بنابر این اطاعت از پیامبر عین اطاعت از خدا است، حکم و هدایت پروردگار اینست که امر و نهی پیامبر و قضاوت ایشان را بدون چون و چرا باید پذیرفته و از آن اطاعت کرد و حتی نباید در باره آن شکی در دل راه داد ورنه ایمان دچار مخاطره خواهد شد.⁴ آیات زیاد در این مورد وجود دارد از جمله:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ.⁵ ترجمه: هر پیامبری را که ما فرستاده ایم بخاطر این است که به اذن خداوند از وی اطاعت شود.

وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا¹

¹ - تفسیر ابن کثیر، ج 2، ص 326

² - محمد رفیق چودری. مصاحبه با قرآن، مترجم: دکتر ابو ادیس عبدالله خاموش هروی

³ - آل عمران، آیه 132

⁴ - خلافت و مالکیت، الإمام ابوالاعلی مودودی، مترجم: خلیل احمد حامدی، ص 20

⁵ - النساء، آیه 64

ترجمه: و هر که مخالفت پیامبر کند بعد از آن که معلوم شد او را هدایت، و پیروی کند سوای راه مسلمانان، متوجه کنیم او را به آنچه میل کرده و در آریم وی را به دوزخ و آن بد جایی است.

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا² ترجمه: خیر، قسم به پروردگار تو که ایشان مسلمان نباشند تا آنکه حکم کنند ترا در اختلافیکه واقع شد میان ایشان باز نیابد در دل خویش حرج از آنچه حکم فرمودی و قبول کنند به قبول کامل.

این درس به ملت مسلمان می گوید: کسانی که می خواهند داوری به پیش طاغوت – یعنی به پیش هر چیزی جز شریعت خدا- ببرند، این گمان از ایشان پذیرفته نمی گردد که می انگارند آنان به چیزی ایمان دارند که برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم و برای سایر انبیاء پیش از او نازل شده است. چرا که گمانی بیش نیست، مگر نه این است که آنان داوری را به پیش طاغوت می برند؟³

حکم خدا و پیامبرش به اساس نصوص قرآنی، قانونی بالاتر است که اهل ایمان میتوانند تنها روش اطاعت و بندگی را در پیش گیرند، در اموری که خداوند و پیامبرش فیصله کرده اند هیچ مسلمانی نمیتواند آزادانه در آن تشبث نماید و انحراف از این فیصله ضد و منافی ایمان است.⁴

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا.⁵ ترجمه: و نیست هیچ مومن و هیچ مومنه را چون مقرر کند خدا و رسول کاری او آنکه باشد ایشان را اختیار در آن کار خویش و هر که نافرمانی کند خدا و رسول او را پس هر آئینه گمراه شد به گمراهی ظاهر.

تفسیر تفهیم القرآن در مورد این آیه مینویسد: با اینکه این آیه بمناسبت خاص نازل شد اما حکمی که در آن بیان شده است یک اصل بسیار اساسی مقررات اسلامی است و بر همه سیستم زندگی اسلامی حاکم است. طبق این اصل هیچ شخص مسلمان، یا گروه یا سازمان، یا دادگاه و یا مجلس حق ندارد، در موردی که حکم قطعی خدا و پیامبر صلی الله علیه وسلم در آن وجود دارد، آزادانه اعمال نظر کند. و اصولاً معنی مسلمان بودن همین است که انسان در برابر دستور خدا و پیامبرش از نظر خود دست بردارد. مسلمان بودن شخصی یا ملتی با حفظ حق اعمال نظر با

¹ - النساء، آیه 115

² - النساء، آیه 65

³ - تفسیر فی ظلال القرآن، سید قطب، مترجم: دکتر مصطفی خرم دل، ج 2، 112

⁴ - خلافت و ملوکیت، الإمام ابوالاعلی مودودی، مترجم: خلیل احمد حامدی، ص 22

⁵ - الأحزاب، آیه 36

یکدیگر سازگار نیستند و جمع این دو برای هیچ انسان عاقل امکان پذیر نیست. هرکه بخواهد مسلمان بماند باید در برابر دستور خدا و پیامبر او گردن نهد و هرکه نمی تواند تسلیم شود باید به نا مسلمان بودن خود اعتراف کند- و اگر اعتراف نکند، هر اندازه هم که ادعای مسلمان بودن او پر از سرو صدا باشد، در نظر خدا و مردم منافق شناخته خواهد شد.¹

وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ.² ترجمه: و هر چه بدهد شما را پیامبر بپذیرید و هر چه منع کند شما را از آن اجتناب کنید و بترسید از خدا هر آینه خدا سخت گیرنده عقوبت است.

تفسیر فی ظلال قرآن در تفسیر این آیه مینویسد: این قانون هم دیدگاه قانونمندی اسلامی را مجسم می سازد. سلطه قانون در اسلام سرچشمه می گیرد از این که شریعت را پیغمبر صلی الله علیه وسلم به شکل قرآن یا سنت با خود به ارمغان آورده است. همه ملت و خود پیشوا و رهبر بسان ایشان نمی توانند با چیزی مخالفت ورزند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم آن را با خود به ارمغان آورده است. هرگاه چیزی قانون گردد که با چیزی مخالفت داشته باشد که پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنرا به ارمغان آورده است، چنین شریعتی سلطه ای ندارد و بدان توجه نمی گردد. زیرا سند معتبر نخستین را از دست میدهد. سند معتبر نخستینی که سلطه خود را از آن دریافت می دارد...

این دیدگاه با همه دیدگاه های قانونگذاری بشری فرق دارد. چرا که ملت را سرچشمه سلطه ها می سازد. بدین معنی که ملت حق خواهد داشت برای خود هر چه را وضع و قانونگذاری می کند دارای سلطه خواهد بود. در صورتی که سرچشمه سلطه ها در اسلام شریعت خدا است، شریعتی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم آن را با خود به ارمغان آورده است، و اعضای ملت بر همچون شریعتی ماندگار می مانند و از آن پاسداری می کنند و آن را اجراء می نمایند. پیشوا هم در این راستا نماینده ملت است و باید همچون ایشان رفتار کند. حقوق ملت هم منحصر به همین می گردد. پس ملت حق ندارد با چیزی مخالفت کند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم آن را با خود به ارمغان آورده است در هرگونه قانونگذاری ای که نموده است.³

پس انبیاء و پیامبران اند که این حاکمیت قانونی را برای خداوند ترسیم نموده وسیله اطلاع بشر از قوانین موضوعه پروردگار میباشند. و لذا اسلام فرزندان خود را دستور میدهد که به نحو

¹ - تفسیر تفهیم القرآن، ج 4، ص 126-127

² - الحشر، آیه 7

³ - تفسیر فی ظلال القرآن، سید قطب، ج 6، ص 253

کاملی از پیامبران اطاعت کنند، و هر پیغمبری را که خداوند برای ملتی فرستاد اعلام داشت که: «فَأَطِئُوا اللَّهَ وَأَطِئُوا النَّبِيَّ» یعنی از خدا پرهیزگاری کنید و مرا اطاعت نمایید. و قرآن این مطلب را از اصول قاطع خود قرار میدهد.¹

بنا اصول اهل سنت تابع رسالتی است که پیامبر صلی الله علیه وسلم از جانب خدا آورده است، اصل دین، ایمان به رسالتی است که پیامبر آورده.²

مطلب دوم: حیثیت مجتهدید و عامه مسلمانان در حاکمیت

همه علما اتفاق دارند که مصادر اصلی در شریعت قرآن، سنت، اجماع و قیاس است.

اما وظیفه علما و مجتهدین کشف این احکام و استنباط روا و ناروا از این احکام است، به همین خاطر اکثر علماء اجتهاد را واجب میگویند.

کتاب ارشاد الفحول بیان میکند: و بر شما پوشیده نماند قول به اینکه، اجتهاد واجب است، مستلزم این است که نباید هیچگاه زمانی از مجتهد خالی باشد. دلیل آن حدیث صحیح نبوی است که می فرماید: " لا تزال طائفة من أمتي على الحق ظاهرين حتى تقوم الساعة" یعنی: پیوسته گروهی از امت من تا قیامت بر حق استوار و پشتیبان آن می باشند.³

اجتهاد مقید به هیچ زمان و مکانی نمی شود، به این معنی که اجتهاد مخصوص به یک وقت و مکان خاص نیست، زیرا مبنای اجتهاد وجود شرایط اجتهاد در شخص است و این هم امری است که در هر دوره ای ممکن است، پس جایز نیست که محدود به یک زمان خاص شود، زیرا فضل خداوند وسیع است و تنها محدود به علمای قدیم نیست.

علما هم بر این نص گذاشته اند که: جایز نیست که هیچ عصر و زمانی از وجود مجتهدین خالی باشد که احکامی را که خدا برای مردم نازل کرده و رسول خدا صلی الله علیه وسلم تبلیغ کرده است برای آنان تبیین نماید و این هم که برخی از علما فتوا داده اند که باب اجتهاد مسدود است، به خاطر تمایل زیاد آنان به حفظ شریعت از نابرداری افراد جاهل و مدعیان اجتهاد بوده و قول آنان فقط متوجه این افراد نادان و مدعی می شود نه علما و اهل اجتهاد (راستین) و بنابر این، اجتهاد تا قیامت باقی است و برای همه مباح است، البته به این شرط که ادوات و شرایط اجتهاد در شخص کامل شود، چرا که فقط افرادی که به صورت حقیقی دارای اهلیت اجتهاد باشند به این

¹ - تدوین الدستور الإسلامی، ابوالاعلی المودودی، ص 23

² - شرح عقیده طحاویه، ج 2، ص 634

³ - ارشاد الفحول، شوکانی، ص 253

مرتبه و این منصب شریف دست می یابند و بنابر این، اجتهاد منحصر به یک طایفه و یا یک خاندان یا یک شهر یا یک عصر معین نیست، بلکه برای همه مردم جایز است، زیرا شریعت الهی برای همه افراد بشر تشریح شده است و بر آنان واجب است که در شریعت خداوند تدبیر کنند و احکام خداوند را بفهمند؛¹ زیرا خدای متعال میفرماید: (أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا)² ترجمه: آیا در باره قرآن نمی اندیشند یا این که بر دل‌های شان قفل‌ها نهاده شده است.

هر گاه که مصدر سیادت و زعامت شریعت قرار گرفت، هدف از آن این نیست که در زندگی انسان دار و مدار فیصله‌ها تنها به اصول آشکار شریعت بوده و از آن تجاوز شده نمی‌تواند. زیرا که اینگونه تصور با روح و مقاصد شریعت تناقض دارد، بخاطری که نصوص شرعی متناهی و محدود است و واقعات و حوادث همیشه در دگرگونی و تحول می‌باشد و مسایل نو جدیدی تبارز می‌کند. لهذا به اجتهاد ضرورت است که همیشه حکم واقعات و حوادث جدید، موافق به شریعت از نصوص استخراج شود. و علاوه بر این رد رابطه به امور سیاست، اقتصاد و روابط بین الدول بخش بزرگ احکام شریعت به شکل قواعد و کلیات عامه اجمالا ذکر شده است و تفصیل آن به تقاضای حالات و اوضاع همان عصر گذاشته شده. لهذا قیام چنان سلطه که وظیفه اجتهاد تشریحی را داشته باشد واجب کفایی و ضروری می‌باشد. که قرآن کریم این سلطه تشریحی را به اولوالامر تعبیر نموده و الله تعالی فرموده است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ³ ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را

در آیت مراد از اولامر اهل حل و عقد و همان علمای امت است که در مورد قضایای عمومی، اهلیت غور و فیصله را دارند و در این آیت بر آن اشاره شده است:

وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ⁴ ترجمه: و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند قطعا از میان آنان کسانی اند که {میتوانند درست و نادرست} آنرا دریابند.

در آیت (و لو رده الی الرسول... الخ) استنباط ذکر شد و این دلیل است بر اینکه بخاطر استخراج احکام از نصوص شرعی و قواعد عامه بحث و غور شده میتواند و در (یستنبطونه) که بر

¹ - الوجیز فی الأصول الفقه، دکتور عبدالکریم زیدان، ص 408

² - محمد، آیه 24

³ - النساء، آیه: 59

⁴ - النساء، آیه 83

صیغه جمع تعبیر شده، اشاره به این است که یک مجمعی تشکیل گردد که در امور غیر منصوص در پرتو شریعت قانون سازی نمایند.

و دائره اجتهاد تشریحی بر این امر استوار و مقید است که با امور اجتهادی یا نصوص شرعی که دلالت و ثبوت آن هر دو قطعی باشند، معارض نباشد. و نه هم این اجتهاد از دائره مقاصد شرعی بیرون باشد. بدین وجه در هر حالتی اعم از اینکه نص شرعی موجود باشد و یا نه، مصدر تشریح تنها به الله تعالی ثابت است.

حال اگر چنان نص ای موجود باشد که دلالتش قطعی باشد، پس درین نص تنها به این امر می تواند اجتهاد شود که در احتمالات نص بر یک احتمال ترجیح داده شود. یعنی یک احتمال مناسب انتخاب شود. و اگر نص موجود نباشد و اجماع مجتهدین امت وجود داشته باشد، پس در صورت ثبوت اجماع از آن میتواند اتباع شود.

و اگر دریک موضوع نص و اجماع هر دو موجود نبود و برای واقعه پیش شده نظیر و مثال وجود داشت. پس به اساس حکم قیاس در صورت یکی بودن علل این واقعه حکم نظیر خود را می گیرد. و اگر برای واقعه پیش شده نظیر موجود نبود و در ضمن به یکی از آن پنج مقصد شرعی داخل میشد. پس این واقعه باید ترک شود و شرعا اعتبار ندارد. و اگر ظاهرا در آن مصلحت آشکار باشد مگر در حقیقت مصلحت و همی است و شرعی نمی باشد. زیرا که حدود سلطه تشریحی اجتهاد از دائره مقاصد شریعت باید بیرون نباشد.¹

بناء مادامی که وقایع زندگی در تغییر و تحول، و حالات جامعه در تطور و دگرگونی باشد، و شریعت اسلام در هر زمان و مکان حاکم و صلاحیت پاسخگویی به تمام خواستهای بشریت را دارا باشد، نیاز به اجتهاد به عنوان یک نیاز دایمی و همیشگی تلقی می گردد. و مخصوصا در عصر ما تحولات سرسام آوری که دنبال انقلاب صنعتی، و پیشرفت تکنولوژی و ارتباطات سریع و وسیع که جهان را به یک دهکده کوچک تبدیل کرده بیشتر از هر عصر دیگری نیازمند اجتهاد می باشد.²

و طبعا در زندگی مردم بنا بر اسباب ذیل مسایل تازه پیدا میشود:

1- تبدیلی وسایل زندگی مردم مثل وسایل نقل و حرکت، ذرایع ارتباط، تحقیقات جدید طبی و غیره

¹ - عبدالکریم حامدی، مقاصد القرآن من تشریح الأحكام، ص 623-624
² - اجتهاد در شریعت اسلام، دکتر یوسف قرضاوی، ترجمه: دکتر احمد نعمتی، ص 166

2- تبدیل عرف و رسم و رواج، نفوذ قوانین بیگانه در جامعه اسلامی و تداخل و خلط جوامع و تلاقی افکار مختلف با یکدیگر و غیره

3- انحراف مردم از حدود شریعت، فساد اخلاقی مردم و غیره. البته در مسایل جدید تنها همان مسایلی معتبر است که در موضوعات اجتهادی به تغیر احکام آن اثری وجود داشته باشد.¹

مثل اجتهاد در زمینه داد و ستد های مالی و اقتصادی: شکی نیست که عصر ما، در حوزه اقتصادی و مالی، دارای چنان تشکیلات و سیستمهای جدیدی است که در زمان های گذشته، بلکه در اعصار نزدیک به عصر ما، سابقه آن تشکیلات و سیستمها را نداشته است، مانند شرکتهای جدید که به صورت های مختلف تأسیس شده اند از قبیل: شرکت سهامی، تضامنی و غیره، و در زمینه های مختلف همچون شرکت بیمه با انواع مختلف آن از قبیل بیمه عمر، بیمه حوادث و غیره. و همچون انواع مختلف بانکها از قبیل، بانک مسکن، بانک صنعتی، بانک کشاورزی، بانک تجارت، بانک صادرات و غیره و انواع کارهای آن، از قبیل: حساب جاری، سپرده، پس انداز، قرض الحسنه، حواله براتی، اوراق بهادار، مضاربه، چک و سفته و غیر اینها از معاملات بانکی که برخی حلال و برخی نیز حرام اند.

بعضی از این معاملات صد در صد جدید می باشد، و بعضی شبیه به معاملات قدیمی و یا نزدیک به آن است، و بعضی ترکیبی از معاملات قدیم و جدید هستند.²

ابن حزم³ بیان می کند:

تمام اصحاب ابو حنیفه متفق الرای اند که مذهب ابو حنیفه این بود که اگر حدیث ضعیفی نیز موجود باشد در مقابل آن قیاس و رای ترک کرده بشود.⁴

پس آشکار است که قرآن و سنت را سند آخری قرار داده بود و عقیده داشت که حاکمیت قانونی تنها بخدا و پیامبرش ارتباط دارد. در نزد وی، دایره قانون سازی از طریق قیاس و رای تا آن حدود محدود بود که در آن حکم خدا و پیامبرش موجود نباشد. ترجیحیکه به اقوال انفرادی صحابه رسول (رض) نسبت به اقوال دیگر میدادند علتش در حقیقت این بود که در مورد

¹- مصطفی زرقاء، المدخل الفقهي العام، ج 2، ص 926

²- اجتهاد در شریعت اسلام، دکتر یوسف قرضاوی، ترجمه: دکتر احمد نعمتی، ص 167

³- أبو محمد بن أحمد بن سعید بن حزم اندلسی، در سال 384 به دنیا آمد، شخص عالم مجتهد و فقیه بود، کتاب های زیادی را به رشته تحریر در آورد مانند: حکام في أصول الأحكام، الفصل في الملل والنحل، محلی شرح مجلی، در سال 456 وفات کرد. (تذكرة الحفاظ، علامه ذهبی، ناشر: دار الکتب العلمیه، بیروت، ج 3، ص 227).

⁴- مناقب الامام ابی حنیفه و صاحبیه، ص 21

صحابی رض این امکان وجود دارد که در علم وی حکمی و هدایتی از رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد و از قول وی مأخذ باشد. از اینرو امام ابو حنیفه لازم میدانست در مسایل که مورد اختلاف صحابه باشد رأی یکی از صحابی را انتخاب کرده و با قضاوت شخصی حکمی را صادر و به منصب عمل مگذارید که از اقوال تمام صحابیون مختلف باشد. زیرا در آن اندیشه خلاف ورزی نادانسته از سنت میروود البته او بنا بر قیاس خود میکوشید تا فعل قومی را پیدا کند که با سنت قریب باشد. اگر چه اما در زمان حیات خود مورد این اتهام قرار گرفت که قیاس را بر نص ترجیح میدهد اما او این ادعا را رد نموده گفت:

"بخدا آن شخص دورغ گفته و بر من افتراء کرده که گفته ما قیاس را بر نص مقدم می شماریم آیا بعد از نص صریح ضرورتی به قیاس میروود؟¹

باری خلیف المنصور به او نوشت شنیده ام که تو قیاس را بر حدیث مقدم می شماری او در پاسخ نوشت:

"امیر المومنین آنچه به شما رسیده عاری از حقیق است، من قبل از همه بر کتاب الله عمل میکنم، سپس بر سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد فیصله های ابوبکر و عمر و عثمان و علی رض الله عنهم، بعدا فیصله های سایر صحابه را مقدم می شمارم، البته در صورتیکه اختلاف باشد از قیاس استفاده میکنم"²

و بعد از استنباط علماء از احکام وظیفه مردم ساختن قوانین و انتخاب از نظریات مختلف مجتهدین است:

پاره ای از امور هستند که به معرض رأی گیری گذاشته نمی شوند، زیرا اموری ثابت و ماندگار و استوار اند و هیچگاه قابل تغییر نیستند مگر آنکه جامعه دگرگون شود و ماهیت اسلامی خود را از دست بدهد.

امور قطعی شریعت و اصول و مبانی دین، اموری که بخشی ضروری و جدایی ناپذیر از اسلام اند، به رأی گیری مردم نهاده نمی شوند. بلکه امور و مسایلی به رأی گیری و انتخاب مردم نهاده می شوند که به عرصه های اجتهادی ارتباط داشته باشند، اموری که پذیرش بیشتر از یک رأی را داشته، و امکان اختلاف نظر مردم در مورد آنها وجود داشته باشد. مانند: انتخاب یک کاندیدا از میان کاندیدا های متعدد برای پستی مانند، رهبری یا ریاست جمهوری، تدوین قوانین

¹ - الشعرانی، کتاب المیزان، ج 1، ص 61
² - الشعرانی، کتاب المیزان، ج 1، ص 64

عبور و مرور، مقررات مربوط به شرکتها و مراکز تجاری، صنعتی، بیمارستانها و موارد بسیار دیگری که علما آنها را بخشی از مصالح مرسله می دانند.

همچنین اموری مانند: اعلان جنگ و صلح، قرار دادن یا برداشتن مالیات، اعلان حالت فوق العاده، تعیین مدت زمان رهبری و ریاست جمهوری، جواز یا عدم جواز کاندیدا شدن مجدد آنان، و موارد بسیار دیگری که در صورت لزوم به رفراندوم و رأی گیری مردم نهاده می شوند.

چنانچه در مورد مسایلی مانند آنچه بیان گردید، اختلاف نظر وجود داشته باشد، آیا همچنان بلا تکلیف باقی خواهند ماند؟ یا موضوع به صورتی باید فیصله داده شود؟ و آیا بدون دلیل و بهانه طرفی را بر طرف دیگر می توان ترجیح داد، یا اینکه به مرجعی نیاز وجود دارد؟¹

بر اساس منطق عقل و شرع و واقعیت باید گفت که: به ترجیح دهنده ای نیاز مبرم وجود دارد، و در حالت اختلاف نظر بهترین مرجح اکثریت عددی است. زیرا رأی دو نفر از رأی یک نفر بیشتر به صواب و صحت نزدیک است.²

در تفسیر فی ظلال قرآن هم چنین مینویسد: ولی وقتی که در نصوص و آیاتی که پیغمبر با خود به ارمغان آورده است در باره کاری که برای ملت روی داده است چیزی نباشد، راه چاره مل این است برای خود قانونگذاری کند قانونی که با اصلی و رکنی از اصول و ارکان آنچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم با خود به ارمغان آورده است مخالفت نداشته باشد. این هم دیدگاه پیشین را نقض نمی کند، و بلکه همچون چیزی فرع آن دیدگاه بشمار می آید. اصل قضیه در هر گونه قانونی که وضع می شود این است با چیزی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم آورده است مخالفت نباشد، اگر نصی وجود دارد. اگر هم نصی در مسأله ای وجود نداشته باشد با اصلی از اصول پیغمبر صلی الله علیه وسلم با خود آورده است ضد و نقیض نیفتد. سلطه و قدرت ملت- و پیشوای جانشین ملت- محدود و منحصر به همین حدود و ثغور است. اسلام نظام و سیستم بی نظیر و بی همتائی است و هیچگونه نظام و سیستم دیگری که انسان ها از نظامها و سیستمها وضع کرده اند و پدید آورده اند و با آنها آشنا شده اند و بوده اند، با آن برابری نمی کند و همپراز نمی گردد. اسلام نظام و سیستمی است که قانونگذاری برای انسانها را با قانون کل جهان هستی ارتباط می دهد، و میان قانون جهان هستی که خدا آن را برای جهان هستی وضع فرموده است، و میان قانونی که از جانب خدا آمده است و بر انسانها فرمانروایی می کند، هماهنگی و هم آوایی بر قرار می سازد. تا بدین وسیله قانون انسانها با قانون جهان هستی برخورد نکنند و مخالف نیفتد،

¹- دکتر یوسف قرضاوی، فقه سیاسی، ص 183

²- دکتر یوسف قرضاوی، فقه سیاسی، ص 184

و به سبب برخورد و مخالفت قانون جهان و قانون انسان، مردمان بدبخت شوند یا در هم شکنند و یا تلاش و کوشش آنان به هدر رود و باد هوا شود!¹

پس طلب کرده الله سبحانه و تعالی از مؤمنین و رسول الله صلی الله علیه وسلم که التزام کنند به امور این دین و تسلیم شوند به حاکمیت الله و منقاد کنند به آن و میفرماید: «اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا تَذَكَّرُونَ»² ترجمه: آنچه از پروردگار تان به شما فرو فرستاده شد پیروی کنید و از دوستانی جز او پیروی نکنید.

این است مضمون اساسی یا موضع مرکزی این سوره، دعوت اساسی که درین خطبه داده شده اینست که هدایات و رهنمائی های که انسان درین زندگی دنیا محتاج و نیازمند آنست و علمیکه انسان برای درک حقیقت کاینات و غرض و غایه وجود خود به آن ضرورت دارد و اصلیکه انسان برای استوار ساختن اساسات اخلاقی و تمدن و تهذیب و اجتماعیت به آن نیازی دارد، این همه و همه فقط رهنمایی پروردگار عالمیان است و انسان باید برای حل این همه مسایل و مشکلات رهنمایی پروردگار را بپذیرد و فقط پیروی هدایت او را که بوسیله پیغمبران علیهم السلام خویش فرستاده است اختیار کند. ترک کردن رهنمایی خدا و پیروی کردن از راه دیگران و تفویض خویش به دیگران اشتباه اساسی انسان میباشد که پیوسته منتج به تباهی میگردد. در اینجا عبارت اولیاء به این معنی و مفهوم بکار برده شده که انسانیکه به رهنمایی شخصی میرود در حقیقت او را ولی و کار ساز خود میداند، گرچه بزبان حمد و ثنای او را بگوید یا بر وی لعنت بکند گرچه به سر پرستی و کارسازی اش معترف باشد یا نباشد و یا از ولایت و کارسازی اش بشدت انکار کند.³

پس به زود ترین فرصت مسلمانان به اطاعت اوامر وی سبحانه و تعالی به رضا، رغبت و تسلیم شتافتند.⁴ خداوند میفرماید: «إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»⁵ ترجمه: همانا گفتار مؤمنان آنگاه که به سوی خدا و پیامبرش خوانده شوند تا میانشان داوری کند این است که گویند: شنیدیم و فرمان بردیم، و ایشان رستگارانند.

¹ - سید قطب، تفسیر فی الظلال القرآن، ج 6، ص 254

² - الأعراف: 3

³ - تفهیم القرآن، ج 2، ص 10

⁴ - النظام السياسي في الإسلام، الدكتور محمد عبدالقادر أبو فارس، ص 30

⁵ - النور: 51

مبحث دوم: انواع احکام از لحاظ جواز قانونگذاری در آن

این مبحث شامل دو مطلب است، که مطلب اول از احکامی قطعی بحث میکند، یعنی احکام که قطعی اند و قانونگذاری در آن جواز ندارد و مطلب دوم از احکام اجتهادی بحث میکند یعنی احکامی که قطعی نیستند و قانونگذاری در آن جواز دارد.

مطلب اول: احکام قطعی (ثوابت)

تعریف احکام ثابت: احکام ثابت از دو لفظ تشکیل شده است: احکام جمع حکم، و اطلاق میگردد به اثبات امر دیگر یا نفی آن، و ثابت اسم فاعل است از ماده ثبت الشيء یثبت- به فتح عین در ماضی و ضم آن در مستقبل- ثبتا و ثبوتا یعنی مستقر شد، و ثابت شد فلان در جایی، یعنی مقیم شد، و خداوند میفرماید: (وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيئًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ)¹ ترجمه: و مثل {صدقات} آنان که مالهایشان را برای کسب خشنودی خدا و استوار داشتن دل خویش {در مراتب ایمان} انفاق می کنند.

زجاج میگوید: یعنی خرچ میکنند از آنچه خداوند برای شان داده، و خداوند میفرماید: (وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ)² در این جا تثبیت الفؤاد به معنی تسکین قلب است.³

و در اصطلاح: عبارت از احکام شرعی تکلیفی است که دلالت میکند بالای آن ادلة قطعی الثبوت و دلالت آن به اتفاق فقهاء قطعی میباشد و بنای آن بالای متغیر نباشد.

و بعضی از علماء این گونه تعریف میکنند: " ما لا مساع للاجتهاد فيه"⁴ یعنی: چیزی که اجتهاد در آن جواز ندارد.

این نوع قواعد شامل همان اصول و مبادی ای می باشد که در قرآن و سنت به صراحت وارد است.⁵

اقسام احکام ثابت: ممکن است که احکام ثابت را به انواع حکم تقسیم کنیم؛ زیرا احکام تقسیم میشود به واجب، مندوب، مباح، و مکروه، و محرم، و صحیح، و فاسد، و مؤداه، و مقضی.

¹ البقره: 265

² هود: 120

³ لسان العرب، أبی الفضل جمال الدین محمد بن مکرم بن منظور، ج 2، ص 19، طبع ایران، قم، آدب حوزه سنة 1405هـ

⁴ الاجتهاد و المجتهدون بالاندلس و المغرب، محمد ابراهیم بن أحمد بن جعفر الکتانی الحسنى، ج 2، ص 4

⁵ محمد فاروق نبهان، نظام الحكم فی الإسلام، ص: 165

بخاطر اینکه ثبوت حکم کیفیت جدا از انواع حکم را تقاضا نمی کند، بلکه وجود حکم ثابت به دلیل قطعی الثبوت و دلالت به اجماع را تقاضا میکند.

و مقتضی دلیل قطعی الثبوت و دلالة گاهی وجوب و تحریم میباشد، وقتی طلب جازم خالی از قرائن صارفه از وجوب و تحریم باشد، و گاهی مندوب و کراهیت، یا اباحت یا صحت یا فساد یا اشتراط یا سبب و غیره میباشد. خداوند میفرماید: (و شاورهُم فی الأمر)¹ پس این دلیل وجوب شوری است، و همچنان میفرماید: (إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ)² و این نص دلیل است به محرم بودن تمام چیز های که ذکر شد، و قول الله تعالی: (و يُجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ)³ این نص دلیل است به اباحت تمام طیبیات، و قیاس کن به این تمام انواع حکم را از قضاء و اداء و غیره، وقتی آن ادلة با شرطی باشد که علماء روی آن اجماع کنند، پس آن از احکام ثابت است.

و ممکن است که تقسیم کنیم احکام ثابت را به مبادی کلی و احکام جزئی و به مقاصد عامه شریعت.

و تقسیم اول احکام ثابته را اهمیت نمی دهیم زیر به صدد مقارنه بین فقه اسلامی و فقه غربی هستیم.

و به ما تقسیم دوم اهمیت دارد، بخاطر اینکه بدانیم کیفیت صلاح این احکام ثابت را در هر زمان و هر مکان و کیفیت پاسخگویی آنرا با پیشرفت مادی تغییر سیاسی و اجتماعی، و بخاطر اینکه مقارنه کنیم با فلسفه فقه غربی، مشتمل با مبادی عام و قواعد جزئی، و مشتمل با نظر بعضی از آنها با مقاصد قانونی.⁴

مبادی احکام ثابت و خصوصیت های آن:

مبادی کلی ثابت قضایای عام است که دلالت میکند به مجموعه از احکام شرعی قطعا، به منزله قواعد فقهی.

اما آنها قضایای عام است که مجموعه از احکام شریعت را در تمام سیستم های حیات، شامل میشود پس به یک باب بدون باب، و نه به حال بدون حال، و نه به جزء بدون دیگر آن، خلاصه

¹- آل عمران: 159

²- المائدة: 90

³- الأعراف: 157

⁴- الأحكام الثابتة والمتغيرة (ماهيتها و أسبابها و ضوابطها)، الدكتور شیر علی ظریفی، ص 14-15

نمیشود و همچنان آن عام است مفصل نیست و آنچه را که طلب میکند و آنچه را که نهی میکند در بردارنده شروط و ارکان و موانع نیست.¹

و قول ما: به منزله قواعد فقهی است یعنی مانند قواعد فقهی در تشکیل خود عام است مشتمل است از مجموعه از احکام در باب های مختلف. و فرق بین آنها و بین قواعد فقهی در اسلوب و هدف آنها است، قواعد فقهی ساخته شده با اسلوب های عملی است، در آن هدف از ساختن آن معلوم میشود، و آن جامع است از احکام که شامل آنها میشود، و مانع است از احکام که شامل آن نمیشود، مانند این قول ما " العبرة فی العقود للمقاصد لا للمبانی"²

اما مبادی کلی ثابت که ما در صدد بیان آن هستیم اسلوب آن خطابی است، و هدف آن هدایت مردم به طرف رشد، و سعادت هر دو جهان است، و بیان حکم هم از جمله اهداف آن است، اما فقط یگانه هدف آن نیست.

و مبادی کلی ثابت قبول نمیکند تغییر را از حیث اجمال، اما از حیث تطبیق آن بالای جزئیات که تحقیق مناط نامیده میشود محل اجتهاد است، پس قول الله تعالی: (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ)³ مبدأ آن ثابت است بخاطر قطعی الثبوت بودن آن، چون نص آن از قرآن است و همچنان قطعی الدلالة بر وجوب عدل، پس عدل نزد تمام فقهاء واجب است، و زمانی که به تطبیق آن در مسایل جدید بیابیم نظریات مختلف است، پس منهج و روش هر مجتهد فرق میکند از دیگر آن، و این اختلاف ها رحمت است بر امت، زیر سبب توسعه میگردد، و اهمیت مبادی کلی ثابت بنابر این تبارز میکند، پس ثبوت اصول آن امتناع میورزد از نرم شدن و ذوب شدن، و انعطاف پذیری تطبیق آنها ادامه پیدا میکند در هر زمان و مکان.⁴

محمد أبو زهرة⁵ میگوید: و نصوص منظم بصورت کلی نه جزئی، و به صورت عام نه خاص بخاطر تعامل مالی در قرآن ملاحظه میشود، و احادیث زیادی هم احکام معاملات مالی را بیان میکند، مگر آنچه که بیان شده به نسبت دیگر موضوعات احکام شریعت اسلامی زیاد نیست و در آن نص از کتاب و سنت به امر و یا نهی وارد نشده، پس اصل آنها اباحت عمومی ثابت

¹ - الموافقات فی الأصول الشریعة، أبی اسحاق ابراهیم بن موسی اللخمی الغرناطی المالکی و الشاطبی، المتوفی سنة 790 هـ

² - مجلة الاحکام العدلیة، ماده 3، نص آن: (العبرة للمقاصد و المعانی لا للألفاظ و المبانی)

³ - النحل: 90

⁴ - الأحکام و الثابتة و المتغیرة (ماهیتها و أسبابها و ضوابطها)، الدكتور شیر علی ظریفی، ص: 15-16

⁵ - محمد بن أحمد أبو زهرة، از علمای بزرگ شریعت اسلامی در عصر خود بود، در سال 1898 در المحلة الكبرى تولد شد، در قضاء شرعی و اصول دین تحصیل کرد و در سال 1935 استاد پوهنتون شد، و تألیفات وی زیاد تر از 40 کتاب میرسد، و در سال 1974م وفات کرد. (الأعلام للزركلي، ج 6، ص 25)

است نظر به قول الله تعالى¹: (هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا)² یعنی: اوست که آنچه در زمین است، همگی را برای شما بیافرید. و قول الله تعالى: (لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ)³ ترجمه: چیز های پاکیزه ای را که خدا برای شما حلال کرده است حرام نشمارید.

مصادر احکام ثابتة در فقه اسلامی:

الف: قرآنکریم

قبل از بحث در مورد اینکه قرآن مصدر احکام ثابت است بهتر است اول قرآن را بشناسیم:

تعریف قرآن: قرآن، کتابی است که بر رسول الله، محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده و در مصحف ها نگاشته شده و به صورتی متواتر و بدون شبیهه، برای ما نقل شده است.⁴

غزالی میگوید: محدوده کتاب آن چیزی است که بین دو جلد به هفت حرف مشهور به شکل متواتر به ما رسیده است و آن را مقید به مصحف کرده ایم؛ زیرا صحابه در نقل آن به شدت احتیاط می کردند تا آنجا که از تعاشیر و نقطه در آن اکراه داشتند، تا چیزی دیگری با قرآن آمیخته نشود. پس می دانیم آنچه در آن نوشته شده، به اتفاق همه قرآن است و هرچه غیر آن باش، در آن نیست.⁵

قرآن مصدر ثوابت است:

الله تعالی میفرماید: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)⁶ یعنی: ما قرآن را نازل کردیم و هر آئینه ما نگهبان آنیم.

قرآن کتاب الله است که به رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل شده است، به ما به شکل متواتر نازل شده است، پس قسمی که قرآن به شکل متواتر نقل شده است، قطعی الثبوت محسوب میشود؛ چرا که متواتر به آن نقلی گفته میشود که تعداد راویان آن در هر طبقه به اندازه رسیده باشد که از لحظ عقل جمع شدن آنها به دروغ محال باشد.⁷

¹ - أصول الفقه، أبی زهرة، ص: 75

² - البقرة: 29

³ - المائدة: 87

⁴ - البزودى، أصول البزودى، ج 1، ص 21-23

⁵ - الغزالی، المستصفی، ج 1، ص 101

⁶ - الحجر: 9

⁷ - المستصفی، محمد الغزالی، ج 1، ص 101

جبرئیل قرآن را از جانب خداوند اول به رسول الله صلی الله علیه وسلم آورد، و جناب مبارک ایشان هم خود شان یاد می‌گرفتند و هم به اصحاب شان یاد میدادند، و آنها نوشته می‌کردند و یاد می‌کردند، به این شکل به اصحاب و تابعین و بعد از آنها و همین گونه به ما رسید، که مجال شک در آن نیست.

قرآن در احکام فقهی به اصطلاحات متعارف التزام نکرده است مانند وجوب، ندب، کراهیت، صحت، فساد، بطلان یا دیگر اصطلاحات.

در بسیار جاهای کم به این الفاظ تصریح کرده است، قسمی که الله تعالی میفرماید: (فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ)، (و يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ)، و أَحَلَّ اللَّهُ وَ الْبَيْعَ وَ حَرَّحَ الرَّبَا) و غیره.

قرآن کار های حلال یا حرام، صحیح یا باطل، پسندیده یا ناپسندیده را به اسلوب عرف بیان کرده است، یا اصطلاحات فقه و اصول فقه در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحاب وی به شکل فعلی معروف نبود.

در آن زمان مردم روا و ناروا، خواست های جدی و غیر جدی را از خطاب قرآن و سنت به قریحه خود میشناختند، به آنها این مسائل که امر مطلق بخاطر وجوب است و نهی بخاطر تحریم است، به شکل اصول مطرح نبود، بلکه در آن زمان قواعد زبان عربی هم

گذاشته نشده بود، مردم خواست های خداوند و رسول را از کلام آنها قسمی میدانستند، قسمی که یک مامور خواست جدی و غیر جدی امر خود را از خطاب وی میداند، بدون اینکه در قالب اصول لغوی آنها بگذارد، میداند که امر من از من چی میخواهد، و در خواست خود به کردن و نکردن چقدر جدی است؟¹

محمد بن نظام الدین انصاری² میگوید: اجماع کردند اهل سنت و جماعت به اینکه ترتیب عبارات تمام سوره های توقیفی است به امر رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحاب وی، به این موضوع اجماع منعقد شده و شکی در آن نیست، و متواتر است بدون شبهه.³

¹ - شاه ولی الله الدهلوی، حجة الله البالغة، طبع پاکستان، ص 137

² - عبدالعلی محمد بن نظام الدین انصاری لکهنوی، ملقب به بحر العلوم، عالم حکمت و منطق در مذهب حنفی بود، نسب وی را به عبدالله انصاری می‌رسانند، در سال 1225ه متولد شد، و از جمله تألیفات وی: تنویر المنار، شرح السلم، فواتح الرحموت شرح مسلم الثیوف حاشیة علی شرح الصدر الشیرازی للهدایة، العجلة النافعة میباشند، و در مدارس در سال 1810م وفات کرد. (رحمان علی، تذکرة علمای هند، چاپ محمد ایوب قادری، کراچی 1961، ص 304-306)

³ - فواتح الرحموت، ج 2، ص 12-13

سنت مصدر ثوابت:

سنت در زبان عربی به معنی شکل بهتر از سلوک را گویند، و به معنی قاعده و طریقه هم میاید.¹

سنت در اصطلاح: اطلاق میشود به آنچه بعد از فرض است، و به آنچه صادر میشود از نبی صلی الله علیه وسلم از افعال یا اقوال یا تقریرات که معجزه نیست.²

اقسام سنت از حیث روایت:

سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم از صحابه با تابعین، به دیگران و بعد به نسل های دیگر نقل شده است، تا اینکه در کتاب های تصنیف شد، آن حدیثی که از رسول الله صلی الله علیه وسلم قسمی رسیده باشد که در بین کدام راوی حذف نشده باشد، آن حدیث را متصل گویند و اگر در بین راوی حذف شده باشد آنرا منقطع گویند.

به احادیث منقطع باور نمیشود، و احادیث متصل به سه قسم تقسیم شده است: متواتر، مشهور و خبر احاد؛ بخاطر اینکه حدیث از رسول الله صلی الله علیه وسلم را راویان در هر طبقه آنقدر مردم نقل کنند که از لحاظ عقل اتفاق آنها بر دروغ محال باشد، این حدیث متواتر است، و اگر در زمان اصحاب کمی از مردم نقل کرده باشند و بعد در زمان تابعین و یا تبع تابعین مشهور شده باشد و زیاد مردم نقل کرده باشند آنرا خبر مشهور گویند، و اگر در این سه زمان مشهور نشده باشد آنرا خبر احاد گویند، و بعد از تابعین و تبع تابعین شهرت حدیث اعتبار ندارد؛ چرا که بعد از آن اکثر اخبار احاد مشهور شدند.³

تقسیم بالا از فقهای حنفی است، نزد دیگران دو نوع تقسیم شده است، متواتر و خبر احاد و مشهور را خبر احاد شمردند.⁴

ضرورت به سنت بخاطر پیدا کردن احکام ثابت:

¹ - مرتضی الحسین الزبیدی، تاج العروس، (حکومة الكويت، وزارة الاعلام 1414هـ ق- 1948 م)، ج 9، ص 244

² - الاحکام الامدی، ج 1، ص 127

³ - عبدالله بن احمد ابو برکات حافظ الدین النسفی، کشف الاسرار شرح المصنف علی المنار (دار الکتب العلمیة، طبع اولی، 1406هـ-)

1986م)، ص 2

⁴ - شوکانی، ارشاد الفحول (دارالمعرفة چاپ، بیروت) ص: 46

حدیث متواتر علم یقینی را بمیان می‌آورد، مثل از اینکه یک کار به چشم دیده شود، و بین حدیث متواتر و قرآن از لحاظ ثبوت کدام فرق وجود ندارد، مانند وقت های نماز یا رکعت های نماز، اندازه زکات و غیره. انکار از حدیث متواتر انکار از دین الله و انکار از اطاعت الله شمرده میشود.

و حدیث مشهور علم یقینی را بمیان می‌آورد که جانب راست بودنش راجح میباشد، و منکر حدیث مشهور از دین خارج نمیشود. پس اینطور حدیث مشهور از متواتر پایین تر است.

و در خبر احاد که شک وجود دارد، عمل به آن لازم است اما علمی را بمیان نمی آورد و در اثبات احکام نسبت به مشهور پایین تر است.¹

اجماع مصدر ثوابت:

اجماع در لغت تصمیم (عزم) و اتفاق را گویند، و در اصطلاح اصول اتفاق نظر مجتهدین امت در یک زمانه روی یک موضوع شرعی را گویند.²

اجماع در دلائل شریعت در مرتبه سوم قرار دارد، و حجیت و تأثیر آن روی اثبات احکام توسط قرآن، سنت و اجماع ثابت شده است: الله تعالی میفرماید: (وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا)³

در این آیه الله تعالی در ترک کردن راه مسلمانان عذاب را مرتب کرده است و مرتب کردن عذاب در یک کار دلالت به تحریم آن میکند و بر عکس حرام، که در اینجا پیروی از راه مومنان است واجب میباشد، و در چیزی که مومنان اجماع کرده باشد آن راه آنها است، پس قبول کردن اجماع مسلمانان لازم است.

رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: (إن أمتی لا تجتمع علی ضلالة)⁴ یعنی: امت من در گمراهی جمع نمیشوند.

و در حدیث دیگری آمده است: (ما رأی المسلمون حسناً فهو عند الله حسن)⁵ یعنی: آنچه را مسلمانان خوب محسوب کنند نزد الله هم خوب است.

¹ - شیخ احمد مشهور به ملاحیون، نور الانوار شرح المنار (دار الکتب العلمیة چاپ، بیروت) ج 2، ص 4-14

² - بهاری، مسلم الثبوت، ج 2، ص 211

³ - النساء: 115

⁴ - ابن ماجه، کتاب فتن، باب 8، حدیث 3950، روایت انس بن مالک، قال البانی: صحیح

⁵ - مسند احمد، ج 1، ص 379، حسنه الألبانی

و فقهای اسلام هم در حجیت اجماع اتفاق دارند.¹

حکم احکام ثابت:

حکم در اصطلاح فقهی به دو معنا میآید، معنی اول صفت شرعی اعمال مکلف میباشد، مثل اینکه این کار روا و این ناروا است نماز فرض و قتل حرام است.

معنی دوم اثر مرتب بر یک شی و یا تاثیر یک شی است، و در اینجا مراد ما معنی دوم (اثر مرتب) است.

هر حکم که از جمله ثوابت حساب شود، شمردن آن از جمله احکام الله جل جلاله لازم است و ایمان به آن فرض است و به هیچ مسلمان نه انکار از آن جواز دارد و نه در آن شک میشود.

به طور مثال، فرضیت نماز، روزه، زکات، حج و جهاد و حرمت کشتن اشخاص بی گناه، زنا، شراب، سود و غیره شک کردن هیچ مسلمان جواز ندارد و ایمان به تمام این ها فرض است و از احکام ثابت انکار کفر است.

و در احکام ثابت امکان اجتهاد نیست، زیرا احکام ثابت در دین از احکام واضح است، و از لحاظ دلیل قطعی و به واسطه اجماع به همه واضح است، پس این ساحه این احکام از لحاظ عقل بشر ساحه بند است، یگانه وظیفه در این مورد این است که این احکام درست و کامل فهمیده شود و به آن عمل شود، و بخاطر شناخت آن از ایمان قوی کار بگیرد و دیگران را به آن دعوت کند، بناء در این موضوعات از لحاظ اسلام و ایمان هیچ جای این نیست که کسی در مورد تغییر آن صحبت کند، زیرا که بعضی ها از دین بیرون شدن که در مورد ترک حج نظر میدهند بخاطر که از مصرف مال جلوگیری شود، یا در رواج شدن جواز زنا و بی حیایی میگویند بخاطر که متمدن معلوم شوند و یا در مورد جواز سود دلیل مختلف میگویند، این و مانند اینها همه گمراهی است و با اسلام از هیچ لحاظ همخوانی ندارد، و دانسته و یا نا دانسته بدون ایستادگی در مقابل دین الله کدام توجیه دیگری برایش نمیشود.

و همین دلیل است که بسیاری از اصولیین در تعریف اجتهاد کلمه ظن را آوردند، قسمیکه در مسلم الثبوت این طور آمده: (الاجتهاد بذل الطاقة من الفقیة فی تحصیل حکم ظنی شرعی)² یعنی: اجتهاد مصرف کردن طاقت فقهی است در بدست آوردن حکم ظنی شرعی.

¹ - الغزالی، المستصفی، ج 1، ص 189
² - محب الله، مسلم الثبوت، ج 2، ص 362

پس اجتهاد در احکام ثابت نیست، بلکه در احکام متغییر و ظنی است.¹

بناء آنچه که ثبوت و دلالت آن هر دو قطعی باشند و با ثبوت عقاید و یا عبادات تعلق داشته باشند و یا هم با همان عجائب عالم غیب و عالم دنیا تعلق داشته باشد که الله تعالی آن را در علم خود خاص نموده است.

و همینگونه معاملات ثابت دنیوی می باشد که اجتهاد مجتهد در این موضوعات فهم و تفسیر وی از مقارنه نص است با نصوص مشابه دیگر آن و ترجیح بین این نصوص، استنباط احکام و استنباط قواعد از این نصوص و بعدا به آن شکل قانونی دادن بر فهم مجتهد منحصر است؛ زیرا که تجاوز از احکام این نصوص و یا معطل گذاشتن آن تا قیامت نا جائز است. ورنه این سخن به منسوخ شدن دین و یا بیرون شدن از دین طوری مفضی خواهد شد که تیر از کمان بیرون می شود.²

عبد الکریم زیدان هم مینویسد: همه ی احکام شرعی امکان آن را ندارد که محل اجتهاد واقع شوند و به همین دلیل هم، برخی از علمای اصول گفته اند: "مجتهد فیه (چیزی که در آن اجتهاد میشود) هر حکم شرعی ای است که در مورد آن دلیلی قطعی وجود ندارد" یعنی احکام شرعی ای که در مورد آن را دلیل های قطعی جود دارد، اجتهاد و اختلاف بر نمی دارند، مانند وجوب نماز، روزه، حرمت زنا و احکامی دیگر که در مورد آن نص های قطعی وارد شده و موضوع آن در میان مردم شایع شده و جاهل و عالم به صورت یکسان آن را می شناسند و کسی به خاطر جهل به آن ها معذور نیست.³

مطلب دوم: احکام اجتهادی (متغییرات)

تعریف احکام متغییر: غزالی این طور تعریف میکند: (کل حکم شرعی لیس فیه دلیل قاطع)⁴ یعنی: هرگونه حکم شرعی است که فاقد دلیل قطعی و یقینی باشد.

همچنان در فتح القدير تعريف آن این گونه آمده: فهي الأحكام الشرعية التكليفية التي كانت مدلوله عليها بدلائل ظنية الثبوت أو الدلالة، أو أنيطت بمتغير.⁵

¹ - كشف الأسرار عن أصول البزدودي، عبد العزيز محمد علاء الدني البخاري، ج 4، ص 14، طبع دار الكتب العربي بيروت- لبنان سنة 1394، و مسلم الثبوت، ج 2، ص 362

² - عبدالقادر جعفر، نظام التأمين الإسلامي، ص 31

³ - الوجيز في أصول الفقه، دكتور عبدالكريم زيدان، ص 407

⁴ - المستصفي، غزالي، ج 2، ص 354

⁵ - ببين: فتح القدير شرح الهداية، كمال الدين محمد بن عبدالواحد السيواسي ابن الهمام، طبع دارالفكر، بيروت، ج 3، ص 187

عبارت از احکام شرعی تکلیفی است که دلالت میکند بر آن دلایل ظنی الثبوت و ظنی الدلالة، یا متعلق است به تغیر.

اما قول ما: "الأحكام الشرعية التکلیفیه" شرح آن در تعریف احکام ثابت گذشت

و قول ما "کانت مدلوله علیها بدلائل ظنیة الثبوت أو الدلالة" این احکام است که شان و حالت ایشان چنان باشد که باید در آنها اختلاف صورت گیرد، آنکه دلیل آن قطعی الثبوت و ظنی الدلالة باشد، مانند لفظ قرء در دلالت به حیض یا طهر.

و آنکه دلیل آن ظنی الثبوت و قطعی الدلالة باشد، مانند احادیث رفع یدین در نماز.

و آنکه دلیل آن ظنی الثبوت و ظنی الدلالة باشد، مانند قول رسول الله صلی الله علیه وسلم " من أحیا أرضا میتة فهی له"¹ این حدیث خبر واحد است پس ظنی الثبوت است، و اختلاف کردند علماء در مدلول آن از جهت اختلاف در نوع تصرف نبی صلی الله علیه وسلم که آیا این را به صفت رساننده و مبلغ احکام گفته که تا روز قیامت عمل به آن باید جاری باشد؟ و یا به حیث امام مسلمانان گفته؟ و یا امر است که متعلق میشود به مصلحتی که تفویض شده به امام شناخت آن؟

از أدلة ظنی قیاس، در اصل ظنی است، زیرا از ثمره اجتهاد است، محتمل است به صواب و خطاء.

و قول ما " أو أنیطت بمتغیر" یعنی متعلق است به علت متغیر و یا به عرف متغیر و یا به مصلحت زمنی متغیر.

و مثال حکم که ارتباط گرفته به متغیر مانند حکم نکاح، زیرا نکاح در صورت توقان و خوف وقوع در زنا و وجود یسار و عدم مانع واجب است، و در حالت عادی مسنون، و در صورت خوف ظلم و عدم حاجت به ازدواج و عدم یسار ممنوع است.²

ماهیت تغیر در احکام مبنی بر متغیرات:

این نوع قواعد به آن احکامی شامل می گردد که با اجتهاد و رأی از نصوص مستنبط باشد. و به آن احکامی هم شامل می گردد که صراحتا نص بر آن وارد نباشد. تعمیل و تطبیق اینگونه قواعد برای همیشه بر حاکم ضروری نیست، بلکه به حاکم وقت جائز است که از این قواعد

¹ - محمد بن اسماعیل البخاری، صحیح البخاری، باب من أحیا أرضا مواتا- کتاب الحرث و المزارعة، ج 3، ص 70
² - ببین: فتح القدر شرح الهدایة، کمال الدین محمد بن عبدالواحد السیواسی ابن الهمام، طبع دارالفکر، بیروت، ج 3، ص 187

اجتهادی همان قواعدی را انتخاب نماید که آن را مناسب می‌داند. و هرگاه که حاکم وقت بعضی قواعد اجتهادی را برای تطبیق انتخاب نماید، بعد از وی حاکمان دیگری که می‌آیند، ضروری نیست که آن‌ها هم لازماً همان انتخاب حاکم سابقه را ترجیح بدهند و برای حاکم جدید جائز است در صورتی که تطبیق قاعده دیگری را مصلحت بداند، از انتخاب حاکم سابقه رجوع نماید.

برای صاحب اختیار وقت اعم از اینکه حاکم باشد و یا هیئت تشریحی، از نظریات فقها و مجتهدین همان نظریاتی را انتخاب نمایند که با عصر و زمان مناسب باشد و ضروریات مردم از آن بر آورده گردد.

و هرگاه که حاکم وقت حکمی از احکام اجتهادی را انتخاب نمود، اگر مرجوح هم باشد، پذیرش این حکم بر مردم لازمی است. زیرا که حاکم غالباً همان حکمی را انتخاب می‌کند که با آن مصلحت عامه تحقق پذیرد. و برای حاکم وقت این هم جائز است که بنا بر مصلحت عارضی بعضی عقود بعضی عقود و تصرفات جائز را هم ممنوع اعلان نماید. همچنان به همین حکم جائز است که بعضی احکام و قوانین انتظامی صادر نماید که بعضی عقود و معاملات در پرتو آن تنظیم شود. مثل آن قوانینی که بر مردم لازم بگرداند که در هنگام خرید و فروخت زمین آن را در دفتر مربوط ثبت نمایند. و به دفتر راهنمای معاملات لازم بگرداند خانه را که به اجرت میدهد، هویت و شهرت مکمله کرایه نشین را در کتاب خویش درج نماید و آن معاملات زمین را باطل و غیر نافذ اعلان نماید که در دفتر مربوط خرید و فروخت زمین ثبت نباشد؛ زیرا که حاکم برای تکمیل ضروریات وقت آن قواعد تنظیمی را می‌توان صادر نماید که با نصوص قطعی معارض نباشد.¹

و یا آنچه که ثبوت و دلالت آن هر دو قطعی باشند، البته تعلق آن با چنان مصالح دنیوی باشد که تغییر و تبدیلی را می‌پذیرد. یعنی که در وجود اسباب و علل مشخص موقوف است. هرگاه که این مصالح وجود نداشته باشد، پس لازماً بنا بر اسباب و علل حالات اقتصادی، سیاسی و مماثل آن تغییر میکند. زیرا که اجتهاد در این موضوعات گاهی ذریعه استنباط چنان یک حکم جدیدی می‌شود که مصلحت حکمی را تثبیت می‌نماید که معطل قرار داده شده بود و اکنون این حکم با حالات جدید مساعد است، بدون آنکه ما نص را لغو کنیم و یا حکم اولی را منسوخ نمائیم. و

¹ - محمد فاروق نبهان، نظام الحكم فی الإسلام، ص 165-168

هرگاه که برای تعميل حکم اول حالات و ظروف كاملا مساعد باشد و تحقق مصلحت هم در آن باشد، پس ما حکم اول را دوباره در دائره عمل بر می گردانيم.¹

تغيير در احكام مبنی بر متغييرات نسبی است، و حکم در حقيقت تغيير نمی کند، و آن ثابت است در هر حادثه اگر تصور کنیم آنرا به تنهایی با ظروف و حالات آن، و اگر آنرا تصور کنیم به نسبت غير آن از وقائع که مشارکت داشته باشند به آن در جنس آن پس حکم آن تغيير میکند با تغيير ظروف و حالات اطراف آن، پس شارع مواظبت میکند در تشریح حکم در تمام حوادث عرف و احوال چهار اطراف و اوصاف مکلفين و مصالح آنها را، و وقتی تغيير کند اين امور پس حکم حالت سابقه ثابت میماند در حال خود، و حالت جديد حکم دیگری میگیرد در شریعت و با حکم حالت قبلی مخالف میباشد، نه اینکه حکم سابق تغيير کرده باشد و نسخ شود و در جای آن حکم جديد بیاید، بلکه حکم حالت سابق در حالت خود میباشد، معتبر است در احوال خود؛ قسمی که اگر حادثه سابق تکرار شود به همان ظروف، در مورد او حکم اول تطبيق میشود، و اگر تکرار شود حادثه جديد به ظروف جديد، در مورد آن حکم دوم تطبيق میشود.

این را با مثال واضح میسازيم: حکم سهم مؤلفه القلوب در کتاب وارد شده، و تطبيق کرده نبی صلی الله علیه وسلم در زمان خود زمانی که تعداد مسلمانان کم بود، و قوت عسکری آنها ضعیف بود، و در زمان عمر رضی الله عنه زمانی که قوی شد اسلام از لحاظ تعداد افراد سهم مؤلفه القلوب ساقط شد، و اجماع کردن به آن اصحاب، با وجود که حکم حالت اول باقی ماند در حالت خود، قسمی که اگر تکرار شود حادثه سابق، و ضعیف شوند مسلمانان، و محتاج شوند به دوستی، تطبيق میشود حکم سابق، و دوباره داده میشود سهم مؤلفه القلوب.

لکن ذکر میشود حکم سهم مؤلفه القلوب به نسبت حالت جديد در زمان عمر مجازا گفته میشود: تغيير الحكم، در حقيقت تغيير حکم نیست، اما گفته میشود بخاطر تبديل حکم به نسبت حالت سابق، نه در نفس امر و حقيقت واقعه. و همچنان وقتی عدالت شهود شرط قبول شهادت آنها باشد، و شرط عدالت این باشد که شاهد صاحب مروت باشد، و اوصاف معتبر در مروت تغيير میکند از یک زمان نسبت به زمان دیگر و از یک مکان نسبت به مکان دیگر، مانند آشکار کردن سر در زمان زندگی شاطبی، " برای صاحبان مروت قبیح بود در مناطق مشرقی، غير

¹ - عبدالقادر جعفر، نظام التأمین الإسلامی، ص 31

قبیح بود در مناطق مغربی، پس حکم شرعی مختلف میشود به این اختلاف، پس نزد اهل مشرق کشف الرأس عیب آورنده است در عدالت و نزد اهل مغرب عیب آورنده نیست.¹

در این مورد عبدالکریم زیدان² مینویسد: اما احکامی که در باره شان نصوصی قطعی وارد نشده است و در مورد آن ها فقط نص هایی وارد شده که یا ثبوت آن نص ها و یا دلالتشان ظنی است و همین نوع از احکام هم هستند که محل اجتهاد هستند، که اگر این نصوص ظنی الثبوت بودند - چیزی که در مورد سنت روی می دهد (چون در قرآن آیه ی ظنی الثبوت وجود ندارد) - مجتهد به بحث در مورد میزان ثبوت نص و اندازه ی صحت و قوت سند آن و وثوق و اعتماد به روایان آن و دیگر منقضیات تحقیق و نظر می پردازد. مجتهدان در این مسایل اختلاف زیادی با هم دارند، چه گاهی یک حدیث نزد مجتهدین ثابت است اما مجتهد در این مسایل اختلاف زیادی با هم دارند، چه گاهی یک حدیث نزد مجتهدی ثابت است اما مجتهد دیگری آن را ثابت نمی داند و به همین خاطر هم به آن عمل نمی کند.

اما در احکام ظنی الدلالة، اجتهاد متوجه کشف معنای مورد نظر از آن ها با شناخت قدرت دلالت لفظ بر معنی و ترجیح دلالت آن بر یک دلالت دیگر است. فقها در این باره با هم اختلاف نظر دارند، گرچه در مورد موازین عمومی و قواعد و ضوابط دلالت الفاظ و ترجیح برخی از آن ها بر یکدیگر اتفاق نظر دارند، ولی البته آنان گاهی در برخی از این موازین نیز با هم اختلاف نظر پیدا می کنند و به این دلیل اختلاف شان در استنباط وسیع می شود، مانند اختلاف آنان در مورد موجب و مقتضای امر و نهی، و قطعی یا ظنی بودن دلالت عام بر افراد خود، و مطلق و رابطه ی آن با مقید و مسایل دیگری که در جای خود به برخی از آن ها اشاره شد.

همچنین، در مسایلی که نصی از شارع در مورد حکم آن ها وارد نشده است نیز، اجتهاد جاری است و در این نوع مسایل، مجتهد مجبور می شود که به دیگر دلایل شرعی چون قیاس و غیره روی آورد و شکی نیست که آراء و نظریات مجتهدین در میزان صحت این ادله و در کیفیت استنباط احکام از آن ها و در احکام استنباط شده بر اساس آن ها، با هم اختلاف پیدا میکند.³

¹ - الموافقات، ج 2، ص 283-284

² - عبدالکریم زیدان عالم و داعی عراقی در سال 1917 در بغداد مرکز عراق تولد شد، و پدرش وفات کرد در حال که سه سال داشت، و در بغداد قرآن را حفظ کرد و تعلیمات ابتدائی را فرا گرفت، در پوهنتون قاهره به درجه ماستری رسید، و دکتورای خود را در فقه اسلامی در سال 1962 گرفت، تقریباً 30 کتاب تألیف کرده است، مانند: المدخل لدراسة الشريعة الإسلامية، الكفالة والحوالة في الفقه المقارن، الوجيز في شرح القواعد الفقهية، الشريعة الإسلامية القانون الدولي العام، و نظام القضاء في الشريعة الإسلامية... و در سال 2014 در صنعاء وفات کرد. (<https://www.ajazeera.net>)

³ - الوجيز في لاصول الفقه، دكتور عبدالکریم زیدان، مترجم: دكتور فرزاد پارسا، ص 407-408

ابن قیم¹ در باره تغییر فتوا با تغییر شرایط و احوال زمان و مکان می گوید: " شریعت از حرج و مشقت به دور بوده و در بالاترین مرتبه مصالح قرار دارد، زیرا مبنا و اساس شریعت، مصلحت بندگان در معاش و معاد آنان می باشد و تمام احکام شریعت، عدالت و رحمت و مصلحت و حکمت است و هر مساله ای که از عدالت به جور و از رحمت به ضد آن و از مصلحت به مفسده و از حکمت به عبث و بیهودگی منتهی گردد، از شریعت نیست."²

هم چنین از امام شافعی نقل شده که، پیش از حضور در مصر فتوایی داشته که بعد از حضور در مصر، از آن ها عدول کرده است. زیرا شرایط زمان و مکان تغییر کرده بوده است.³

و مسایل جدید هم یکی از اسباب بزرگ اجتهاد است؛ زیرا:

دین الله تعالی در حل قضایا و مسایل جدید زندگی نه در گذشته عاجز بوده، نه حالا عاجز است و نه هم در آینده عاجز خواهد شد. زیرا که درنصوص شریعت و در قواعد اصولی و فقهی برای هر مسئله جدید مناسبت کامل موجود می باشد.

در عالم اسلام تنها طریقه برای معرفت احکام قضایای جدیدی که پیش می شود، همان اجتهادی است که از نصوص کتاب الله و سنت مستنبط می باشد و از احکام کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم روشنی حاصل می کند. تحقق عرف، رواج و مصالح مردم را ملحوظ می دارد و به حاکمیت شریعت مفضی می گردد، و در زندگی معاصر ما کردار و تاثیر آن را زنده میسازد و تاریخ حقیقی اسلام را احیا می کند. و در توانائی امت تحول و تیزی می آورد، تا آنجا که از توانمندی کامل امت در عمل استفاده شود، در جامعه ترقی بیاید و فکر و شعور به شکل صحیح آن اعاده شود. علمای کرام هر عصر در مورد احکام قضایای جدید به شکل انفرادی و اجتماعی کاملاً کوشش نموده اند و از مسایل پیش شده یک مسئله هم باقی نمانده که علما در رابطه به آن بحث نکرده و حکم آن را معلوم ننموده باشند.⁴

2- محمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعد الزرعی دمشقی بن قیم الجوزی، أبو عبدالله، شمس الدین، از جمله علماء بزرگ، در سال 691ه تولد شده، تولد و وفات وی در دمشق صورت گرفته است، از جمله شاگردان شیخ الإسلام ابن تیمیه بود تا حد که در هیچ موضوع از قول وی خارج نمی شد. و تألیفات زیاد داشت از جمله: إعلام الموقعین، الطرق الحکمیة فی السیاسة الشرعیة، شفاء العلیل فی مسائل القضاء والقدر و الحکمة التعلیل، کشف الغطاء عن حکم سماع الغناء، و در سال 751ه وفات نموده است. (الأعلام للزکلی، ج 6، ص 56)

² - اعلام الموقعین، ج 4، ص 309-310

³ - دکتر سلیمان محمد الطماوی، السلطات الثلاث فی الدساتیر المعاصره و فی الفكر السیاسی الاسلامی، مصر، ص 346

⁴ - عبدالباقی حقانی، السیاسة و الإدارة فی الإسلام، مترجم: مولانا محدی حقانی، ج 1، ص 404

مصطفی زرقاء¹ در مورد اجتهاد در مسایل جدید چنین مینویسد: مراد از مسایل جدید همان مسایلی است که جدیداً پیدا شود و قبل از این وجود نداشته باشد. و یا هم قبلاً وجود داشته باشد، لکن شکل و عناصر قبلی آن چنان تغییر نماید که گویا علاوه بر شکل اولی یک شکل جدیدی است که حکم در مورد آن موجود نیست. طبعاً در زندگی مردم بنابر اسباب ذیل مسایل نوی پیدا می شود:

- 1- تبدیلی وسایل زندگی مردم مثل وسایل نقل و حرکت، ذرایع ارتباط، تحقیقات جدید طبی و غیره.
- 2- تبدیل عرف و رسم و رواج، نفوذ قوانین بیگانه در جامعه اسلامی و تداخل و خلط جوامع و تلاقی افکار مختلف با یکدیگر و غیره.
- 3- انحراف مردم از حدود شریعت، فساد اخلاقی مردم و غیره. البته در مسایل جدید تنها همان مسایلی معتبر اند که در موضوعات اجتهادی به تغییر احکام آن اثری وجود داشته باشد.²

مبحث چهارم: حاکمیت در قانون اساسی افغانستان

این مبحث دو مطلب را در خود گنجانیده که مطلب اول مسئله حاکمیت الهی در قانون اساسی افغانستان را مورد بحث قرار داده و مطلب دوم در مورد جایگاه دین مقدس اسلام در قانون اساسی بحث میکند.

مطلب اول: حاکمیت الهی در قانون اساسی افغانستان

حاکمیت ناشی از اراده الله متعال است و زمامداران در واقع دستورات الهی را مورد اجرا و عمل قرار میدهند؛ زیرا منشاء قدرت خداوند متعال میباشد و زمامداران قدرت را از ذات وی بدست می آورند.

قانون گذار اصلی الله متعال است که با ارسال پیام و رهنمای خود توسط بنده گان مرسل یا پیامبران احکام خود را فرستاده و بشر را هدایت نموده است. هیچ قانونی بالاتر از احکام الهی وجود ندارد.

¹ - شیخ مصطفی بن أحمد بن محمد بن السید عثمان بن محمد بن عبدالقادر الزرقاء، از بارزترین علماء فقه در عصر جدید میباشد، در شهر حلب کشور سوریه در سال 1322ه مطابق به 1904م تولد شد، تألیفات زیاد دارد از جمله: احکام الأوقاف، فی الحدیث النبوی، الاستصلاح و المصالح المرسله فی الفقه الإسلامی، الفعل الضار الضمان فیہ، نظام التأمین و الرأی الشرعی فیہ، الفقه الإسلامی و مدارسہ... و در سال 1420ه- 1999م وفات نمود. (مجلة الحج و العمرة، سوریه سال 2000م)
² - مصطفی زرقاء، المدخل الفقہی العام، ج 2، ص 926

این مسئله در قانون اساسی افغانستان هم مطرح شده است؛ زیرا قانون اساسی، دین این کشور را اسلام گفته و تصریح نموده است: "دین دولت جمهوری اسلامی افغانستان، دین مقدس اسلام است"¹ و قوانین خداوند را اساس قوانین محسوب کرده و چنین ذکر نموده است: "در افغانستان هیچ قانون نمی تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد."²

در صورت دیگر، هرچند استفاده از منابع غیر از شریعت، به عنوان منابع فرعی منع نشده است؛ اما منبع اصلی قانون گذاری، شریعت اسلامی است؛ اما در فرمول قانون اساسی افغانستان، از منبع و مصدر، اصلاً نام برده نشده و تنها از قانون گذار خواسته شده که قانونی مناقض با اسلام وضع نکند. یعنی قانون گذار می تواند از هر منبعی استفاده کند و هر قانونی را، مشروط بر این که با معتقدات و احکام اسلام تعارض نداشته باشد، وضع کند.³

به اساس حکم فوق قانون اساسی، مصدر تشریحی قوانین در افغانستان احکام دین مقدس اسلام است. هیچ قانون مغایر یا مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام بوده نمی تواند.

بدینگونه رابطه دین با دولت طوری تنظیم شده که نه تنها دین رسمی کشور، دین اسلام است، بلکه اساس یا منبع قوانین نیز احکام دین اسلام بوده و مقنن نمی تواند مخالف احکام اسلام، قانون وضع نماید. این اصل به دولت حق می دهد تا با در نظر داشت شرایط و مقتضیات عصر و زمان و متناسب به ضرورت جامعه، با رعایت اساسات و احکام دین اسلام، قانون وضع نماید.

نتیجه دیگر این امر، آنست که سیستم حقوقی کشور، سیستم واحد است و تمام مردم ملزم به اجرا و رعایت احکام قانون واحد می باشند که از طرف مقنن وضع و مورد تطبیق قرار داده می شود.⁴

بناء حاکمیت مطلق از آن الله تعالی است، اما شناخت قوانین، تطبیق قوانین، تنفیذ قوانین صلاحیت مردم است که توسط وکلای شان و وزراء و قضات که نایب مردم هستند اعمال میکنند، به همین خاطر قانون اساسی افغانستان چنین تصریح نموده است: "حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد که به طور مستقیم یا توسط نمایندگان خود آن را اعمال میکنند."⁵

مطلب دوم: موقف و جایگاه دین مقدس اسلام در قانون اساسی افغانستان

¹ - قانون اساسی افغانستان، سال 1382، ماده: 2

² - قانون اساسی افغانستان، ماده 3

³ - حقوق اساسی افغانستان، سرور دانش، ص: 351-352

⁴ - قانونپوه محمد اشرف رسولی، تحلیل و نقد قانون اساسی افغانستان، ج 2، ص 49

⁵ - قانون اساسی افغانستان، ماده: 4

از مهمترین مقولات و واژه ها در قانون اساسی افغانستان، تعیین موقف، جایگاه و نقش دین مقدس اسلام در حیات سیاسی و اجتماعی کشور است.

با توجه به بافت و ترکیب اجتماعی و سنتی جامعه افغانستان، تعیین و تحدید نسبت نظام سیاسی کشور و ارتباط آن با دین و مذهب است. این امر تثبیت میدارد که نظام سیاسی کشور به کدام اصول پایه گذاری شود. قبول دین اسلام منحصیث دین دولت و مردم افغانستان، رابطه کشور با جهان خارج، رعایت یک سلسله اصول و قواعد پذیرفته شده حقوق بین المللی و میثاق های جهانی، رفتن به طرف دموکراسی و تطبیق اصل مردم سالاری و در نهایت تلفیق این مقولات و ارزش ها، منوط به قرائت های دینی و مذهبی خواهد بود.

مطابق احکام مواد اول، دوم و سوم قانون اساسی، فلسفه حاکم بر قانون اساسی افغانستان، اسلام است؛ زیرا اکثریت بیش از 99 فیصد شهروندان افغانستان تابع و پیرو دین مبین اسلام می باشند. از این رو دین اسلام نه تنها دین مردم کشور، بلکه دین رسمی دولت نیز دانسته شده است.

طی دوران جهاد، اولین انگیزه و سائق ذهنی و مفکوروی مردم مجاهد کشور، دین و دساتیر والای آن بود که مردم کشور را در برابر تجاوز، ستمگری و الحاد، به مقاومت و دفاع از دین و وطن، به ایثار و قربانی وا داشت.

دین و اخلاق از مهمترین عوامل اجتماعی به خاطر بهبود اوضاع سیاسی و اجتماعی در کشور می باشد. زیرا این دو عامل از جمله ضروریات زندگی جامعه بشری در بعد معنوی به حساب میروند. دین میتواند با تعالیم و ارشادات خود در اصلاح جامعه، تأمین عدالت، رعایت حقوق و آزادی و تزکیه نفس انسان و جلوگیری از شر و مفسده، مصدر خدمت به سزائی شود.

احکام دینی بر گرفته از وحی الهی بوده، هدف آن رستگاری و سعادت مندی انسان جامعه در دنیا و آخرت می باشد.

در جامعه ما که اکثریت قریب به اتفاق مردم پیرو احکام دین مقدس اسلام می باشند، قدرت سیاسی زمانی مشروعیت کسب کرده میتواند که با دین الهی رابطه مستحکم داشته باشد، احکام آن را رعایت و عملی سازد. هرگونه تلاش به خاطر حذف جنبه های دینی و کم بها دادن به ارزش های والای آن در قانون اساسی، به مفهوم ایجاد بحران و بی ثباتی در جامعه است. طرح و به کار برد هر نوع مقوله و واژه جدید در اذهان عامه این سوال را خلق می نماید که رابطه

آن با دین چگونه میباید. بنابر آن به خاطر نهادینه ساختن مشروعیت سیاسی نظام، لازمست تا از دین و اساسات آن استمداد طلبید و رضایت عامه مردم را که قانون برای آنها ترتیب و تدوین میگردد، به دست آورد.

دین اسلام از جمله آخرین ادیان و دین کامل است. این دین به اساس ضرورت اجتماعی با نظر داشت، رأی، اراده و خواست مردم جهت تأمین منفعت آنها نازل شده که اهداف عمده آن را مبارزه با ظلم و زور، جبر و فشار، حق تلفی، خیانت، شر و مفسده و تأمین حق و عدالت اجتماعی تشکیل می دهد. دین اسلام با قرائت اعتدال گرایانه با زندگی این جامعه بشری و مردم سالاری بیشتر سازگاری دارد.¹

با توجه به این مسائل، به اساس حکم ماده دوم قانون اساسی افغانستان دین دولت جمهوری اسلامی افغانستان دین اسلام میباید، و در این مورد چنین تصریح نموده است: " دین دولت جمهوری اسلامی افغانستان، دین مقدس اسلام است. پیروان سایر ادیان در پیروی از دین و اجرای مراسم دینی شان در حدود احکام قانون آزاد می باشند."²

ویژگی های اسلامی بودن نظام سیاسی افغانستان:

خصایص و ویژگی های نظام سیاسی جمهوری اسلامی افغانستان با نظر داشت معاییر و شاخص های ذیل توضیح میگردد:

- 1- قبول اصل توحید، ایمان به خداوند جل جلا له توکل به لزوم تسلیم در برابر اوامر وی در مقدمه قانون اساسی افغانستان.
- 2- نام کشور که در ماده اول قانون اساسی " دولت جمهوری اسلامی افغانستان " قبول شده است.
- 3- دین رسمی کشور در پاراگراف اول و دوم قانون اساسی، دین مقدس اسلام ذکر شده است.
- 4- در ماده سوم قانون اساسی، دین اسلام، منبع و مصدر تشریحی و قانونگذاری دانسته شده است.
- 5- مکلفیت دولت بخاطر انکشاف تعلیمات دینی، تنظیم بهبود وضع مساجد، مدارس و مراکز دینی در ماده هفدهم قانون اساسی.

¹ - قانونپوه محمد اشرف رسولی، تحلیل و نقد قانون اساسی افغانستان، ج 2، ص 43-44
² - قانون اساسی افغانستان، ماده: دوم

- 6- قبول مبدأ تقویمی کشور از هجرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در ماده هجدهم قانون اساسی.
- 7- تسجیل روز جمعه به حیث روز رخصتی در ماده هجدهم قانون اساسی.
- 8- تزئین نشان ملی دولت افغانستان با محراب و منبر و تحریر کلمه لاله الا الله محمد رسول الله و الله اکبر در آن، ماده نوزدهم قانون اساسی.
- 9- ذکر الله اکبر در سرود ملی کشور در ماده بیستم قانون اساسی.
- 10- تأسیس هر نوع حزب سیاسی مشروط بر اینکه مرامنامه و اساسنامه آن مناقض با احکام دین مقدس اسلام نباشد، ماده سی و پنجم قانون اساسی.
- 11- تدوین نصاب مضامین دینی مکاتب بر مبنای مذاهب اسلامی موجود در کشور در ماده چهل و پنجم قانون اساسی.
- 12- مکلفیت دولت به خاطر اتخاذ تدابیر لازم جهت از بین بردن رسوم مغایر با احکام دین مقدس اسلام در ماده پنجاه و چهارم قانون اساسی.
- 13- به اساس حکم ماده شصت و دوم قانون اساسی شخصی به ریاست جمهوری کاندید شده میتواند که منجمله سایر شرایط پیش بینی شده در قانون اساسی، مسلمان باشد.
- 14- ادای حلف از طرف رئیس جمهور بنام خداوند بزرگ مبنی بر اطاعت از احکام دین مقدس اسلام و حمایت از آن طبق حکم ماده شصت و سوم قانون اساسی.
- 15- حلف وزراء قبل از تصدی وظیفه بنام خداوند بزرگ مبنی بر حمایت از دین مقدس اسلام و حاضر دانستن خداوند جل جلاله در برابر انجام هر نوع اعمال در ماده هفتاد و چهارم قانون اساسی.
- 16- حلف اعضای ستره محکمه بنام خداوند بزرگ مبنی بر تأمین حق و عدالت بر طبق احکام دین مقدس اسلام مسجل در ماده یکصد و نوزدهم قانون اساسی.
- 17- قبول احکام فقه حنفی من حیث مصدر تقنینی در صورت عدم موجودیت حکم در مواد مشخص در قانون اساسی و سایر قوانین در رابطه به مسایل مدنی و تجارتي در ماده یکصد و سی ام قانون اساسی.
- 18- قبول احکام فقه مذهب تشیع من حیث مصدر تقنینی در قضایای احوال شخصیه مندرج ماده یکصد و سی و یکم قانون اساسی.

19- ممنوعیت تعدیل " اصل پیروی از احکام دین مقدس اسلام " طبق صراحت ماده یکصد و چهل و نهم قانون اساسی.¹

مبحث پنجم: حاکمیت در نظام های غربی (دموکراسی)

این مبحث دارای چهار مطلب است، مطلب اول معنی دموکراسی را لغتا و اصطلاحاً شرح میدهد، و در مطلب دوم موضوع حاکمیت الهی در نظام دموکراسی را مورد بحث قرار میدهد و مطلب سوم آن جوانب دموکراسی را بحث میکند که با اسلام همخوانی دارد و آن جوانب را بحث میکند که با اسلام اختلاف دارد و در مطلب چهارم انواع دموکراسی با حکم هر کدام آنها از نگاه اسلام بحث شده است.

مطلب اول: معنای دموکراسی

الف- معنای لغوی دموکراسی: دموکراسی (democracy) از ترکیب دو واژه "دیموس" به معنای ملت و "کراتوس" به معنای سلطه و قدرت تشکیل شده است.

یکی از صورت های حکومتی است که در آن سیادت و قدرت از مردم است از لحاظ سیاسی. و از لحاظ اجتماعی: شیوه زندگی است که بر اساس مساوات، آزادی رأی و فکر استوار است.²

دموکراسی حکمت ملی، حکومت مردم بر مردم، طرز حکومتی که اختیار مملکت و تعیین هیئت دولت در دست نمایندگانی است که مردم انتخاب می کنند.³

دموکراسی یکی از حکومت های است که سیادت و تسلط از مردم است و ممارست میکنند در آن یا به طور مستقیم و یا از طریق نمایندگان مردم.⁴

دموکراسی اجتماعی: نظریه سیاسی است که تأیید میکند استخدام وسائل دموکراسی را بخاطر به حرکت آوردن تدریجی از رأس المال به اشتراکی.⁵

¹ - قانونپوه محمد اشرف رسولی، تحلیل و نقد قانون اساسی افغانستان، ج 2، ص 47-48

² - معجم الوسيط، مؤلف: مجمع اللغة العربية، ناشر الكتاب: مكتبة الشروق الدولية، ص 333 و معجم اللغة العربية المعاصرة، أحمد عبدالحميد عمر، ص 795

³ - فرهنگ عميد، تأليف: استاد حسن عميد، ص 535

⁴ - معجم اللغة العربية المعاصرة، أحمد عبدالحميد عمر، ناشر: عالم الكتب، ص: 795

⁵ - معجم اللغة العربية المعاصرة، أحمد عبدالحميد عمر، ص: 795

ب- معنی اصطلاحی دموکراسی: نوعی سیستم حکومت داری است که طی آن، آحاد ملت به واسطه نمایندگان خود، بر اعمال حکومت نظارت دارند و نمایندگان منتخب آنها در مجالس تعیین شده، از حق تدوین و تصویب قوانین بر خوردار هستند.¹

حکومت دموکراسی به همان حکومتی گفته میشود که در آن همه ملت شریک اند. و این اصطلاح هم از دو کلمه متشکل است که معنی آن تسلط و قدرت ملت می باشد.

دیموکراسی یک نظریه سیاسی است که در عصر حاضر گسترش یافته و یک هدف خاص تنظیم های سیاسی گردیده است و همچنان یکی از خواسته های ملت ها میباشد مگر این هم طبیعی است که این نظام به ملتی ضرورت دارد که دانش و پختگی فکری داشته باشند تا که بتوانند در ساختار حکومت خویش عضویت فعال بگیرند.²

مطلب دوم: حاکمیت از نگاه دموکراسی

اختلاف بین حکومت اسلامی و حکومت جمهوری (زاده فکر و اندیشه جدید) از آنجا آشکار می شود که حکومت جمهوری در دولت مصدر حکم و حاکمیت را به مردم می دهد.³

بناء اصول دموکراسی قرار ذیل است:

1- قانون انتخابات:

مردم از طریق انتخابات با اکثریت آرا نمایندگان خود را انتخاب نموده، و سرنوشت ملت خویش را برای سال های معینی به دست آن ها می سپارند.

2- تقنین (قانونگذاری) از آن ملت:

از اصول اساسی دموکراسی اینست که ملت را از طریق مجلس نمایندگان شان مصدر تمام سلطه های قانونی گردانیده، حق تشریح و قانونگذاری را برایش می دهد.

چگونگی اصل دموکراسی با تحقیقاتی که صورت گرفته به این نتیجه می انجامد: " که در نظام دموکراسی سر چشمه و یا مصدر قانون بنا بر اراده و خواست و خوشی های مردم سرچشمه گرفته و تقاضاء و خواست های مردم را تشکیل میدهد.⁴

3- تشکیل حکومت از قوای سه گانه:

¹ - اسلام و دموکراسی، محمد قطب، مترجم: سعید یوسفی، ص 6

² - محمد فاروق نبهان، نظام الحكم فی الإسلام، ص 65-66

³ - محمد تقی عثمانی، تکملة فتح الملهم، ج 3، ص 275

⁴ - مولانا گوهر رحمن، سیاست اسلامی، مترجم: استاد عبدالعظیم نیازی، ص 72

حکومت از دیدگاه دموکراسی متشکل از قوای سه گانه زیر میباید:

الف- قوه مقننه: عهده دار وضع قوانینی است که نظم جامعه را حفظ می کند.

ب- قوه قضائیه: مسؤول مجازات متخلفان از قوانین وضع شده، و تعیین کیفر مجرمان و متجاوزان است.

ج- قوه مجریه: نیرویی که آنچه از طریق قوه مقننه به رسمیت شناخته شده است، به اجرا در آورد.

4- حمایت از حقوق زنان و حق تساوی زن و مرد:

از اصول عمده دموکراسی حمایت از حقوق زنان و جندر (حق تساوی زن و مرد در حقوق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ..) است.

5- حمایت از آزادی:

از اصول دموکراسی به عنوان شکلی از حکومت حمایت از آزادی های شخصی است، چون آزادی بیان، آزادی دین و عقیده و آزادی مطبوعات...

6- تعدد احزاب:

مشروعیت دادن به سیستم چند حزبی، و فعالیت آن احزاب در انتخابات و پارلمان و حصول حکومت از اساسات دموکراسی بشمار می رود.¹

امروز دیموکراسی غربی که در جهان رائج است یک نام دلچسپ و شیرینی است که در ذهن فرد فرد جهان جای دارد و به فکر جهانیان عبارت از جنتی است که در آن ترس، غم و ستم وجود ندارد، آزادی شخصی و ارزش های انسانی در آن نهفته است و غربت و تجاوز در آن وجود ندارد.

لیکن زمانیکه به حقیقت دیموکراسی غربی نظر افکنده شود بدین واقعیت پی برده می شود که دموکراسی چون جهنمی است که تمام تکالیف و پریشانی ها و ظلم ها از آن سرچشمه گرفته و برای افراد ضعیف و تنگدست در آن جایی وجود ندارد.

خلاصه اینکه دیموکراسی غربی ضرر های بیشمار دارد که بعضی آن قرار ذیل است:

1- امتیاز مهم دیموکراسی غربی این است که اراده اجتماعی حیثیت حاکم اعلی و فرمانروا را دارد که این یک کمزوری و ضعف بزرگ دیموکراسی غربی است بخاطر که اراده اجتماعی یک چیز مستقل و دوام دار نیست، بلکه مثال چیزی نرمی است که همیشه در مقابل

¹- پوهنمل دكتور عبدالقدوس راجی، نظام سیاسی اسلام، ص 91-92

زور تبدیل می شود، فریب داده می شود، رشوت داده می شود، گاهی احساساتی می شود، و در بعضی اوقات به بعضی اسباب متغیر می شود، لهذا هنگامی که به همچو یک چیزی غیر مستقل بنیاد و اساس مملکت نهاده شود نه در آن مملکت دوام و استقلال می آید و نه برای انسان مفید ثابت میشود.¹

2- یقیناً اراده اجتماعی از ادب، اخلاق و نفسیات متأثر می شود که درین حالت برای دیکتاتور کدام معیار اخلاقی و برای قانون کدام بنیاد دوام کننده باقی نمی ماند، و زمانی که در میان مردم یک نوع وضعیت بد اخلاقی و بد فعلی پیدا شود مملکت و قانون به همان صورت تابع مردم می باشد و کدام وقتی که مردم به سوی تباهی یک گام پیش نهند ریاست صد گام مردم را بسوی تباهی پیش می کند و بدین ترتیب راه رسیدن به تباهی و نابودی انسانیت بسیار کوتاه می شود.

تاریخ ماضی و حال برای این مطلب کافی است که در معاشره چگونه بد اخلاق و بد فعلی همزمان با ترقی دیموکراسی ترقی نموده؟ و جمهوریت ها چگونه در ترقی بد اخلاقی همکاری نموده که بلاخره بد اخلاقی ها موجب تباهی ملت گردیده است.

حقیقت این نبوده که دیموکراسی غربی در میان مردم اخلاق نیکو را شایع نموده بلکه واقعیت این است که دیموکراسی غربی سبب و عامل از بین رفتن اخلاق نیک از میان مردم است از سبب اصلاً در دیموکراسی چنان معیاری برای اخلاق باقی نمانده است که از آن یاد آوری کنیم در جامعه حسن اخلاق بوجود آید.

به آراء جمهور معیار اخلاق قائل شدن و از آن امید داشتن که در جامعه اخلاق نیک باقی است بسیار حماقت می باشد، در معاشره از مردم شرم نمودن انسان را تا حدی از بد اخلاقی درنهان منع می کند؛ لیکن زمانی که یک جماعت معتبر در خفا مرتکب بد اخلاقی میشود آهسته آهسته مردم باقی مانده از آن متأثر می شود و قوت جهت مخالف خود بخود ضعیف می گردد که در نتیجه بد اخلاقی در نظر عموم مردم هیچ قباحت و زشتی نمی نماید و بد اخلاقی خوش اخلاقی پنداشته می شود و بالاخره سبب بوجود آمدن بسا عیب ها و پلیدی ها می گردد.

3- تعصب گروهی لازم دیموکراسی و نظامهای جمهوری است و تأثیر این بیماری مهلک این است که صفت حق گوئی و حق پسندی در میان مردم کاملاً از بین می رود که درین

¹ - السياسة و الإدارة فی الإسلام، عبدالباقی حقانی، مترجم: مولانا محمد مهدی حقانی، ج 1، ص 372

صورت تباهی اخلاقی مردم امر یقینی می شود، سپس امر به بالا دستی گروهی و ظلم اکثریت منتج می شود که این بدترین خصوصیت دیموکراسی است.¹

4- در نظام های جمهوری حق قانون سازی در حقیقت تنها از آن حزب بر سر اقتدار است اگر که به ظاهر همه سازمانهای شامل حکومت در قانون گذاری سهم دارند لیکن در رابطه به اختیارات و صلاحیت های حزب بر سر اقتدار راجع به اختیارات نظم حزبی از هر دهنی شنیده می شود که هیچگاه از دهن آنان حق شنیده نمی شود درین صورت میان دیموکراسی و دیکتاروی کدام فرق خاص به چشم نمی خورد و نام دیموکراسی یک فریب محض است.

5- علاوه بر این حزب بر سر اقتدار بالآخره دسته از انسانها هستند، فرشتگان نیستند، لذا در قوانینی وضع کرده ایشان لازما اثرات تعصب و ترجیحات شخصی واقع می شود که به اساس آن معیار عدالت و انصاف جز منافع و مصالح آنان چیزی نمی باشد، و این معیار هم یک معیار غیر مستقل و دائمی نخواهد بود؛ زیرا هرگاه حزب دیگری به قدرت می رسد این معیار تغییر میکند، در همچو حالات مردم و سیاست، امنیت و زندگی زمانی میسر می شود که در حالات و اشخاص تبدیلی رخ دهد، حزب بر سر اقتدار همیشه می کوشد حزب مخالف (اپوزیشن) را به هر وسیله ممکنه تضعیف کند و در مقابل حزب مخالف هم تلاش می کند که در مخالفت با حزب حاکم ادامه دهد، بدین اساس در طرز حکومت دیموکراسی بطور دائم آتش اختلاف و چند دستگی شعله ور می باشد و در نتیجه جنگها و کشمکش های داخلی بسوی یک فرجام هلاکت بار مفضی می شود.²

6- خواسته های اجتماعی برای همیشه یک چیز تغییر پذیر است از اینرو دیموکراسی ها هیچگاهی هم روی یک اصول ثابت، مستقل و پایه دار ادامه نیافته بلکه درین نظام هر وقت یک رنگ خاص را پذیرفتن و مطابق وقت خود را، ساختن است که در نتیجه نه دوست به آن اعتماد می کند و نه دشمن، و معامله با چنین نظامی بدین صورت است که اعتماد به وقت وجود ندارد که پالیسی امروز حتما فردا هم ادامه یابد می گویند که در سیاست حرف آخر وجود ندارد، هرکه زیاد تر دروغ بگوید، مورد احترام بیشتر مردم قرار می گیرد، یا آن قدر دروغ بگو که مردم دروغ تو را راست پندارند، این است مقوله های مقبول دیموکراسی امروز، که از انتخابات تا حکومت داری به جز دروغ و تقلب و فریب چیزی دیگری در آن دیده نمی شود..

¹ - السياسة و الاداره فی الإسلام، عبدالباقی حقانی، مترجم: مولانا محمد مهدی حقانی، ج 1، ص 372-373
² - السياسة و الاداره فی الإسلام، عبدالباقی حقانی، مترجم: مولانا محمد مهدی حقانی، ج 1، ص 373

7- هرگاه جمهوریت با نظام سرمایه داری یکجا شود، درین صورت حتمی است که حکومت و فرمانروایی مخصوص طبقه سرمایه دار می شود و در قسمت مردم غریب برای همیشه محکومیت و بردگی نوشته شده است، بخاطر این که در جمهوریت قدرت از آن حزبی است که در ساحه پروپاگند و تبلیغات وسایل نشراتی بیشتر در اختیار داشته باشد، واضح است که این چیزها با قدرتمندان نسبت به مردم غریب و بیچاره زیاد بوده و این چیزی که گفته شد در نظام های دیموکراسی به چشم دیده می شود که نظام های دیموکراسی غرب مصداق مستند این ادعای ماست.

8- از خصوصیت های هر نظریه سیاسی غیر اسلامی به خصوص دیموکراسی این است که هر حکومتی که بدان پایه گذاری شود محور پالیسی آن تنها و تنها مسایل زندگی است و بس و در جمهوریت این یک ام نا گزیر است که در حقیقت علت آن این است که در حکومت های جمهوری اراده اجتماعی مسجود الیه است. اراده اجتماعی از اجتماع اراده انفرادی به میان می آید و اراده انفرادی وقتی از بندگی الله تعالی آزاد باشد غرض و مقصود آن صرف پوره نمودن خواهشات نفس و بدن است که سر چشمه آن اقتصاد است. از این جهت هر جمهوریت مجبور است که مسایل اقتصادی و معاشی را حق اولیت و اولویت بدهد و مسایل دیگر تابع آن باشد، و هر شعبه زندگی را تابع اقتصاد گرداند، نتیجه حتمی آن همان حیوانیت است که در اکثر جاهای دنیا به مشاهده می رسد، از بین بردن اخلاق نیکو، بی نیازی از الله جل جلاله، بلکه کوشش بخاطر برتری ماده پرستی همه این چیزها نتیجه همان شکم پرستی، حرص و هوس است که نجات و رهایی از آن تا وقتی ممکن نمی شود که در دنیا جمهوریت باقی باشد و تا وقتی ممکن نمی شود که بت مادیات بر قلمرو دنیا حاکم باشد.¹

مطلب سوم: جوانب اتفاق و اختلاف دموکراسی و اسلام

الف- جوانب اختلاف اسلام با دموکراسی:

در جوانب متعددی بین دموکراسی و اسلام تفاوت و اختلاف وجود دارد:

1- اسلام دین و آیین ربانی و دموکراسی قانون وضعی:

نخستین فرق اسلام با دموکراسی اینست که: اسلام دین و آیین ربانی است که در تمام عرصه های زندگی- اعم از زندگی فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و علمی- از خود

¹- السیاسة و الاداره فی الإسلام، عبدالباقی حقانی، مترجم: مولانا محمد مهدی حقانی، ج 1، ص 374

قوانین و مقررات مشخصی دارد که از وحی الهی الهام گرفته، و هیچ نوع تعدیل و تلفیق را نمی پذیرد.

و دموکراسی نام است برای قانون وضعی، فلسفه اجتماعی و نظام سیاسی که از ساخته و پرداخته افکار بشر بوده، و به افکار، هوا و هوس های بشر بر می گردد که قرآن از آن به "جاهلیت" تعبیر می نماید: (أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ)¹ یعنی: آیا با سرپیچی از قانون الهی جویائی قانون جاهلیت اند.

2- تقنین و قانونگذاری از آن ملت:

حکومت از دیدگاه دموکراسی عبارت از: تحکیم قوانین الهی که هدف از آن کسب رضای پروردگار و تأمین مصالح واقعی بندگان می باشد که برای هر فرد هر گروه و هر قشر، حقوق و آزادی مشخص موافق با فطرت و طبیعت آن قایل است.

اما دموکراسی طوریکه در تعریف آن گذشت: "حکومت مردم بدست مردم و برای مردم." دموکراسی مردم (نمایندگان مردم و مجلس پارلمان) را قوه مقننه، و قانونگذار معرفی می کند و حق قانونگذاری و تشریح قانون را به آن می دهد که این مفهوم از دیدگاه اسلام نامی جز جاهلیت ندارد. و از نظر اسلام هیچ یکی از فرد و نه هیأت حق قانون گذاری و وضع قانون را ندارد، قانون و قانون سازی مخصوص الله است. (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ) یعنی: حکم و فرمان از آن الله است.

3- حمایت از آزادی:

دموکراسی آزادی و حقوق بی حد و مرز و بصورت لجام گسیخته ای را -دور از رعایت اخلاق و ارزش های دینی و اجتماعی- قایل است که از نظر اسلام چنین آزادی های فساد در جامعه و بی بند و باری تلقی می شود، و آزادی در اسلام در چوکات مقررات و قوانینی قرآن و سنت می باشد: (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا)² یعنی: هیچ مرد و زن مؤمن در برابری کاریکه الله و پیامبرش دآوری کرده باشد، اختیاری از خود در آن ندارند. و همچنان از اصول دموکراسی حمایت از آزادی های شخصی چون: آزادی بیان، آزادی دین و عقیده و آزادی مطبوعات است.

¹ - المائدة: 50

² - الأحزاب: 36

اسلام کسی را به پذیرش اسلام مجبور نمی سازد (لا إكراه في الدين)¹ ولی در عین حال برای افراد مسلمان اجازه نمی دهد که دین اسلام را ترک نماید، بلکه ترک آن ارتداد، جرم و بزرگ ترین فساد در جامعه پنداشته مجازات آن را قتل می داند: «من بدل دینه فاقتلوه»² یعنی: هر که از دین خود برگشت، او را به قتل برسانید.

4- حق تساوی مرد و زن:

یکی از اصول دموکراسی دفاع از حقوق زن و حق تساوی مرد با زن است، و این شعار (حق تساوی مرد و زن) که از اصول دموکراسی بشمار می رود، و هوا داران دموکراسی زمزمه میکنند، و تعدادی هم -آگاهانه و یا غیر آگاهانه- آن را توجیه و صبغه سازگاری با شریعت را می دهند، این شعار با اصول اسلام متضاد و با نصوص صریح و صحیح شرعی منافی دارد؛ زیرا حقوق مرد و زن در اسلام عادلانه و دادگرانه است، نه مساویانه.

5- تعدد احزاب:

طوریکه در گذشته توضیح داده شد که مشروعیت دادن به سیستم چند حزبی، و وجود اپوزیسیون و فعالیت آن در انتخابات و رسیدن به پارلمان و حصول حکومت از اساسات دموکراسی بشمار می رود.

اما اسلام آیین وحدت و یکپارچگی است که رمز موفقیت و سعادت مسلمانان را در اتحاد و وحدت می داند، و از هرگونه تفرقه و پراگندگی و روی هر انگیزه و به هر عنوانی بوده باشد، بیزار است.

از دیدگاه اسلام نتیجه حتمی و انکار نا پذیر چند حزبی تعصب کور کورانه برای حزب، اختلاف و تفرقه است که با اصل مسلم شرعی "اخوت اسلامی" و وحدت یکپارچگی مسلمانان منافات دارد.

قرآن مسلمانان را از اختلاف و تفرقه بر حذر داشته می فرماید: " وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ"³ یعنی: مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند، پس از آنکه دلایل روشن پروردگار به آنان رسید.⁴

¹ البقرة: 256

² سنن ابن ماجه، باب من ارتد عن دینه، ج 2، ص 848، حدیث رقم: 2535، و سنن نسائی، باب: الحکم فی المرتد، ج 7، ص 104، حدیث رقم: 4059، و مختصر صحیح الإمام بخاری، ج 4، ص 236، حدیث رقم: 2607

³ آل عمران: 165

⁴ ببین: پوهنمل دکتور عبدالقدوس راجی، نظام سیاسی اسلام، ص: 101-107

ب- جوانب اتفاق اسلام با دموکراسی:

بین این دو نظام به ظاهر اتفاق در جوانب متعددی وجود دارد که جوانب مهم آن قرار ذیل است:

1- تحقق مساوات سیاسی بین افراد کشور طوری که هر فرد کشور می تواند که در دولت در هر وظیفه ای مقرر شود. البته در صورتی که تمام شروط تقرر در آن منصب در وی موجود باشد. آنگونه نیست که وظایف و مناصب عمومی تنها برای یک طبقه محدود باشد. طوری که در حکومت اسلامی که هر گاه اهل حل و عقد کسی را به صفت خلیفه تعیین نماید، پس همه مسلمانان با این خلیفه در بیعت شریک می شوند.

لکن شروطی که برای توشیح و نامزدی خلیفه در نظر گرفته می شود، در بین هر دو نظام فرق می کند.

2- در دولت برای همه باشندگان آن آزادی و حریت سیاسی وجود دارد که بنابر تقاضای این حریت هر فرد می تواند که در امور مربوط دولت و حکومت نظریات و مشوره های خود را اظهار نماید و برای دولت جایز نیست، که آن ها را از این آزادی طبیعی ایشان منع نماید. البته در آن صورتی آزادی ندارند که تعلق آن با عقاید دینی و یا مبادی اساسی دولت باشد. پس در این صورت اجازه آزادی هم ممکن نیست زیرا که با این که با این نوع آزادی اساس جامعه متضرر می شود و نظام اساس جامعه متأثر می گردد. بنابر این آزادی در اسلام محفوظ است. بر دولت واجب است که برای رعیت خویش زمینه آزادی را آماده و مهیا نماید و برای آن ها موقع تنقید تعمیری بدهد، طوری که در آن هدایت و ممانعت از لغزش باشد. البته در بین این هر دو نظام درین رابطه فرق این است که در جمهوریت حریت و آزادی سیاسی مطلق و در اسلام مقید میباشد.

3- نظارت و مراقبت مردم بر تطبیق احکام شریعت: این نظارت و مراقبت مردم ما تحت این مبدأ باید باشد که دولت تابع احکام شریعت است و حکام از این خوف از این مبدأ انحراف ننمایند؛ زیرا که اسلام هر مسلمان را چنان محافظ شریعت مقرر داشته است که وی قدرت دارد که که بر حاکمان انتقاد مثبت و تعمیری نموده و برایش نصیحت نماید و برای آن ها مواقع خطا های شان را نشان دهی کند. از رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین احادیثی ثابت است که مسلمانان را تشویق می نماید که به حاکمان نصیحت نمایند و آنرا بهترین جهاد گفته است.

البته در نظام اسلامی برای مراقبت رعیت از حاکمان بعضی آداب و شروطی است که در نظام جمهوری وجود ندارد.¹

مطلب چهارم: انواع دموکراسی

بعضی علماء دموکراسی را به دو نوع تقسیم کرده اند:

قسم اول: دموکراسی که در آن قانونگذاری خلاف آنچه که الله تعالی نازل کرده صورت می گیرد، و اختراع میکنند مردم احکامی را که به خون ها و أعراض شان تعلق میگیرد، مطابق با هوا و هوس شان، پس این نوع دموکراسی کفر و خروج از دایره اسلام است.

قسم دوم: آلات دموکراسی و آن عبارت از انتخابات است، مثلاً مجموعه از مردم که شخصی را به حیث مسئول شان انتخاب میکنند، پس اگر وی را مردم انتخاب کنند تا مسئول شان باشد و مطابق آنچه خداوند نازل کرده حکم کنند، پس این انتخابات وسیله از وسائل برای این کار است، مناقشه میشود از جهت دیگر غیر از جهت تشریح.

میگوییم: اصل در گرفتن رأی اینست که توسط اهل حل و عقد و اهل تمییز، صورت گیرد، و مساوی نشماریم انسان عادی و صاحب فرهنگ ساده را با عالمی از علماء، یا با شخص مفکر که دارای عقل درک کننده باشد. و این طریقه انتخاب در شرع با طریقه انتخاب در نظام عصری یا دموکراسی فرق میکند.

پس انتخاب در شرع از طریق اهل حل و عقد صورت میگیرد، در تمام امت ها یک گروه است، به ویژه در امت اسلامی که بنام اهل حل و عقد یاد میشود، مانند علماء، اشخاص تأثیر گذار و رؤسای نمایندگان که بالای مردم تأثیر دارند، و شیخ های قبیله که اهل صلاح باشد، این ها با هم جمع میشود و انتخاب میکنند شخصی را که حکم کند بالای شان و یا مدیریت کند قبایل شان را، اینگونه انتخاب صورت میگیرد اگر انتخاب مجرد و خالص باشد.

اما دموکراسی غربی حقیقت آن قسمی است که مردم جمع میشود و انتخاب میکنند اشخاص را به نیابت (نماینده) از خود شان، و بنام نمایندگان یاد میکنند و این نمایندگان کمیته را تشکیل میدهند بخاطر قانون گذاری، یعنی: برای مردم قوانین را وضع میکنند، و آیا مقصود آنها قوانین اداری است، یعنی: عبارت از نظم اداری مانند تحدید کار از ساعت هفت الی ساعت دوازده، نخیر، اینگونه نیست، بناء این أنظمة عادی هستند در آن کدام مشکل نیست، اگر از حد تجاوز نکنند

¹ - محمد فاروق نبهان، نظام الحكم فی الإسلام، ص 159-163

وقتی قانونگذاری میکنند در آنچه خداوند بیان کرده از احکام، مانند قتل که آنها قانونگذاری میکنند در آن، و زنا که آنها قانونگذاری میکنند در آن، و عقار که آنها قانونگذاری میکنند در آن، و ملکیت که آنها قانونگذاری میکنند، و بیع و شراء که قانونگذاری میکنند، و این قانونگذاری، قانونگذاری ربانی نیست که از نصوص گرفته شده باشد، این قانونگذاری از هوا و هوس و خواهشات شان گرفته شده، و بر هر مسأله هر نماینده حق اعتراض دارد گرچه مسأله شرعی باشد.

در بعضی کشور های اسلامی با تأسف طرح میشود نظامی که اسم آنرا نظام عقوبات شرعی میگذارند و آنرا مجموعه از مسلمانان طرح میکنند که مشارکت دارند در پارلمان، یا در مجلس نمایندگان، و این تشریحات اسلامی را که دست سارق قطع شود اگر شروط آن متحقق شد، و زنا کار جلد شود، و اگر قاتل قتل کرد قصاص شود، نقض میکنند با ضوابط شرعی، و موقف شان در این مورد چی است؟ میگویند: ما این همه را به طور کامل رد میکنیم، بخاطر اینکه اگر ما اینطور کنیم پس دست نصف کشور را مقطوع ساخته و نصف دیگر حد شده در پشت های شان خواهد ساختیم، و اینگونه اعتراف دارند که تمام کشور بین سارقین و زنا کاران است، و از ناحیه ادبی مصیبت است، و بزرگتر از آن مصیبت از ناحیه شرع است، چطور رد میکنند کلام الله و رسول صلی الله علیه وسلم را.¹

و یوسف قرضاوی هم در مورد آن مسائلی از دموکراسی که با اسلام تناقض ندارد میگوید: جای تعجب است که عده ای بدون آشنایی کافی از ماهیت و روح دموکراسی آن را کفر یا حد اقل انحرافی آشکار از دین می دانند.

یکی از قوانین و معیار های اساسی مورد تأکید علمای قدیم و جدید آن است که: حکم و قضاوت در مورد چیزی تنها پس از آشنایی کافی با آن صحیح است، هرکس در مورد چیزی که آن را نمی شناسد، حکمی را صادر کند، حکم او- هرچند بصورت اتفاقی درست باشد باز- نادرست و نارواست. زیرا آنگونه قضاوتها در واقع همچون تیر اندازی در تاریکی است، و در روایتهای صحیح آمده است که، هرگاه قاضی از روی نا آگاهی قضاوت نماید، جایگاه او آتش است، و همچون کسی است که حق را بشناسد و بر خلاف آن قضاوت نماید.

آیا دموکراسی مطلوب و مورد نظر بسیاری از ملت های جهان، پدیده ای که قشر های عظیمی از مردم شرق و غرب برای دست یابی به آن مبارزه می کنند، و بسیاری از آنها پس از رویارویی

¹ - عبدالرحیم بن صمایل العلبانی السلمی، دراسة موضوعية للحائبة و لمعة الاعتقاد و الواسطية، ج 11، ص 11

سختی با دیکتاتور ها و ستمکاران و چشیدن مرارتهای فراوان و ریخته شدن خونها و کشته شدن صدها و گاهی میلیونها انسان به آن دست یافته اند، پدیده ای که بسیاری از صاحب نظران مسلمان آن را قابل قبول ترین وسیله برای جلوگیری از حکومت فردی و استبدادی- و پیش گیری از قدرت طلبی ناروایی که ممالک عربی و اسلامی با آن دست به گریبانند- می دانند، آیا اینگونه دموکراسی به گمان گروهی کوتاه فکر و قشری کم دانش- کفر و انحراف است؟!¹

و همچنان یوسف قرضاوی در مورد ماهیت این گونه دموکراسی چنین میگوید: به دور از تعریفها و اصطلاحات پیچیده علمی ماهیت دموکراسی این است که: مردم خود رهبران و مسئولین اداره امور مملکت را بر گزینند، و فرمانروا یا نظامی را که نمی پسندند بر آنا تحمیل نگردد و شرایطی فراهم نشود که هر کس با آن روشهای تحمیلی مخالفت نماید، تبعید و زندان و تعذیب و اعدام در انتظار او باشد.

این روح و ماهیت دموکراسی راستین است که بشریت گونه ها و روشهای عملی خاصی را مانند: انتخابات، رفراندوم، حق حکومت اکثریت، تعدد احزاب سیاسی، حق مخالفت اقلیت، آزادی مطبوعات و رسانه ها و استقلال قوه قضائیه و... تجربه نموده است.²

¹ - فقه سیاسی، دکتر یوسف قرضاوی، مترجم: عبدالعزیز سلیمی، ص 162-163

² - فقه سیاسی، دکتر یوسف قرضاوی، مترجم: عبدالعزیز سلیمی، ص 163

فصل سوم

حاکمیت تنفیذی از نگاه اسلام و قانون اساسی افغانستان

مبحث اول: خلافت از لحاظ شرع و ریاست دولت از لحاظ قانون اساسی

مبحث اول دارای پنج مطلب است، که مطلب اول معنی لغوی و اصطلاحی خلافت یا رئیس دولت را شرح داده و در مطلب دوم در مورد حکم نصب خلیفه یا رئیس دولت از دیدگاه اسلام بحث میکند و مطلب سوم شرایط خلیفه یا رئیس دولت را از نظر شریعت و قانون اساسی افغانستان بحث میکند و در مطلب چهارم واجبات و حقوق رئیس دولت را مورد بحث قرار میدهد از دیدگاه شریعت و قانون اساسی افغانستان، و مطلب پنجم در مورد نظارت خلیفه و عزل خلیفه بحث میکند.

مطلب اول: تعریف خلافت

معنی لغوی خلافت: کلمه خلاف از خلف، یخلف از باب "یفعل" گرفته شده و صیغه مصدر است که به وزن "کتاب یکتب" می آید. مانند: (کتابت، حفاظت، وقایت) است. ماده خلافت، خلف است که به معنای بعدی و یا آمدن نسل آینده است، ابن منظور رحمة الله علیه می نویسد: « الخلف ضد قدام» یعنی خلف ضد جلو است به معنای بعدی و یا به معنای از پشت سر و عقب است.¹

¹ - لسان العرب، ابن منظور، جلد 6، ص 82

خلافت به معنی خلیف شدن، جانشین کسی شدن، جانشینی، نیابت، جانشینی پیامبر، امامت، امارت.¹

خلیفه: به معنی انتخاب شده، و سلطان اعظم، جمع آن: خلفاء و خلائف.² خلافة: به معنی: الإمارة و الإمامة.³

تعریف اصطلاحی خلافت:

تعریف خلافت از نظر امام ماوردی چنین میباشد: (امامت نیابت از رسول الله صلی الله علیه وسلم است در حراست و سیاست دنیا به آن)⁴

همچنان خلافت عبارت است: (نیابت از رسول الله صلی الله علیه وسلم است در إقامة دین قسمی که پیروی از آن بالای تمام امت واجب است).⁵

علامه ابن خلدون⁶ تعریف نموده است: (حمل تمام مردم است به مقتضی نظر شرعی در مصالح دنیا و آخرت، چرا که احوال دنیا بر میگردد به شارع به اساس اعتبار آنها در مصالح آخرت، پس این در حقیقت خلافت از صاحب شرع است در حراست دین و سیاست دنیا به آن).⁷

ابن عابدین شامی حنفی⁸ رحمة الله می نویسد: (ریاست عمومی که امور دینی و دنیوی را به نیابت از پیامبر گرامی نبی اکرم صلی الله علیه وسلم انجام دهد).⁹

میادا از کلمه نیابت در اثر سوء تفکر به مناصب به اصطلاح « ظل الهی» و یا « وساطت بین مردم و خدا» و یا « حقوق پادشاهان الهی» منتقل شوید و گمان کنید اسلام به این عناوین عده ای را مسلط بر مردم ساخته است. قرآن حکم میکند که این مقام (منصب نیابت و خلافت) تنها مربوط به یک فرد و یا طبقه و یا خانواده ای خاص نیست، بلکه این حقی برای تمام کسان نیست

¹ - فرهنگ عمید، حسن عمید، ص 490

² - معجم الوجیز، ص 209

³ - معجم الوسیط، ص 251

⁴ - الأحكام السلطانية، علی بن محمد الماوردی، ص 5، چاپ سوم، 1393هـ. ناشر: شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي- قاهره

⁵ - العقائد النسفية، ص 179، طبع 1326هـ. ناشر: شركة صحافة عثمانية

⁶ - عبدالرحمن بن محمد بن محمد ابن خلدون أبو زيد، ولی الدین الحضرمی الإشبیلی در سال 732هـ- 1332م متولد شده، اصل از ایشبیلیه بود اما در تونس تولد شد. و سفر کرد به فاس، غرناطة، تلمستان و أندلس، بعد به تونس آمد و بعد به مصر رفت. شخص فصیح، دارای صورت زیبا، عاقل، لهجه زیبا بود. مؤلفات وی عبارت از کتاب العبر و دیوان المبتدأ و الخبر، المقدمة، شفاء السائل لتهدیب المسائل، و در سال 1332هـ- 1406م وفات کرده است. (الأعلام، للزركلي، ج 3، ص 330)

⁷ - المقدمة للعلامة ابن خلدون، ص 190، طبع الرابعه 1398هـ، ناشر: دار الباز للنشر و التوزيع، مكة.

⁸ - محمد بن محمد أمين بن عمر، علاء الدين ابن عابدین، از جمله فقهاء حنفی و علماء دمشق در سال 1306هـ متولد گردید، از جمله اعضاء جمعیت عمومی (المجلة الشرعية) بود از جمله کتاب های مشهور وی ردالمختار علی الدرالمختار بود، و در دمشق در سال

1889م وفات کرد. (الأعلام للزركلي، ج 7، ص 75)

⁹ - مجموع شامی، باب امامت، ج 1، ص 511

که حاکمیت خداوند را قبول داشته برتری قانون الهی را که به وسیله انبیاء و پیغمبران رسیده است پذیرفته اند. «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ»¹ یعنی: خداوند وعده کرده است که کسانی را از شما که ایمان آورده و شایسته کار کرده اند، در زمین جانشینان نماید.

این معنی خلافت اسلامی را به اصطلاح غربیها به عکس دستگاه امپراطوری و سلطنت و مشروطه یک حکومت جمهوری میسازد.

با این فرق که نظامی را که غربیها امروز «جمهوری» می نامند مقام «حاکمیت» را به هیئت معین و یا تمام ملت میدهد، ولی در نظام جمهوری ما که «خلافت» نامیده میشود ملت تنها یک حیثیت نیایی از حکومت واقعی دارند نه خود حاکمیت را!

همانطور که در جمهوری امروز تشکیل حکومت برای تدبیر شئون ایالات بوده و لدی الاقتضاء با آراء عمومی تغییر پیدا میکند، در جمهوری ما نیز سقوط و یا روی کار آمدن حکومت بستگی به آرای عمومی دارد لیکن تفاوت اینجاست که جمهوری آنان آزاد و مطلق العنانست ولی جمهوری ما مقید به حدود قانون الهی است.²

با ریشه یابی از این تعریف ها به این نتیجه می رسیم که خلافت عبارت از ریاست عمومی است که به نیابت از پیامبر گرامی نبی اکرم صلی الله علیه وسلم به امور دینی رسیده می نماید و در این جا مراد از عموم، قایم نمودن خلافت در یک کشور است یعنی کشوری که خلافت بالای تمام باشندگان آن اختیار و قدرت داشته باشد و در اصطلاح به حکومت های قبیلوی و یا حکومت داخلی خلافت گفته نمی شود چرا که برای خلافت شرط (ولایت عامه) گذاشته شده است.³

قانون اساسی افغانستان هم رئیس دولت را تعریف کرده و چنین مینویسد: (رئیس جمهور در رأس دولت جمهوری اسلامی افغانستان قرار داشته، صلاحیت های خود را در عرصه های اجرائیه، تقنینیه و قضائیه، مطابق به احکام این قانون اساسی، اعمال میکند).⁴

مطلب دوم: حکم نصب خلیفه

¹ - النور: 55

² - تدوین الدستور الإسلامي، ابو الأعلى المودودی، ص: 24-25

³ - سیاست اسلامی، مولانا گوهر رحمن، مترجم: استاد عبدالعظیم نیازی، ص: 91

⁴ - قانون اساسی افغانستان، ماده: 60

اکثر علماء بر وجوب نصب خلیفه اتفاق کرده اند.¹ امام ابن حزم میگوید: « اتفاق کرده اند تمام اهل سنت، و تمام مرجئه، و تمام شیعه، و تمام خوارج به وجوب امامت، و اینکه بالای امت لازم است انقیاد از امام عادل، پرما میدارند در آن احکام خداوند را، و اینها را رهبری میکنند به احکام شریعت که رسول الله صلی الله علیه وسلم آورده آنرا. بدون طایفه نجدات از خوارج و آنها میگویند: بالای مردم تعیین خلیفه لازم نیست، فقط لازم است که حق همدیگر را بپردازند.²

دلایل وجوب امامت:

اول: دلایل از قرآن کریم

1- قول الله تعالی: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ)³ یعنی: اطاعت کنید از الله و رسول وی و از اولی الامر تان. روایت میکند طبری از ابی هریره رضی الله عنه: (اینکه هدف از اولی الامر امراء است)⁴ بعد طبری میگوید: نزدیک به صواب قول کسی است که میگوید: هدف آن امراء و ولایة است که در آن طاعت الله تعالی و مصلحت بر مسلمین است.⁵ و ابن کثیر میگوید: ظاهر آیت عام است، اولی الامر هم امرأ هستند و هم علماء⁶ و این راجح است.⁷

وجه استدلال: اینکه الله سبحانه و تعالی واجب کرده بالای مسلمانان اطاعت اولی الامر را و آن عبارت از ائمه است، و امر به إطاعت از ولی الامر دلیل به وجوب آن است، زیرا الله تعالی امر به طاعت نمی کند از کسی که وجود ندارد، و طاعت را فرض نمی کند از چیزی که وجود آن مندوب باشد، پس امر به طاعت از آن دلیل است به ایجاد آن، پس دلالت میکند به اینکه که ایجاد امام مسلمانان واجب است.⁸

2- قول الله تعالی که رسول الله صلی الله علیه وسلم را مخاطب قرار داده است: (فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ ...) ⁹ یعنی: پس میان آنان بدانچه خدا فرو فرستاده حکم کن و از هوا هایشان [با دور شدن] از حقی که به سوی تو آمده، پیروی مکن.

¹ - ببین: الجامع الأحكام القرآن، قرطبی، ج 4، ص 264، و السياسة الشرعية، ابن تیمیه، ص 161، و مقدمه، ابن خلدون، ص 191

² - الفصل فی الملل و الأهواء و النحل، ج 4، ص 87

³ - النساء: 59

⁴ - تفسیر الطبری، ج 7، ص 497

⁵ - تفسیر الطبری، ج 7، ص 502

⁶ - تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ج 2، ص 303. طبع: دار الشعب. تحقیق د. محمد ابراهیم البنا و محمد أحمد عشور و عبدالعزیز

غنیم

⁷ - الإمامة العظمی عند أهل السنة الجماعة، عبدالله بن عمر بن سلیمان الدمیجی، ص 47

⁸ - الإمامة العظمی عند أهل السنة الجماعة، عبدالله بن عمر بن سلیمان الدمیجی، ص 47

⁹ - المائدة: 48

و قول الله تعالى: (وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ)¹ یعنی: و اینکه میان آنان بدانچه خدا فرو فرستاده حکم کن و از آرزو های باطل شان پیروی مکن و از آنان بر حذر باش، مبدا تو را درباره برخی از آنچه خدا به تو فرستاده [به باطل] گرایش دهند.

پس این امر از الله تعالی برای رسولش است که حکم کند بین مسلمانان به آنچه الله نازل کرده است، -یعنی مطابق به شریعت- و خطاب به رسول خطاب به امت است و دلیلی به تخصیص آن به رسول وجود ندارد، پس خطاب به مسلمانان است به برپا کردن حکم مطابق آنچه الله تعالی نازل کرده تا روز قیامت، و معنای آن اقامه حکم و سلطان نیست مگر اقامه امامت، زیرا این از جمله وظایف وی است و قیام به آن به شکل درست و کامل ممکن نیست مگر از آن طریق، پس تمام آیات که امر میکند به حکم بما أنزل الله دلیل است به وجوب نصب امام.²

3- از جمله دلیل همچنان قول الله تعالی است: (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ)³

پس وظیفه رسول و آنکه بعد از وی میاید و از وی پیروی میکند، اقامه عدل است بین مردم مطابق به آنچه که در کتاب نازل شده است، و اینکه کمک کند آنها با قوت، و این نمی آید به اتباع از رسول مگر به نصب اما که پر با کند در آن عدل را. و منظم بسازد لشکر خود را بخاطر کمک.⁴ به همین خاطر ابن تیمیه میگوید: (پس دین حق لازم است که کتاب هدایت کننده آن و شمشیر کمک کننده آن باشد.. پس کتاب بیان میکند آنچه که امر میکند الله به آن و آنچه که نهی میکند از آن، و شمشیر کمک میکند به این و از آن پشتیبانی میکند).⁵

4- از جمله دلایل قرآنی همچنان جمیع آیات حدود و قصاص و امثال آن از احکام که لازم میسازد قیام به آن وجود امام را.

و آیات وجوب امر به معروف و نهی از منکر و امثال آن از آیات.⁶

دوم: دلیل از سنت

¹ - المائدة: 49

² - الإمامة العظمی عند أهل السنة الجماعة، عبدالله بن عمر بن سليمان الدميجی، ص: 48

³ - الحديد: 25

⁴ - الإمامة العظمی عند أهل السنة الجماعة، عبدالله بن عمر بن سليمان الدميجی، ص 49

⁵ - منهاج السنة النبویة فی نقض كلام الشيعة القدرية، شيخ ابن تیمية، ج 1، ص 142، ناشر: دارالکتب العمیة بیروت.

⁶ - الإمامة العظمی عند أهل السنة الجماعة، عبدالله بن عمر بن سليمان الدميجی، ص: 49

الف- دلیل از سنت قولی:

از رسول الله صلی الله علیه وسلم احادیث زیاد روایت شده که دلالت میکند به نصب خلیفه، و از جمله آن دلایل ذیل است:

1- عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از نبی صلی الله علیه وسلم روایت میکند که میفرماید: (من مات و ائیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة)¹ یعنی: کسیکه بمیرد و بیعت نکرده باشد پس در مرگ جاهلی مرده. یعنی بیعت امام، و ای دلیل واضح بر وجوب نصب امام است؛ بخاطر که وقتی بیعت واجب باشد در ذمه مسلمان، و بیعت نمیشود مگر به امام، پس نصب امام واجب است.²

2- روایت کرده ابو سعید خدری رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت: (إذا خرج ثلاثة فی سفر فلیؤمروا أحدهم)³ و مثل این ابی هریره از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از نبی صلی الله علیه وسلم روایت میکند که فرمودند: (لا یحل لثلاثة یكونون بفلاة من الأرض إلا أمروا أحدهم)⁴ یعنی: جایز نیست که سه نفر در دشت بروند مگر اینکه یکی را امیر تعیین کنند.

ابن تیمیة میگوید: (وقتی در جماعات کم واجب است که امیر تعیین شود، پس این قیاس است به وجوب آن در جماعت زیاد تر).⁵

3- دیگر حدیث که از عرباض بن ساریة از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت شده است که میفرماید: از حدیث طویل- (إنه من یعش منکم فیسیری اختلافا کثیرا، فعلیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشیدین المهدیین، تمسکوا بها و عضوا علیها بالنواجذ، و ایاکم و محدثات الأمور فإن کل بدعة ضلالة)⁶

ب- سنت فعلی:

رسول الله صلی الله علیه وسلم اولین حکومت اسلامی را در مدینه بنیان گذاری کرد، و رسول الله صلی الله علیه وسلم اولین امام این حکومت شد، و بعد از اینکه الله تعالی کسانی را در دین آورد که در محکم کردن ارکان آن دین و رسول را نصرت نمایند، بین اوس و خزرج از دشمنی

¹- رواه مسلم، کتاب امارة، باب: وجوب الوفاء بیعة الخلفاء، حدیث: 1841، ج 3، ص 1478

²- الإمامة العظمی عند أهل السنة الجماعة، عبدالله بن عمر بن سلیمان الدمیجی، ص: 50

³- رواه ابو داود، حدیث 2708

⁴- رواه ابو داود، کتاب: الجهاد، باب: 87، ج 7، ص 276، و أحمد، ج 2، ص 177

⁵- الحسبة، شیخ الإسلام ابن تیمیة، ص 11، طبع: اولی 1976 م. ناشر: دارالشعب تحقیق صلاح عزام

⁶- رواه الترمذی، کتاب: العلم، باب: 16، حدیث: 2676، ج 5، ص 44 و قال: حسن صحیح، و أبو داود، کتاب: السنة، باب: 5، ج

12، ص 359، و ابن ماجه، مقدمة، ب: 6، حدیث 42، ج 1، ص 15

و جنگ که از قدیم بین شان وجود داشت، صلح آورد و بعدا بین انصار و مهاجرین پیمان برادری بست، و بعدا لشکر را منظم ساخت تا که دین را توسط آن نشر و حمایت کند، و سفیران را در ممالک دیگر فرستاد بخاطر آنها را به اسلام دعوت کند، و عقود و معاملات را با یهود و غیر آنها انجام داد، و احکام اُسیران و اشیاء متعلق به آنها بنا ساخت، و احکام جنگ و اهل نمه را پایه گذاری کرد، و بیت المال مسلمانان را تشکیل داد و توزیع مال را مطابق آنچه که خداوند امر کرده بود، و امیران و قضاة را تعیین کرد بخاطر تدبیر شوون مسلمانان، و حدود شرعی و عقوبات را اقامه کرد... و دیگر کار های دولت و وظائف امام.¹ امام شاطبی² میگوید: (ثابت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم از دنیا نرفت مگر اینکه بیان کرد آنچه که احتیاج است به آن امور دین و دنیا، و اهل سنت مخالف این نیست.)³

سوم: اجماع

از مهمترین چیزی که دلالت به وجوب امامت میکند اجماع امت به آن است، و اولین کسانی که به آن اجماع کرده اند اصحاب اند که اقدام به تعیین خلیفه نبی صلی الله علیه وسلم بعد وفات وی کرده اند، حتی قبل از دفن و تجهیز وی.⁴

چهارم: قاعده شرعی (ما لا یتیم الواجب إلا به فهو واجب)

از ادله وجوب امامت قاعده شرعی است که آنچه بدون آن واجب تمام نمیشود، آن نیز واجب است، زیرا الله تعالی به کار های امر کرده است که مردم به تنهایی قادر به انجام آن نیستند مانند: اقامه حدود و آماده کردن لشکر بخاطر نشر اسلام، و إعلاء کلمه الله، و جمع آوری زکات و مصرف آن در جای که محدود شده است، و حفظ سرحدات و حوزه مسلمانان، نشر عدل و دفع ظلم، قطع منازعات بین مردم و سایر واجبات که مردم به تنهایی انجام نمی توانند، پس لازم است که سلطه وجود داشته باشد که اطاعت آن لازم باشد بالای افراد و به تنفیذ این واجبات بپردازند و این سلطه امامت است.⁵

شیخ الإسلام ابن تیمیة رحمة الله میگوید: (لازم است که بدانیم این که ولایت امور مردم از بزرگترین واجبات دینی است، بلکه قیام به دین بدون آن نمیشود، و بنی آدم مصلحت شان تکمیل

¹ - الإمامة العظمی عند أهل السنة الجماعة، عبدالله بن عمر بن سلیمان الدمیجی، ص: 52
² - ابراهیم بن موسی بن محمد اللخمی الغرناطی، أبو اسحاق الشهیر الشاطبی، در مورد تاریخ ولادت شان کسی ذکر نکرده است، فقط أبو الأحناف سال 720 ه میگوید، تألیفات زیاد دارد که مشهور ترین آن الموافقات است، و کتاب اعتصام، شرحه الجلیل علی الخلافة فی النحو از کتاب های دیگر وی است. و در سال 790 ه وفات کرده است. (الموافقات تحقیق: مشهور سلمان، ج 7، ص 6-53)
³ - الاعتصام، امام اَبی اسحاق ابراهیم بن موسی الشاطبی، ج 1، ص 49، طبع: بدون، ناشر: المكتبة التجاری الكبرى- مصر
⁴ - ببین: سیرة ابن هشام، ج 4، ص 664 و ببین: سبل السلام ج 2، ص 111، ناشر: دارالفکر
⁵ - الإمامة العظمی عند أهل السنة الجماعة، عبدالله بن عمر بن سلیمان الدمیجی، ص: 59

نمیشود مگر به جمع کردن حاجت بعضی شان با بعضی دیگر)¹ و میگوید: (بخاطر اینکه الله واجب کرده امر به معروف و نهی از منکر را، و این تمام نمیشود مگر به قوت و اِمارت، و همچنان سائر واجبات مانند جهاد و عدل و اِقامه حج و جمعه ها و عید ها، و کمک مظلوم، و اِقامه حدود تمام نمیشوند مگر به قوت و اِمارت)²

مطلب سوم: شرایط رئیس دولت از نگاه شریعت و قانون اساسی افغانستان

الف: شرایط خلیفه در شریعت

شرط اول: اسلام

این شرط در تمام ولایات واجب است خورد باشد یا بزرگ و در باب ولایت عظمی به طریقه اولی شرط است، و دلایل این شرط زیاد است، از جمله:

دلیل از قرآن:

أ- قول الله تعالى: (وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا)³ یعنی: خداوند هرگز بر مؤمنان برای کافران راه [تسلطی] قرار نداده است.

که مسلط سازند آنها در دنیا.⁴ و معلوم است که ولایت عظمی بزرگترین و قوی ترین تسلط بالای محکوم است.⁵

ب- آیات که منع میکند ولایت تولى کفار مانند: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ)⁶ یعنی: این کسانی که ایمان آورده اید، یهود و نصاری را دوستان [خود] مگیرید، برخی از آنان دوستان برخی دیگرند و هرکس از شما که با آنها دوستی کند او از آنهاست. و قول الله تعالى: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا)⁷ یعنی:

¹ - السياسة الشرعية، ابن تيمية، ص 161

² - السياسة الشرعية، ابن تيمية، ص: 162

³ - النساء: 141

⁴ - تفسير ابن كثير، ج 3، ص 388

⁵ - الإمامة العظمى عند أهل السنة الجماعة، عبدالله بن عمر بن سليمان الدميجي، ص: 234

⁶ - المائدة: 51

⁷ - النساء: 144

ای کسانی که ایمان آورده اید، کافران را به جای مؤمنان دوست مگیرید، آیا می خواهید برای خدا به زبان خودتان حجتی آشکار قرار دهید؟. و قول الله تعالی که میفرماید: (لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ)¹ ترجمه: مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان به دوستی گیرند، و هرکس چنین کند [اورا] در هیچ چیز از [دوستی] خدا [بهره ای] نیست، مگر آنکه به نوعی از آنان حذر کنید، و خداوند شما را از عقوبت خود می ترساند، و بازگشت [همه] به سوی خداست. و غیره آیات که منع میکند ولایت کفار را. ابن القیم میگوید: (جمع شدند هرکسی که اهل علم است به اینکه کافر بالای مسلمان ولایت ندارد)²

ج- از جمله دلایل در مورد شرط بودن اسلام به خلیفه قول خداوند است که میفرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)³

پس کلمه "منکم" دلالت به این میکند که ولی الامر باید مسلمان باشد.⁴

محمود خالدی میگوید: (کلمه اولی الامر وارد نشده مگر همراه با اینکه مسلمان باشد پس دلالت می کند به اینکه شرط است ولی الامر مسلمان باشد)⁵

دلیل از سنت:

روایت شده از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها از رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرمود: (إِنَّا لَا نَسْتَعِينُ بِمُشْرِكٍ)⁶ و در روایت دیگر: (ارجع فلن أستعين بمشرك)⁷ این حدیث در مورد شخصی است که در غزوه بدر با وجود کافر بودن میخواست اشتراک کند، پس وقتی از رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد شده که در بعضی امور کمک از کافر نپذیرفته پس چطور کمک بخواهد از آنها در تدبیر امور مسلمانان و اینکه بدست بگیرد امر آنها را.⁸

دلیل از اجماع:

¹ - آل عمران: 28

² - أحكام الأهل الذمه، ابن القیم، ج 2، ص 414

³ - النساء: 59

⁴ - الإمامة العظمی عند أهل السنة الجماعة، عبدالله بن عمر بن سلیمان الدمیجی، ص: 236

⁵ - قواعد نظام الحكم فی الإسلام، محمد الخالدی، ص 296

⁶ - رواه ابن ماجه، كتاب: جهاد، باب: الاستعانة بالمشركين، ج 2، ص 945، حدیث: 2832، حكم الألبانی: صحیح

⁷ - رواه مسلم، كتاب: جهاد، حدیث: 1817، رواه أبو داود، كتاب: الجهاد فی المشرك يسهم له، ج 7، ص 403، و أحمد فی المسند، ج

6، ص 68

⁸ - الإمامة العظمی عند أهل السنة الجماعة، عبدالله بن عمر بن سلیمان الدمیجی، ص: 235-236

مسلمانان به عدم جواز ولایت کافر به تدبیر امور مسلمانان اجماع کرده اند، و به اینکه کافر بالای مسلمان ولایت ندارد، و حکایت شده این اجماع از اکثر اهل علم مانند ابن منذر که میگوید: «اجماع کرده اند هر کسی که حفظ میشود نام آنها در جمله اهل علم به اینکه کافر بالای مسلمان ولایت ندارد»¹ و قاضی عیاض میگوید: «اجماع کردند علماء بر اینکه إمامت منعقد نمیشود به کافر، و به اینکه اگر به امام کفر پیش بیاید عزل میشود. میگوید: و همچنان اگر او إقامه نماز را ترک کند و یا ترک آنرا بخواهد»²

شرط دوم: بلوغ

این از جمله شروط بدیهی و لازم در تمام ولایات اسلامی است، پس منعقد نمیشود إمامت طفل بخاطر که او بالای خود ولی دارد و موکل کسی دیگر است پس چطور جواز داشته باشد که اوناظر امور مسلمانان باشد، الله تعالی میفرماید: (وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا)³ مراد از سفهاء در اینجا اطفال و زنها است.⁴

پس وقتی ما منع شدیم از دادن مال به آنها بخاطر آنها تصرف درست نمیتوانند پس به طریقه اولی تدبیر امور مسلمانان به وی سپرده نشود، زیرا صغیر غیر مکلف است.⁵ زیرا روایت شده است از علی بن ابی طالب از رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرمود: «إِنَّ الْقَلَمَ رَفَعَ عَنِ ثَلَاثَةٍ: عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَفِيْقَ، وَ عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَدْرِكَ، وَ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ»⁶

شرط سوم: عقل

این همچنان از جمله شرایط بدیهی است پس منعقد نمیشود ولایت کسی که عقل وی زایل شده باشد به جنون و یا غیر آن «چرا که آله تدبیر است پس وقتی عقل از بین برود تدبیر هم از بین میرود.»⁷ و بخاطر اینکه کسی که عقل ندارد به شخصی دیگر ضرورت دارد که امور وی را تصرف کند پس چطور به وی تصرف امور مسلمانان سپرده شود.⁸

¹ - أحكام أهل الذمة، ج 2، ص 229

² - شرح النووی علی صحیح مسلم، یحیی بن شرف النوی (631-676ه) ناشر: المطبعة المصرية و مکتبها.

³ - النساء: 5

⁴ - أحكام القرآن، ابن العربی، ج 1، ص 318

⁵ - الإمامة العظمی عند أهل السنة الجماعة، عبدالله بن عمر بن سلیمان الدمیجی، ص: 238

⁶ - رواد البخاری، کتاب: الحدود، باب: لا یرجم المجنون و المجنونة، ج 2، ص 120، و الترمذی، کتاب: الحدود، باب: ما جاء فیمن لا

یجب علیه الحد، ج 4، ص 32، و ابن ماجه، کتاب: الطلاق، باب: طلاق المعتوه، حدیث: 2041، و أحمد فی المسند، ج 6، ص 100

⁷ - مآثر الإنافة فی معلم الخلافة، أحمد بن علی القلقشندی (756-820 ه) تحقیق عبدالستار أحمد فراج، طبع: ثانیه 1380 ه، ناشر: عالم

الکتب، بیروت- لبنان

⁸ - الإمامة العظمی عند أهل السنة الجماعة، عبدالله بن عمر بن سلیمان الدمیجی، ص: 239

و وقتی که صبی از این منصب محروم است پس مجنون به طریقه اولی محروم است.¹

و حدیث قبلی گذشت از نبی صلی الله علیه وسلم: « إن القلم رفع عن ثلاثة: عن المجنون حتى يفیق، و عن الصبی حتى یدرک، و عن النائم حتى یستیقظ»²

شرط چهارم: آزادی

این شرط هم از جمله شروط ضروری به امام است زیرا مملوک حق تصرف در چیزی را بدون اجازه صاحبش ندارد، پس او بالای نفس خود ولایت ندارد، پس چطور بالای دیگران ولایت داشته باشد.³

و استدلال میکند غزالی به این شرط « امامت به برده منعقد نمیشود، زیرا منصب امامت تقاضای فراغت اوقات را میکند به وظایف مردم پس چطور به برده اختصاص داده شود کسی که مانند مفقود است در حق نفس خود و زیر دست مالک خود است، و شرط قریشی بودن نسب نیز متضمن این شرط است، زیرا بردگی در نسب قریش متصور نیست به هیچ حالی از احوال.⁴

و شنقیطی میگوید: «در این مورد بین علماء اختلاف نیست.»⁵

شرط پنجم: اینکه مذکر باشد

از شروط خلافت اینست که مرد باشد « هیچ اختلاف در این مورد بین علماء نیست»⁶

و دلالت میکند به آن حدیث بخاری که ابی بکر روایت میکند از نبی صلی الله علیه وسلم که وقتی به وی خبر رسید که ملک فارس دختر کسری است فرمود: « لن یفلح قوم ولوا أمرهم امرأة»⁷ یعنی: رستگار نمی شود قومی که امور شان را به دست زن بسپارند.

و در قرآن آیات زیادی وارد شده که دلالت بر تقدیم مردان بالای زنان می کند، مانند قول الله تعالی: « الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ»⁸

¹ - الإمامة العظمی عند أهل السنة الجماعة، عبدالله بن عمر بن سلیمان الدمیجی، ص: 239

² - رواه البخاری، کتاب: الحدود، باب: لا یرجم المجنون و المجنونة، ج 2، ص 120، و الترمذی، کتاب: الحدود، باب: ما جاء فیمن لا یجب علیه الحد، ج 4، ص 32، و ابن ماجه، کتاب: الطلاق، باب: طلاق المعتوه، حدیث: 2041، و أحمد فی المسند، ج 6، ص 100

³ - الإمامة العظمی عند أهل السنة الجماعة، عبدالله بن عمر بن سلیمان الدمیجی، ص: 240

⁴ - فضائح الباطینة، ص: 180

⁵ - أضواء البیان، ج 1، ص 55

⁶ - أضواء البیان، ج 1، ص 125

⁷ - رواه البخاری، کتاب: الفتن، باب: 18، فتح الباری ج 13، ص 53، و ترمذی، کتاب: فتن، باب 75، ج 4، ص 528

⁸ - بقره: 282

یعنی: مردان قوام هستند بالای زنان بخاطر که فضیلت داده الله بعضی را بر بعضی و بخاطر که خرج میکنند از اموال شان.

پس علماء اتفاق کردند به این که درست نیست که زن امام و یا قاضی شود، بخاطر که امام نیاز دارد که بیرون شود بخاطر اقامه جهاد و قیام به امور مسلمانان، و قاضی نیاز دارد که آشکار شود بخاطر حل خصومت ها، و زن عورت است و درست نیست که آشکار شود و عاجز از قیام به اکثر امور، و بخاطر که زن ناقص است و امانت و قضاء از جمله ولایات کامل است پس درست نیست مگر اینکه شخص کامل باشد از جمله مردان»¹

شرط ششم: علم

شرط دیگر اینست که علم کافی برای تدبیر امور مسلمانان به وجه کامل داشته باشد، و قرآن کریم در مورد این شرط در قصه طالوت اشاره کرده است، و اعتبار داده به آن در جمله اموری که سزاوار دانسته به ملک غیر از دیگران پس میفرماید: « وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ² یعنی: و پیامبر شان به آنها گفت: همانا خداوند طالوت را به پادشاهی شما گماشته است. گفتند: چگونه او [حق] پادشاهی بر ما دارد و حال آنکه ما به فرمانروایی از او سزاوار تریم و از مال [دنیا نیز] بهره چندان به او داده نشده است، گفت: به راستی خداوند او را بر شما برگزیده است و او در دانش و نیروی بدنی فزونی داده است، و خداوند فرمانروایی اش را به هرکس که بخواهد، می دهد و خدا گشایشگر داناست. و در مورد سلیمان میفرماید: « وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَلَ الْخِطَابِ³ ترجمه: و پادشاهی اش را استوار کردیم و او را حکمت و گفتار روشن [جدا کننده حق از باطل] دادیم. و در مورد یوسف که گفت: « قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ⁴ یعنی: گفت: مرا بر خزانه های این سرزمین بر گمار، که من نگهبانی دانا هستم. و آیات که فضیلت میدهد کسانی را که بدانند نسبت به کسانی که نمیدانند، مانند: « قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ⁵ یعنی: بگو: آیا آنان که می دانند و آنان که نمی دانند برابر اند؟ تنها خردمندان پند می پذیرند.

¹ - شرح السنة البغوی، ج 10، ص 77

² - البقرة: 247

³ - ص: 20

⁴ - يوسف: 55

⁵ - الزمر: 9

اما علماء اختلاف کردند در تحدید این علم که آیا شرط است امام به مرتبه اجتهاد رسیده باشد یا خیر؟ به دو گروه:

اول: میگویند شرط است که به مرتبه اجتهاد رسیده باشد و این قول جمهور است، امام شاطبی میگوید: « از علماء نقل شده اتفاق در اینکه امامت کبری منقعد نمی شود مگر اینکه به مرتبه اجتهاد و فتوی رسیده باشد در علوم شرع»¹ امام الحرمین میگوید: « شرط است که امام برسد به جایگاه مجتهدین و جمع شده باشد در آن صفات مفتین، در این شرط نظر خلاف تأثیر نمی کند.»²

دوم: و بعضی از علماء اجتهاد را در امام شرط نکرده اند، شهرستانی میگوید: « و میلان کردند گروه از اهل سنت به این حتی جواز میدهند که امام غیر مجتهد باشد و نه با خبر از مواقع اجتهاد باشد، اما لازم است که با وی اشخاص باشد که از جمله اهل اجتهاد باشند مراجعه کند به آنها در احکام، و فتوی بگیرد از آنها در حلال و حرام، و لازم است که از جمله اشخاص صاحب نظر و دیدگاه متین و درست در حوادث نافذ باشد.»³

و اعتبار داده ابن حزم به این شرط از جمله شروط مستحب نه واجب.⁴ و اکثر احناف به این نظر هستند.⁵

شرط هفتم: عدالت

عدالت صفتی است که در نفس پنهان است که واجب میسازد بالای انسان اجتناب گناهان کبیره و گناهان صغیره را و خود داری کند از بعضی مباحات که خلاف مروت است، و آن مجموعه از صفات اخلاقی است از تقوی، پرهیزگاری و صدق و امانت و عدالت و رعایت آداب اجتماعی و مراعات هر آنچیزی که شریعت ملزم ساخته به آن.⁶

دلایل این شرط:

¹ - الإعتصام، ج 2، ص 126

² - غیاث الأمم، ص 66

³ - الملل و النحل، ج 1، ص 160

⁴ - الفصل، ج 4، ص 166

⁵ - ببین: رئاسة الدولة فی الفقه الإسلام، ص 134

⁶ - الإمامة العظمی عند أهل السنة الجماعة، عبدالله بن عمر بن سلیمان الدمیجی، ص: 251

1- در قصه ابراهیم علیه السلام وارد شده وقتی که رب وی برایش گفت: (قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)¹ یعنی: فرمود: من تو را [سرمشق و] پیشواری مردم قرار می دهم گفت: و ازدودمانم [نیز امامانی قرار خواهی داد] گفت: پیمان [وحی] من به ستمگاران نمی رسد. از مجاهد نقل قول است: « که مراد این است که ظالم امام شده نمیتواند»²

2- قول الله تعالی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»³ یعنی: ای کسان که ایمان آورده اید، اگر فاسقی برای شما خبری آورد نیک بررسی کنید. الله تعالی در این امر کرده در این آیه به تبیین در قول فاسق. « و جواز ندارد حکم از کسی که قول وی قابل قبول نیست و لازم است که تبیین صورت بگیرد، و بخاطر که فاسق جواز ندارد که شاهد شود پس به طریقه اولی جواز ندارد که قاضی شود»⁴

3- و اسدلال میکنند به اینکه مقصد اساسی از نصب خلیفه رفع ظلم ظالم، و تسلط پیدا نکردن ظالم بالای مسلمانان است، و ظالم مختل میسازد امور دین و دنیا را پس چطور درست بوده میتواند ولایت وی، و نیست ولایت مگر دفع شر آن. ابن خلدون میگوید: « و اما عدالت بخاطر اینکه منصب دینی است، دیده میشود در سائر مناصب دینی که این شرط است در آن، پس به طریقه اولی شرط است در امامت»⁵

شرط هشتم: توانایی نفسی

و همچنان بالای امام لازم است که شجاع باشد و با جرئت باشد به اقامه حدود و وارد شدن به جنگ ها و زیرک و هوشیار و سیاستمدار باشد و دارای حسن تدبیر باشد تا انجام داده بتواند آنچه را که لازم است بالایش مانند حمایت دین، جهاد با دشمنان، اقامه احکام و تدبیر مصالح.

و دلیل این شرط طبیعت این منصب است که محتاج به تمام این صفات است تا اینکه قادر باشد به سیاست مردم و تدبیر مصالح دینی و دنیوی آنها، بخاطر اینکه حوادث که در دولت اتفاق میافتد و وی نمیتواند در مورد آن تصمی بگیرد طوریکه مصلحت آن برایش معلوم نمی شود مگر اینکه تا اندازه حکمت و رأی و تدبیر داشته باشد، به همین خاطر ولایت برایش داده نمی شود مگر به کسی که دارای این قدرت باشد.⁶ و دلالت میکند به این قول نبی صلی الله علیه وسلم

¹ - البقرة: 124

² - أحكام القرآن، جصاص، ج 1، ص 69

³ - الحجرات: 6

⁴ - الشرح الكبير، ج 11، ص 382

⁵ - مقدمة، ابن خلدون، ص 193

⁶ - الإمامة العظمی عند أهل السنة الجماعة، عبدالله بن عمر بن سليمان الدمیجی، ص: 260

که از اُبی ذر روایت شده: گفت: یا رسول الله ألا تستعلمنی؟ قال: فضرِب بیده علی منکبی، ثم قال: «یا اُبا ذر إنک ضعیف، و إنها أمانة، و إنها یوم القیامة خزی و ندامة إلا من أخذها بحقها و أدی الذی علیه فیها» و در روایت دیگر گفت: «یا اُبا ذر، إنی أراک ضعیفاً، و إنی أحب لک ما أحب لنفسی، لا تأمرنّ علی اثنین و لا تولین مال یتیم»¹ یعنی: از اُبو ذر روایت است که گفت: گفتیم: ای رسول خدا، آیا از من در مسئولیتی استفاده نمی کنی؟ پس رسول الله صلی الله علیه وسلم با دستش به شانه ی وی زد و سپس فرمود: ای اُبو ذر، تو ضعیف و ناتوانی و این مسئولیت ها امانت است و روز قیامت مایه ی رسوایی و پشیمانی خواهد بود؛ مگر برای کسی که آن را با رعایت حَقش بپذیرد و به وظیفه ی خود در این مسئولیت عمل نماید. و در روایت دیگر گفت: ای اُبو ذر من تو را ضعیف و ناتوان می بینم و برای تو همان چیزی را دوست دارم که برای خود دارم، پس ریاست دو نفر را نپذیر و مسئولیت مال یتیم را قبول نکن.

شرط نهم: توانایی جسمی

هدف آن سلامت حواس و اعضاء است که فقدان آن تأثیر بالای رأی و عمل اما می کند مانند زوال بینایی و شنوایی که این تأثیر می کند در رأی و زوال هردو دست و هر دو پا که تأثیر میکند در کار و سرعت عمل و باعث تغییر شکل و ضعف هیبت امام بالای مردم میشود.² و قرآنکریم به این اشاره کرده است و میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ»³ یعنی: به راستی او را بر شما برگزیده است و به او در دانش و نیروی بدنی فزونی داده است.

شرط دهم: عدم حرص به آن

در این مورد از رسول الله صلی الله علیه وسلم نص وجود، و حرص آنها باعث تهمت شان به غیر مصلحت شرعی میشود بناء مانع آنها میشود.⁴

و أدله شرعی در این مورد زیاد است از آن جمله:

1- از عبدالرحمن بن سمره روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «یا عبدالرحمن بن سمره لا تسأل الإمارة، فإن أعطيتها عن مسألة وكلت إليها، و إن أعصيتها عن

¹- رواه مسلم في الإمارة، باب: كراهية الأمانة بغير ضرورة، حديث: 1825، ص 3، ص 1457، و أبو داود في الوصايا، باب: ما جاء في الدخول في الوصايا، ج 8، ص 70 عون المعبود، أحمد في المسند، ج 5، ص 173

²- الإمامة العظمى عند أهل السنة الجماعة، عبدالله بن عمر بن سليمان الدميحي، ص: 261

³- البقرة: 247

⁴- الإمامة العظمى عند أهل السنة الجماعة، عبدالله بن عمر بن سليمان الدميحي، ص: 264

غير مسألة أعنت عليها»¹ یعنی: ای عبدالرحمن بن سمره، هیچگاه خواستار امارت نباش؛ زیرا اگر بدون درخواست آن به امارت برسی، در امارت و فرماندهی از سوی الله یاری می شود و اگر به درخواست خود به امارت برسی، از کمک و یاری الله عزوجل محروم می گردی.

2- از أبو موسی رضی الله عنہ روایت است که: « دخلت على النبي صلى الله عليه وسلم أنا و رجلان من قومي فقال أحد الرجلين: أمّرنا يا رسول الله، و قال الآخر مثله، فقال: إنا لا نولّي هذا من سأله و لا من حرص عليه»² یعنی: نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفتیم من و دو نفر از قوم من، یکی از آنها گفت: ما را امیر مقرر نما رسول الله، و دیگر آن هم مانند او گفت، پس رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: من وظیفه نمی سپارم به کسی خودش میخواهد و به آن حرص دارد.

شرط یازدهم: قریشی بودن

این شرط از جمله شروط است که وارد شده در مورد آن نصوص صریح و صحیح و منعقد شده اجماع صحابه و تابعین، و این سخن امامان چهار گانه هم است.³ و آنها بر دلایل ذیل استدلال می کنند:

1- عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده اند: «لا یزال هذا الأمر في قریش ما بقى منهم اثنان».⁴ یعنی: برای همیشه خلافت از قریش است، تا آنکه دو نفر هم مانده باشد.

2- أبو هريرة گفته است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده اند: « الناس تبع لقریش في هذا الشأن مسلمهم تبع لمسلمهم و کافرهم تبع لکافرهم».⁵ یعنی: مردم پیرو قریش اند در این کار (امارت و ریاست) مسلمان آنها پیرو مسلمان قریش است و کافر آنها پیرو کافر قریش است.

¹ - متفق عليه. رواه البخاری، فتح الباری، کتاب: الأحكام، باب: من سأل الإمارة وكل إليها، ج 13، ص 124، و مسلم، کتاب: الإمارة، باب: النهی عن طلب الإمارة و حرص عليها، حدیث: 1652، ج 3، ص 1456
² - متفق عليه. رواه البخاری، فتح الباری، ج 13، ص 125، کتاب: الأحكام، باب: ما یکره من الحرص على الإمارة، و مسلم، صحیح المسلم، ج 3، ص 1456، کتاب: الإمارة، باب: النهی من طلب الإمارة و الحرص عليها، حدیث: 1733
³ - ببین: الإمامة العظمی عند أهل السنة الجماعة، عبدالله بن عمر بن سلیمان الدمیجی، ص: 265
⁴ - رواه البخاری، صحیح البخاری، ج 2، ص 1057، کتاب: الأحكام باب الأمرا من قریش
⁵ - صحیح الباری، ج 1، ص 496، کتاب: المناقب باب المناقب، صحیح المسلم، ج 2، ص 119، کتاب: الإمارة، باب: تبع قریش و الخلافة في قریش.

امام نووی¹ در شرح این حدیث گفته است: « این حدیث و امثال آن دلیل آشکار است بر اینکه خلافت برای قریش خاص است و عقد آن برای کسان دیگر دست نیست. و به همین سخن صحابه کرام صلی الله عنهم تابعین رحمهم الله و مردمان مابعد آن اجماع دارند و آنها به احادیث صحیح استدلال می نمایند.²»

ب: شرایط رئیس دولت در قانون اساسی افغانستان

قانون اساسی افغانستان هم برای رئیس دولت شرایط وضع کرده و چنین تصریح میدارد: شخصی که به ریاست جمهوری کاندید می شود، واجد شرایط ذیل می باشد:

1- تبعه افغانستان، مسلمان و متولد از والدین افغان بوده و تابعیت کشور دیگری را نداشته باشد.

2- در روز کاندید شدن سن وی از چهل سال کمتر نباشد.

3- از طرف محکمه به ارتکاب جرایم ضد بشری، جنایت و یا حرمان از حقوق مدنی محکوم نشده باشد.

هیچ شخص نمی تواند بیش از دو دوره به حیث رئیس جمهور انتخاب گردد.³

دیده میشود که قانون اساسی افغانستان روی بیشتر از صورت لازم در مورد رئیس دولت نپرداخته است.

مطلب چهارم: واجبات و حقوق خلیفه از نگاه شریعت و قانون اساسی افغانستان

الف: واجبات خلیفه در شریعت اسلام

1- حفظ دین:

انجام دادن ده چیز از امور عامه بر امام لازم است که اول آن نگهداری دین است به اساس همان اصولی انجام دهد که بر آن امت اسلامی اتفاق دارند. اگر شخصی مبتدع ظهور کند یا صاحب شبهه از دین منحرف شود پس امام برایش دلیل بیاورد و حق را واضح سازد. و حق را برایش بیان نماید و او را بخاطر تقصیر و کوتاهی کردن در حقوقی که بر ذمه اش لازم

¹ - محی الدین، یحیی بن شرف نووی دمشقی، در زمان خود از بزرگترین محدثین زمان بود، در سال 631ه در شهر نوبی به دنیا آمد و در راه حدیث خدمات زیادی کرد، از جمله تصنیفاتش: روضة الطالبین، شرح صحیح مسلم، ریاض الصالحین... است و در سال 676 ه وفات کرد. (الأعلام للزركلي، ج 8، ص: 149)

² - شرح النووی علی صحیح مسلم، ج 2، ص 119، کتاب: الإمارة، باب: تبع قریش والخلافة فی قریش

³ - قانون اساسی افغانستان، ماده: 62

است مواخذه نماید تا این که دین از نقصان و زیان نگهداشته شده و امت اسلامی از لغزش باز داشته شود.¹

یقیناً که این واجب از جمله واجبات مهم است؛ زیرا که حفاظت دین و تطبیق احکام و مبادی دین بر زعیم دولت موقوف می باشد. پس هرگاه که خلیفه عمل مخالف شرع و یا کسی را ببیند که از حدود شریعت تجاوز می کند، در این صورت بر وی لازم است به طریقه مناسب او را نصیحت نماید و به راه درست رهنمایی کند و در صورت انکار متجاوز، باید بر وی مطابق جرمش سزا تجویز نماید.²

امام ماوردی در کتاب ادب الدنيا و الدین وجایب خلیفه را شمرده است: 1- نگهداری دین از تحریف دین و از تحریف و تبدیل و تشویق بر عمل نمودن بر آن بدون اهمال و فرگذار نکردن آن. (نگهداری دین و تشویق بر عمل نمودن به آن)³

2- تنفیذ دین:

تنفیذ احکام در میان دو شخص نزاع کننده است یعنی کوشش کند که خصومت را از میان دو شخص خصومت کننده بر دارد تا آن که عدالت فراگیر شود و ظالم از تجاوز دست بردارد و مظلوم ضعیف پنداشته نشود یعنی سلسله قضا باید نافذ باشد.⁴

این از جمله همان فرایض بزرگ است که علمای مسلمانان بر آن اهتمام نموده و عظمت آن را برای مردم واضح کرده اند. و برای متولی این منصب شروط خاص و دقیق وضع نموده اند. این علماء خود بنا بر خوف از الله تعالی از پذیرش منصب خود را دور میداشتند، غایه و مقصد این منصب اقامه عدل، رفع نزاع بین مردم و نفاذ احکام شرعی است.⁵

مظهر دوم حفاظت دین نفاذ اسلام است که تحقق آن به این چند امور ذیل ممکن است:

- 1- تطبیق احکام اسلام بر تمام معاملات مردم و همچنان تطبیق احکام دین در تعلیمات بین خود مردم، تعلقات مردم با دولت و تعلقات دولت اسلامی با دول دیگر.
- 2- باعث کردم مردم به این امر که از حدود الله تعالی تجاوز ننمایند و از اوامر الله تعالی اطاعت کنند. و درین رابطه مردم ترغیب شوند مخالفین مجازات شرعی گردند.

¹ - الأحكام السلطانية، امام ماوردی، ص 15، باب الأول في عقد الإمامة

² - نظام الحكم في الإسلام، محمد فاروق نهبان، ص 464

³ - ادب الدنيا و الدین، ماوردی، ص 221

⁴ - الأحكام السلطانية، امام ماوردی، ص 15

⁵ - النظريات السياسية الإسلامية، ضیاء الدین رئیس، ص 312

3- طوری که اسلام تقاضا می نماید از ازاله مفسد و منکرات از جامعه؛ زیرا که این ممکن نیست که دعوی حفاظت دین در حالی شود که مفسد و منکرات به حال خود گذاشته شوند. نه از آن انکار گردد و نه از ازاله شوند.¹

قسمیکه در این مورد الله تعالی میفرماید: (الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَبِاللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ)²

3- حفظ سرزمین:

از حریم اسلامی و حوزه مسلمانان پاسداری و دفاع نماید تا مردم در زندگانی خود خورسند باشند و در سفر های شان از خسارات جانی و مالی مطمئن باشند.³ یقیناً که تحقق امن و امان در داخل شهر ها از همان واجبات مهم خلیفه محسوب می شود، که اقامه آن بر ذمه وی واجب می باشد. خلیفه زمانی می تواند این فریضه خویش را ادا نماید که در جامعه چنان یک دولتی حاکم باشد که در برابر تجاوز کنندگان غلبه داشته و در داخل کشور دیگر قوت، گروه و سلطه وجود نداشته باشد که با این دولت همسری و مخالفت نموده از او امر آن سرکشی نماید و استقرار امن عامه کشور را تهدید کند.⁴ و امام ماوردی⁵ هم در جمله واجبات خلیفه مینویسد: پاسداری از حریم اسلامی و دفاع از امت اسلامی و دفع نمودن دشمنان دین و باغیان جان و مال (بر قراری امنیت و دفاع)⁶

4- اقامه حدود:

بر خلیفه لازم است که بر مجرمین حدود را اقامه نماید تا که محارم الله تعالی از بی حرمتی حفاظت شود و حقوق بندگان الله تعالی از ضایع شدن و ضایع کردن محفوظ گردد.⁷ حدود برای جرایم عام و خاص سزا های معلوم و مقرر است و از واجبات مهم دولت اقامه حدود بر متخلفین او امر شریعت و دیگر متجاوزین می باشد.⁸ و امام ماوردی هم در جمله وظایف امام اقامه حدود را شرط گردانیده و می نویسد: اقامه حدود بدون این که در آن چیزی بیفزاید و یا چیزی از آن بکاهد (تنفیذ احکام الهی).⁹

¹ - السياسة و الإدارة في الإسلام، عبدالباقی حقانی، مترجم: مولانا محمد مهدی حقانی، ج 1، ص 304-305

² - الحج: 41

³ - الأحكام السلطانية، امام ماوردی، ص 16

⁴ - نظام الحكم في الإسلام، محمد فاروق نهبان، ص 465

⁵ - علي بن محمد حبيب، أبو الحسن الماوردی، در بصره در سال 364هـ- 974م تولد شد، بعد در بغداد سفر کرد و در مناطق مختلف به حیث قاضی بود و بعد به حیث قاضی القضاة تعیین شد در عهد عباسی ها در زمان بامر الله عباسی، مشهور ترین مؤلفات وی: أدب الدنيا و الدين، الأحكام السلطانية، النکت العیون، الحاوی، نصیحة الملوك، سياسة الحکومات و أعلام النبوة میباشد، در سال 450 هـ- 1058م وفات کرد. (الأعلام للزركلی، ج 4، ص 327)

⁶ - ادب الدنيا و الدين، ماوردی، ص 221

⁷ - الأحكام السلطانية، أبو یعلی، ص 27

⁸ - نظام الحكم في الإسلام، محمد فاروق نهبان، ص 465

⁹ - ادب الدنيا و الدين، ماوردی، ص 222

5- حفظ سرحدات:

حفظ سرحدات با وسائل ممانعت کننده و قوت مدافع است، بدین خاطر که بر ایشان دشمنان غلبه نتوانند، کسی مرتکب حرام نشود، و خون مسلمان و یا از کدام معاهد ریخته نشود.¹ حقیقت این است که بخاطر تحفظ و بقای دین دفع دشمنان از دار اسلام ضروری است. زیرا که با غلبه کفار در کشور مسلمانان، اسلام ضایع می شود. حقایق اسلام محو می گردد، برای مسلمانان فتنه بزرگی ایجاد می شود و عقاید آن ها خراب می گردد. به این سبب که هرگاه کافران حکومت و سلطه داشته باشند مسلمانان را از دین حق ایشان به وعده ها، تخویف، و فریب و نیرنگ به گمراهی می کشانند.

بلکه ما گفته می توانیم که از لوازم دین، قوت و سر بلندی دین بر تمام نظام های کفری می باشد تا آنجا که هیچ بیرق ایستاده و حکومت کفری باقی نماند.²

از واجبات مهم دولت حفاظت کشور از تجاوزات خارجی می باشد و ادای این وجبیه در صورتی ممکن است که دولت چنان یک اردوی ملی را آماده نماید که از تجاوز فوج متجاوز بتواند جلوگیری کند. و این اردو هر آن سلاحی را می توان بکار گیرد که متضمن کامیابی اش باشد. ما می بینیم که در تمام امور دولت اسلامی خلیفه وقت مسئول نخست تشخیص شده و بنابر همین وجه عماء در مورد شخصیت خلیفه کفایت، قدرت و تحمل مسئولیت های دولتی را شرط قرار داده اند. و هرگاه موصوف از اداره امور کشوری عاجز باشد، در این صورت برای وی جایز نیست که این مسئولیت بزرگ را بدوش گیرد. برای ما از نصوص شرعی معلوم است که دفاع از کشور از واجبات خلیفه می باشد؛ زیرا که بر او لازم است برای دفاع از کشور وسایل تهیه نماید و برای او جایز نیست که از این مسئولیت شانه خالی نموده و یا این وظیفه را به کسی دیگری بسپارد؛ زیرا که دفاع از واجبات اساسی وی شمرده می شود.³

6- جهاد:

امام علیه همان کسی باید جهاد کند که بعد از پیشنهاد دعوت در مخالفت به اسلام اصرار نماید. و تا وقتی به جهاد ادامه دهد که موصوف یا اسلام را بپذیرد و یا ذمه را قبول کند. و امام این جهاد را بخاطری می نماید که اسلام بر همه ادیان غالب گردد و دین حق الله تعالی قائم شود.⁴

¹ - الأحكام السلطانية، امام ماوردی، ص 16

² - السياسة الإدارية، عبدالباقی حقانی، مترجم: مولانا محمد مهدی حقانی، ج 1، ص 304

³ - نظام الحكم في الإسلام، محمد فاروق نبهان، ص 465-466

⁴ - الأحكام السلطانية، امام ماوردی، ص 16

و این مسئولیت همان فریضه ای است که توسط آن از دولت، دین و کشور دفاع می شود، استقلال و عزت کشور محافظت می گردد و آزادی و استقلال بدست می آید، و همین جهاد ذریعه ای برای مقابله و خاتمه ظلم است که از گردن انسانیت بند غلامی را پاره می کند و همه آن موانعی را خاتمه می بخشد که از ترقی و پیشرفت جلوگیری می نماید، به منظور، پخش کردن دعوت اسلامی.¹

جهاد بخاطر رضای الله تعالی بر مسلمانان واجب است و قبل از دعوت به اسلام، مخالفین اسلام را مجبور نمودن به جنگ رواه نیست. هرگاه که خلیفه مسلمانان مخالفین اسلام را به اسلام دعوت داد. یا مخالفین در اسلام داخل می شوند که در نتیجه آن از همه آن حقوقی مستفید می شوند که مسلمانان از آن مستفید اند و بر دوش آنها همان واجباتی لازم می شود که بر مسلمانان واجب است.

و یا فرمانبرداری از حکومت اسلامی را می پذیرند و ذمی می شوند و برای مسلمانان جزیه می پردازند که در عوض آن مسلمانان از آنها دفاع می کنند و از زندگی، مال و عزت آنها حفاظت می نمایند. برای هیچ مسلمان جایز نیست که بر ذمی و یا آن شخصی که در حمایت و حفاظت قرار گرفته است، تجاوز نماید. و اگر از بیرون کشور بر اهل ذمه تجاوز شود، این تجاوز بر دولت اسلامی تلقی می شود، و برای خلیفه لازم است که با آنها کمک نماید و از جان، مال و عزت آن ها دفاع به عمل آورد.²

7- جمع آوری فی و زکات:

از واجبات دیگر امام جمع آوری فیء یا زکات است، جمع آوری مال غنیمت و زکات بدون کمی و زیادی به همان طریقه ای که شریعت نسا و یا اجتهادا آن را واجب نموده باشد.³ بر امام و خلیفه وقت لازم است که مال زکات را از مردم جمع آوری نماید و در مصارف مقرر تقسیم کند و برای او جائز نیست که در جمع آوری مال زکات، نرمی و غفلت نماید؛ زیرا که این حق فقیران، مسکینان و غیره می باشد که آنها خود این حقوق خود را نمی توانند حاصل نمایند، پس بر دولت اسلامی واجب است از آنها حمایت به عمل آورده و همان مال هایی را برای شان جمع آوری نماید که حق شان است و به آنها تقسیم کند. طوری که بر امام لازم که اموال خراج، جزیه و غنیمت راجع آوری نماید.⁴

¹ - النظریات السیاسیة الإسلامیة، ضیاء الدین رئیس، ص 313

² - نظام الحکم فی الاسلام، محمد فاروق نبهان، ص 466

³ - الأحکام السلطانیة، امام ماوردی، ص 16

⁴ - الأحکام السلطانیة، امام ماوردی، ص 16

اینجا مراد از فیء و غنیمت آن مالهای است که به مسلمانان از طرف مشرکین رسیده باشد و یا مشرکان سبب رسیدن باشد. اما صدقات آن مالهای است که از طرف شریعت به مسلمانان واجب باشد مثلاً زکات و یا در نتیجه اجتهاد به مسلمانان واجب شده باشد مثلاً آن وقت که بیت المال خالی باشد و لشکر دولت اسلامی به سامان و یا غیر از این به انجام دادن دیگر عامه مصالحه ضرورت داشته باشد.¹

بناء این از جمله وظایف خلیفه است مطابق چیزی که امام ماوردی میگوید: اندازه گیری و محاسبه اموال مطابق شریعت اسلامی بدون کدام تغییر در طریقه گرفتن و دادن آن (سیاست مالی و اقتصادی مطابق شریعت باشد).²

8- تعیین کردن معاشات:

مصرف نمودن حقوق و آنچه که مستحق است مردم از بیت المال بدون اسراف و بدون تقتیر، و پرداخت آن در وقتش بدون کدام تقدیم و تأخیر.³ بر اما این هم واجب است که بر هر یکی از مسلمانان به اندازه استحقاقش از مال بیت المال بدهد و درین رابطه کمی و زیادت در حق آنها جایز نیست. زیرا که خلیفه درین رابطه امین و وکیل است، لهذا بر او لازم است که بدون تأخیر این اموال را به مسلمانان مستحق تقسیم نماید.⁴

9- اقامه عدل:

اولین مظهر سیاست دنیا در پرتو دین التزام کامل عدل در اداره امور مردم و عدم انحراف مطلق از آن است. زیرا که عدل همان اساسی است که بدون آن نه قیام دولت اسلامی ممکن است و نه هم بقای امت.⁵

به همین خاطر بیان عقد بیعت اینگونه است که باید گفته شود: « ما به خوشی و رضائیت بدین سخن بیعت می نمائیم که تو در جامعه عدل و انصاف را قائم می نمائی.»⁶ عدل متضمن این امر است که برای هر انسانی حق وی داده شود و با وی هیچگونه ظلم و ناروا صورت نگیرد. پس یک نوع ظلم این هم است که انسان به آن چیزی مکلف شود که

¹ - الفقه الإسلامی و ادلته، وهبة زحیلی، ج 8، ص 6186

² - ادب الدنيا و الدین، ماوردی، ص 221

³ - النظام السياسي فی الإسلام، الدكتور محمد عبدالقادر أبو فارس، ص 199-200

⁴ - نظام الحكم فی لاسلام، محمد فاروق نبهان، ص 467

⁵ - السياسة الإدارة، عبدالباقی حقانی، مترجم: مولانا محمد مهدی حقانی، ج 1، ص 305

⁶ - الأحكام السلطانية، أبو یعلی، ص 25

شرعا بر وی واجب نیست. و یا از وی بدون موجب شرعی مالش گرفته شود، و یا از حق خویش منع گردد. این همان چیزی است که فقها به آن اشاره نموده اند.¹

علامه ابن خلدون ظلم ممنوعه را چنین وضاحت می نماید: تو تنها گمان ظلم را بر این نمکن که یک مالک از انسان مال و یا ملکیت او را بدون عوض و سبب بگیرد، طوری که این معنی ظلم مشهور است. بلکه معنی ظلم از آنچه که ذکر شد عام است. هر کسی که ملکیت کسی دیگری را بگیرد، و یا بدون حق انجام کاری از وی مطالبه نماید و یا چنان یک کاری را بر وی فرض کند که شریعت بر او فرض نکرده است. پس این شخص در حقیقت بر ظلم کرده. و جمع آوری ناحق مال ظلم است، متجاوزین به مال مردم و چپاولگران ظالمان اند. منع کنندگان مردم از حق شان ظالمان و غاصبان ملکیت علی العموم ظالمان اند و بال تمام مظالم انجام شده بنابر بیراه روی جامعه بر دولت عاید می گردد.²

بنابر آنچه ذکر شد انجام عملی بر خلیفه لازم است که تحقق عدل و منع از ظلم را لازمی می گرداند. و نخست از همه در این رابطه بر خلیفه تعیین چنان موظفینی لازم است که صاحب امانت و کفایت باشند و همچنان از آن ها باید مراقبت و نظارت هم بنماید.³

و امام ماوردی هم از جمله واجبات خلیفه را این گونه می نویسد: حقوق حق داران را پرداختن و در میان دو طرف متخاصم به عدل و انصاف فیصله نمودن (قضاء و عدالت نمودن).⁴

10- تهیه ضروریات مردم:

از واجبات مهم خلیفه و مظاهر سیاست دنیا در پرتو دین تهیه و تدارک ضروریات مردم است که حکومت اسلامی باید همان چیز هایی را تهیه و تدارک نماید که مردم به آن ضرورت و احتیاج دارند. مثل ضروریات مردم در بخش های مختلف صنعت، کسب و کار و علوم.⁵

علامه عابدین شامی در سخنان خود این گونه اشاره نموده است: « از جمله فرایض کفایی تهیه و تدارک همان کسب و کار و صنعت هایی است که مردم به آن احتیاج دارند.⁶

¹ - السياسة الإدارية، عبدالباقی حقانی، مترجم: مولانا محمد مهدی حقانی، ج 1، ص 307

² - مقدمه ابن خلدون، ص 188

³ - أصول الدعوة، عبدالکریم زیدان، ص 133

⁴ - ادب الدنيا و الدین، ماوردی، ص 222

⁵ - السياسة الإدارية، عبدالباقی حقانی، مترجم: مولانا محمد مهدی حقانی، ج 1، ص 307

⁶ - حاشیة ابن عابدین، ج 3، ص 32

و حافظ ابن حجر میگوید: حاکم و اولوالامر وقت حق دارد صنعتکاران را که به صنعت اش مردم و جامعه احتیاج دارند و او از صنعت خود دست بگیرد، در بدل اجر مثل به ادامه کارش وادار و مجبور نماید.¹

و اما ماوردی هم یکی از واجبات رئیس دولت این را اینگونه می نویسد: اعمار شهر ها و اعتبار دادن به مصالح آن و آماده ساختن راه ها و جاده های عمومی (باز سازی وطن و اصلاح اقتصاد)²

11- گماشتن افراد صالح به کار:

این یکی دیگر از واجبات خلیفه میباشد، گماشتن افراد امین و خیر خواه بر کار ها و اموال تا کار ها توسط اشخاص اهل مستحکم گردیده و دارایی ها به واسطه افراد امین محفوظ شود.³

بر مناصب حکومت تعیین حاکمان، امانت است و به خلیفه و حاکم لازم است که برای خود همکاران دارای قدرت و کفایت را انتخاب نماید.⁴

و امام ماوردی در کتاب ادب دنیا و دین هم این مسئله را از جمله وظایف امام ذکر کرده و چنین می شمارد: 7- در وظایف دولتی افراد با کفایت و امین را بصفت نمایندگان خود تعیین نمودن (به کار گماشتن افراد با کفایت و امین).⁵

12- نظارت کردن:

این که امیر شخصا بر کارها نظارت کند و از نحوه پیشرفت امور معلومات داشته باشد تا این که سیاست امت را درست اداره کند و به این اعتماد نداشته باشد که کار ها را به مسئولین تفویض نموده و خود را به لذت و عبادت مشغول سازد بخاطر اینکه هر گاه شخص امین خیانت کند و انسان خیر خواه فریب بخورد (این حالت ایجاب این را می کند که خلیفه شخصا بر کار ها و کارکنان و اوضاع مراقبت کند). الله تعالی فرموده است: (يَادَاؤُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ)⁶ یعنی: ای داود! ما تو را در روی زمین مقام خلافت دادیم تا میان خلق خدا بحق حکم کنی و هرگز هوای نفس را پیروی نکنی که تو را از راه خدا گمراه سازد.

¹- الطرق الحکمیة، ابن قیم، ص 226

²- ادب الدنيا و الدین، ماوردی، ص 221

³- الأحکام السلطانیة، اما ماوردی، ص 16

⁴- نظام الحکم فی الاسلام، محمد فاروق نبهان، ص 467

⁵- ادب الدنيا و الدین، ماوردی، ص 222

⁶- ص: 26

در آیت فوق الله تعالی به این اکتفاء ننمو که حضرت داود کارها را به مردم واگذار و خود کار نکند تا آنجا که فرمود: در صورت کار نکردن در گمراهی واقع می شود بناء حکم به حق و کار از جمله حقوق سیاسی هر حاکم است.¹

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده اند: (کلکم راع، وکلکم مسؤول عن رعیة)² یعنی: هر یک از شما مانند راعی (شبان) هستید و هر یکی از شما در برابر رعیت تان مسؤول هستید.

حدود وظایف دولت: با شرحی که در باره کلمه خلافت دادیم این موضوع روشن میشود، وقتی دولت بنا شد نیابت و خلافتی از طرف خداوند باشد و تسلیم حاکمیت قانونی و واقعی او گردد، بناء صلاحیتهای او محدود به حدود الهی بوده جز در چهارچوب این حدود نمیتواند فعالیت انجام دهد و از این حد خارج شود. علاوه بر وضوح این مطلب از حاکمیت واقعی خداوند، قرآن هم به طور روشن بیان فرموده است، ملاحظه فرمایید در آیات زیادی وقتی دستوری از امری و یا نهی می دهد دنبالش می فرماید: «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا»³ ترجمه: آنها حدود الله است پس نزدیکش نشوید.

ب: وجایب رئیس دولت در قانون اساسی افغانستان

رئیس جمهور دارای صلاحیتهای و وظایف ذیل می باشد:

- 1- مراقبت از اجرای قانون اساسی.
- 2- تعیین خطوط اساسی سیاست کشور به تصویب شورای ملی.
- 3- قیادت اعلاى قوای مسلح افغانستان.
- 4- اعلان حرب و متارکه به تأیید شورای ملی.
- 5- اتخاذ تصمیم لازم در حالت دفاع از تمامیت ارضی و حفظ استقلال.
- 6- فرستادن قطعات قوای مسلح به خارج افغانستان به تأیید شورای ملی.
- 7- دایر نمودن لویه جرگه به استثنای حالت مندرج ماده شصت و نهم این قانون اساسی.
- 8- اعلان حالت اضطرار به تأیید شورای ملی و خاتمه دادن به آن.
- 9- افتتاح اجلاس شورای ملی و لویه جرگه.
- 10- قبول استعفاى معاونین ریاست جمهوری.

¹ - الأحكام السلطانية، امام ماوردی، ص 15-16

² - صحیح مسلم، ج 2، ص 122

³ - البقره: 187

⁴ - تدوین الدستور الإسلامی، أبو الأعلى المودودی، ص: 25

- 11- تعیین وزراء، لوی سارنوال، رئیس بانک مرکزی، رئیس امنیت ملی و رئیس سره میاشت به تائید ولسی جرگه و عزل و قبول استعفای آنها.
- 12- تعیین رئیس و اعضای ستره محکمه به تائید ولسی جرگه.
- 13- تعیین، تقاعد، قبول استعفا و عزل قضات، صاحب منصبان قوای مسلح، پولیس و امنیت ملی و مامورین عالی رتبه مطابق به احکام قانون.
- 14- تعیین سران نمایندگی های سیاسی افغانستان نزد دول خارجی و مؤسسات بین المللی.
- 15- قبول اعتماد نامه های نمایندگان سیاسی خارجی در افغانستان.
- 16- توشیح قوانین و فرامین تقنینی.
- 17- اعطای اعتبار نامه به غرض عقد معاهدات بین الدول مطابق به احکام قانون.
- 18- تخفیف و عفو مجازات مطابق به احکام قانون.
- 19- اعطای مدالها، نشانها و القاب افتخاری مطابق به احکام قانون.
- 20- تأسیس کمیسیون ها به منظور بهبود اداره کشور مطابق به احکام قانون.
- 21- سایر صلاحیتها و وظایف مندرج این قانون اساسی.¹

حقوق خلیفه (رئیس دولت)

1- حق سمع و طاعت:

معنی طاعت قبول تمام اوامر ظاهری و باطنی است که ولی الأمر صادر نموده است، و وجوب تعمیل این احکام در صورت که صفت الزامیت را داشته باشد.²

و الله تعالی هم به اطاعت از اولو الأمر را حکم میکند: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)³ یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر را اطاعت کنید و اولیای امر خود را نیز اطاعت کنید.

الله تعالی به اطاعت خویش و اطاعت رسولش دستور داده و در آن اعاده فعل (و أطيعوا الرسول) را بخاطر نمود که مردم آگاه شوند که اطاعت رسول الله صلی الله علیه وسلم به صورت مستقل واجب است، بدون آنکه قبیل از تعمیل آن به کتاب الله مراجعه شود، بلکه هرگاهی که رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم نمود پس مطلقاً اطاعت وی واجب است.⁴

¹ - قانون اساسی افغانستان، ماده: 64

² - خصائص التشريع الإسلامي، فتحي دريني، ص 433

³ - نساء: 59

⁴ - إعلام الموقعين عند رب العالمين، حافظ ابن قيم، ج 3، ص 89

حدود اطاعت خلیفه:

از نگاه اسلام خلیفه و رئیس دولت، در دولت اسلامی عین دولت نیست، بلکه موصوف تنها نماینده دولت و در تنفیذ شریعت نماینده امت است؛ لهذا ضروری است قبل از اینکه اطاعت وی شود موصوف باید مطیع و فرمانبردار شریعت باشد. زیرا که رهبری و زعامت تنها برای شریعت ثابت است نه برای حاکم.¹

پس بالای مردم لازم است که بشنوند و اطاعت کنند از خلیفه در اوامر و نواهی وی، به شرط اینکه به معصیت نباشد، اگر امر کرد به معصیت پس نه سمع و طاعت لازم نیست. رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: (علی المرء المسلم السمع و الطاعة فیما أحب و کره، الا أن یؤمر بمعصية فلا سمع و لا طاعة)² یعنی: بالای شخص مسلمان سمع و اطاعت لازم است خواه به میل شان باشد و یا نه، مگر اینکه در معصیت باشد پس در آن سمع و اطاعت نیست.

این سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف "فلا سمع و لا طاعة" این معنی را دارد که شنیدن و اطاعت از حکم چنین حاکم واجب نیست، بلکه کسی که قدرت خود داری دارد، پذیرش حکم چنین حاکمی برایش حرام می باشد. و اگر حاکم در مورد تحمیل حکم خویش بر مامور اکراه و جبر روا دارد، پس بر او همان احکام اکراه و زور جاری می گردد که در فقه ذکر است.³

و همچنان میفرماید: (لا طاعة فی معصية الله انما الطاعة فی المعروف)⁴ یعنی: اطاعت در معصیت الله جواز ندارد بلکه اطاعت در معروف است.

و همچنان رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده: (إنه سیکون علیکم أمراء فلا تصدقوهم بکذبهم، و لا تعینوهم علی ظلمهم)⁵ یعنی: زود است که بر شما امیران دروغگو و ظالم مقرر شوند، پس شما نه دورغ او را تصدیق نمائید و نه در حکم وی او را یاری دهید.

قسمیکه حضرت ابوبکر صدیق در اولین خطبه خویش فرمود: شما تا زمانی از من اطاعت کنید که من از احکام الله تعالی اطاعت می نمایم و هرگاه که از حکم الله تعالی نافرمانی نمایم پس حکم من بر شما نیست.¹

¹ - خصائص التشريع الإسلام في لسیاسية والحکم، فتحی درینی، ص 415

² - صحیح مسلم بشرح النووی، ج 12، ص 226

³ - تکملة فتح الملهم، محمد تقی عثمانی، ج 3، ص 319-320

⁴ - صحیح مسلم بشرح النووی، ج 12، ص 227

⁵ - معجم الکبیر، ج 4، ص 59، رقم: 3627

همچنان مفسرین این آیه را (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)² چنین تفسیر میکنند:

امر الله تعالى زمانی بر اطاعت حاکم دلالت دارد که در حکم حاکم اطاعت الله تعالى و مصلحت مسلمانان باشد. جز اطاعت الله تعالى و رسول او و امام عادل، اطاعت هیچ کسی واجب نیست.³ الله تعالى مردم را بعد از حکم به عدل بخاطری به اطاعت حاکمان خویش دستور داد که آنها تنبه شوند به این امر که اطاعت شان تا زمانی واجب است، که بر حق باشند.⁴

همه امت به این اتفاق دارند که اطاعت حاکمان و پادشاهان زمانی واجب است که با دلیل واضح شود که آنها بر حق اند، و اما اطاعت امیران و پادشاهان مطلقا واجب نیست، بلکه در اکثر مواقع اطاعتش حرام می باشد. زیرا که آنها به ظلم مردم را دستور می دهند.⁵

آنگاه که الله تعالى به حاکمان دستور داد که امانت ها را به صاحبان شان بسپارید، و به عدل حکم کنید، پس به مردم دستور داد که از آنها اطاعت نمائید. مراد از اولو الامر منکم امیران بر حق اند. زیرا که الله تعالى و رسولش صلی الله علیه وسلم از حاکمان ظالم بیزار می باشند. پس در رابطه به وجوب اطاعت، حاکمان ظالم بر الله تعالى و رسول الله صلی الله علیه وسلم عطف نیست. البته التزام به عدل و پیروی از راه حق و اصدار حکم در پرتو این صفات و منع از اضرار آن، بین اطاعت الله تعالى، رسولش صلی الله علیه وسلم و همان امیرانی که فرمان بردار الله تعالى و رسولش صلی الله علیه وسلم اند، جمع شده میتواند. مثل خلفای راشدین و همان کسانی که در نیکی پیرو این ها اند.

چگونه اطاعت حاکمان ظالم می تواند لازم باشد در حالیکه الله تعالى ضمن آنکه به اطاعت اولو الامر و حاکمان حکم نموده بلا تردید به حاکمان هم حکم نموده که آنها، منصب و امانت های ملی را به اهل آن بسپارند و در فیصله های خویش عدل را رعایت نمایند و بر آنها امر نموده که در موقع مشکلات به کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم رجوع نمایند. حاکمان ظالم نه امانت را به اهل آن می سپارند و نه به عدل فیصله می نمایند و نه هم در موقع مشکلات به کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم رجوع مینمایند. بلکه آنها از خواهشات پیروی می کنند. پس این ها صفت کسانی خالی اند که بنابر حکم الله تعالى و رسول الله صلی الله علیه

¹ - کنز العمال، ج 5، ص 601، رقم: 14064. و البدایة النهایة، ج 6، ص 301

² - نساء: 59

³ - تفسیر طبری، ج 7، ص 182

⁴ - تفسیر بیضاوی، ص 115

⁵ - التفسیر الکبیر مفاتیح الغیب، امام فخرالدین رازی، ج 14، ص 114

وسلم، اولو الأمر و حاکم هستند، و نهایت مناسب است که اینگونه حاکمان دزدان متغلب و پر قدرت نامیده شوند.¹

2- حق امام در مال مسلمین:

امام وقتی سرپرستی امور مسلمانان را به عهده میگیرد او تمام وقت را مصروف در اداره امور آنها میکند، پس صرف میکند شب و روز خود را در فکر کردن در مورد آنها و عمل بخاطر مصالح آنها. پس وقت پیدا نمی کند بخاطر کسب مال برای عیال خود، بنابر این اسلام لازم کرده برای وی حق در مال مسلمانان که گرفته میشود از مال آنها به اندازه که کفایت کند به وی و فرزندانش و پدران و ازواج و خدمه و غیره افراد وی.²

این در صورتیکه امیر فقیر باشد. چون مصروف امور مهمه بوده و فرصتی برای کسب رزق حلال نمیداشته باشد، بقدر کفایت از بیت المال استفاده نماید؛ زیرا امیر نیز مانند سایر مردم به خوردن، نوشیدن و پوشیدن ضرورت دارد و گرفتن این ضرورت ها را از بیت المال، شریعت جواز داده است.³

چون ابوبکر رضی الله عنه بحیث خلیف انتخاب گردید به فردای آن در حالیکه چیزی کالا بر شانه اش گرفته بود طرف بازار روان شد تا به آن تجارت نماید. حضرت عمر و ابو عبده بن جراح رضی الله عنهما با او روبرو شدند و برایش گفتند: کجا میروید ای خلیفه؟ خدا؟ گفت: طرف بازار! گفتند: در حالیکه فعلاً متولی امور مسلمانان گردیدی به بازار چه کار داری؟ گفت: به عیال خود از کجا نان بدهم؟ آن دو برایش گفتند بیا که چیزی برایت تعیین نماییم. همرايشان رفت و در آنجا روزانه نیم گوسفند و لباس و سر و تن برایش تعیین کردند.⁴

3- نصرت (کمک)

و لازم است بالای امت که کمک کند امام را و ایستاد شوند در کنار وی وقتی تعرض صورت بگیرد بالای وی و سرکشی صورت بگیرد از اطاعت وی خارج شود از میان آنها فرد یا گروهی از مردم بدون سببی که موجب خروج میشود، و حد حاربت نیست مگر عقوبت کسانی که خارج میشوند از سلطه امام شرعی قسمی که الله تعالی امر کرده به امت اسلامی که باشند با امام در کشتن آنها و مجازات شدید آنها.⁵ الله تعالی میفرماید: (يُحَارِبُونَ

¹ - الکشاف، جار الله زمخشری، ج 1، ص 556

² - النظام السياسي في الإسلام، الدكتور محمد عبدالقادر أبو فارس، ص 202-203

³ - دین و دولت اصول اساسی نظام سیاسی اسلام، استاد عبد رب الرسول سیاف، ص 285-286

⁴ - طبقات کبری، ابن سعد، ج 3، ص 148

⁵ - النظام السياسي في الإسلام، الدكتور محمد عبدالقادر أبو فارس، ص 206

اللَّهِ وَرَسُولَهُ وَيَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ)¹

زمانی که امام محاربین و قطاع الطريق را برای اقامه حد بالای شان طلب کند، بدون کدام تعدی و تجاوز، و آنها امتناع ورزند، بر مسلمانان قتال ایشان واجب است.² بدون شک از جمله واجبات مهم که شارع بدوش امام گذاشته است، جنگ با مفسدین و استعمال اسلحه علیه کسانی است که هوای نفس شان مزاح و بازی با استقرار و امن دولت اسلامی را خوشنما نموده که آنها در حقیقت دشمنی ایجاد می کنند. به خصوص که نفوس انسان ها در التزام و ایمان متفاوت اند. هرگاه که برای خلیفه دشمنی پیدا شود که با وی نزاع کند، پس در این صورت بر رعیت واجب است که در تمام خواسته های جائز حاکم، او را یاری دهند.³ و این فرموده الله تعالی بر این امر دلالت دارد: (وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ)⁴ یعنی: کمک کنید در نیکی و تقوی و کمک نکنید در گناه و دشمنی

همچنان «عن عبدالله بن عمرو رضی الله عنه أن النبی صلی الله علیه وسلم قال: و من بايع فأعطاه صفقة يده و ثمرة قلبه فليعطه إن استطاع فإن جاء آخر ينازعه فاضربوا عنق الآخر.»⁵

و از عبدالله بن عمرو از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت میکند که فرمود: کسیکه با امامی بیعت کرد و به او بر سبیل تعهد دست داد و از ته دل به آن راضی بود از او در حد توان اطاعت نماید و اگر امام دیگری آمد و با او در این کار منازعه کرد گردنش را بزنید. هرگاه که اما وقت ده حقوق ذکر شده رعیت را اقامه نماید که الله تعالی بر وی لازم گردانده است، پس دو حق وی بر رعیت لازم می شود: یکی حق اطاعت و دوم همکاری با امیر به شرطی که حالت وی تبدیل نشده باشد.⁶

4- نصیحت:

و از جمله حق امام بالای امت این است که وی را نصیحت کند و امر کند به معروف و نهی کند از منکر، زیرا دین نصیحت است.¹ قسمیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: (الدين النصيحة ثلاثا، قلنا: لمن؟ قال: لله و لكتابه و لرسوله و للأئمة المسلمين و عامتهم)²

¹- المائدة: 33

²- السياسة الشرعية في اصلاح الراعى و الرعية، ابن تيمية، ج 2، ص 608

³- السياسة الادارة في الإسلام، عبدالباقى حقانى، مترجم: مولانا محمد مهدى حقانى، ج 1، ص 236-237

⁴- المائدة: 2

⁵- صحيح مسلم شرح النووى، ج 12، ص 232

⁶- الأحكام السلطانية، ماوردى، ص 17. و الأحكام السلطانية، قاضى أبى يعلى، ص 28

یعنی دین نصیحت است به سه گروه، گفتیم: به کی: گفت: به الله و کتابش و رسولش و زمامداران مسلمانان و عام مردم.

منظور از نصیحت بخدا ایمان آوردن به وحدانیت او، عدم شریک آوردن به او و التزام به احکام دین او... و منظور از نصیحت به کتابش ایمان آوردن به این کتاب و اینکه حق است و از طرف پروردگار است، و به احکامش پا بندی و تلاوت آن و... و منظور از نصیحت به رسول الله صلی الله علیه وسلم ایمان آوردن به حقانیت رسالتش، پیروی سنتش و محبت او و... میباشد.³

همچنان از حذیفه بن الیمان رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «من لا یهتم بأمر المسلمین فلیس منهم و من لا یمسی و یصبح ناصحاً لله و لرسوله و لکتابه و لإمامة و لعامة المسلمین فلیس منهم»⁴ یعنی: کسیکه به کار مسلمانان اهتمام نمی کند از جمله آنان نیست و کسیکه شام و صبح ناصح به خدا و رسول خدا و کتاب خدا و به امایش و به عامه مسلمانان نباشد پس از زمره آنان نیست.

5- تقدیر و احترام:

حق دیگر امام بر رعیت و امت احترام و تقدیر است. یعنی رعیت باید به امام و زمامداران به دیده قدر، احترام و اکرام و اعزاز بنگردد. تا در چشم مردم هیبت پیدا کند و مردم فاسد و ضعیف النفس از ترس او از کار های ناروا امتناع ورزند. علاوه بر آن، هیبت و وزن اما هیبت و وزن امت است و اهانت امام اهانت امت و رعیت است.⁵

در این مورد احادیث زیاد از رسول الله صلی الله علیه وسلم وجود دارد، از جمله: حذیفه بن الیمان رضی الله عنه روایت کرده است: «ما مشی قوم إلى سلطان الله فی الأرض لیلووه إلا أنلهم الله قبلهم أن یموتوا»⁶ یعنی: هیچ قومی بقصد اذلال و اهانت پادشاه خدا در روی زمین حرکت نکرده مگر اینکه خداوند آنها را قبل از مرگ شان ذلیل می سازد.

و همچنان رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: « لا تسبوا الأئمة، و ادعوا الله لهم بالصلاح، فإن صلاحهم لکم صلاح»⁷ یعنی: امامان خود را دشنام ندهید؛ بلکه در حق آنان دعای به اصلاح کنید زیرا اصلاح آنان سبب اصلاح شما می گردد.

¹ - ببین: النظام السیاسی فی الإسلام، الدكتور محمد عبدالقادر أبو فارس، ص 202-208
² - مشکة المصابیح، الخطیب التبریزی، ج 2، ص 608، حدیث: 4966، روایت تمیم اداری.
³ - دین و دولت اصول اساسی نظام سیاسی اسلام، استاد عبد رب الرسول سیاف، ص 276
⁴ - بدایع السلك فی طبایع الملک، ج 1، ص 324، به روایت طبرانی
⁵ - دین و دولت اصول اساسی نظام سیاسی اسلام، استاد عبد رب الرسول سیاف، ص 280-281
⁶ - شرح السنة، البغوی، ج 1، ص 54
⁷ - معجم الکبیر، طبرانی، ج 1، 438، رقم: 1606. کنز العمال، ج 6، ص 6، رقم: 14587

همچنان از فضیل بن عیاض رحمه الله روایت کرده است: « لو أن لی دعوة مستجابة لجعلتها للإمام به صلاح الرعية، فإذا أمنت العباد و البلاد»¹ یعنی: اگر من یک دعای قبول شده میداشتم آنرا به امام تخصیص میدادم، زیرا به او کار رعیت صلاح و رونق میگیرد و چون امام صالح شد بندگان و شهرها در امن قرار می گیرند.

حقوق لازمی پادشاه بر رعیت: احترام و تعظیم وی است در آشکارا و نهان و عادت دادن خود است بر تعظیم و احترام او و نفس خود را تمرین نمودن است بر احترام او تا آنجا که احترام او یک ملکه همیشگی شود و اولاد خود را نیز بر روحیه تعظیم و احترام او تربیه نمودن است، تا این مفهوم در اذهان ایشان رشد و نمو کند، و برخی از حقوق پادشاه خیر خواهی اوست و برخی از حقوق پادشاه غیبت نکردن او در غیاب است.²

قانون اساسی از جمله حقوق رئیس دولت فقط از معاش و مصارف رئیس دولت نامبرده است و چنین حکم میکند: « معاش و مصارف رئیس جمهور توسط قانون تنظیم می گردد. رئیس جمهور بعد از ختم دوره خدمت به استثنای حالت عزل، برای بقیه مدت حیات از حقوق مالی دوره ریاست جمهوری مطابق به احکام قانون مستفید می شود.»³ طبق این ماده، رئیس جمهور مانند سایر مقامات مستحق معاش و مصارف می شود. همچنین، طبق این ماده رئیس جمهور بعد از ختم دوره ریاست جمهوری مشروط بر اینکه، به نحوی که عزل نگردد، مستحق حقوق مالی دوره ریاست جمهوری می گردد.⁴

مطلب پنجم: نظارت و عزل رئیس دولت

بدون شک الله تعالی امر به نیکی و منع از بدی را بر مسلمانان واجب نموده است. و این واجب شامل همه مسلمانان می گردد، خواه هرگونه وظیفه و مسئولیت اجتماعی داشته باشند. یعنی اعم از اینکه یک فردی از جامعه باشد و یا حاکم و مسئول کدام اداره. پس بر هر مسلمان واجب است که هرگاه او کدام عمل بد را ببیند، از آن جلوگیری نماید. زیرا که این واجب عام است و برای اینکه به کدام فردی از جامعه و یا حاکم خاص باشد، دلیلی وجود ندارد، بلکه احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم به وجوب انکار از حکم خلاف شریعت حاکم صریح می باشد و بهترین شهادت گواهی حق در برابر حاکم ظالم را قرار داده است.⁵ رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «

¹ - البداية و النهاية، ج 10، ص 199

² - الفخری فی الآداب السلطانية، علامه محمد علی بن طباطبا، ص 40

³ - قانون اساسی افغانستان، 1382، ماده: 70

⁴ - شرح مختصر قانون اساسی افغانستان (حقوق اساسی جمهوری اسلامی افغانستان)، نظام الدین عبدالله، ج 2، ص 92

⁵ - السياسة الادارة فی الإسلام، عبدالباقی حقانی، مترجم: مولانا محمد مهدی حقانی، ج 1، ص 736

أفضل الجهاد كلمة عدل عند سلطان جائر أو أمير جائر»¹ یعنی: بهترین جهاد سخن حق در برابر پادشاه یا امیر ظالم است.

این حدیث شریف تصریح می دارد که هرگاه از حاکم عمل منکر صادر شود، پس انکار از آن واجب است، و با حاکم با نظر داشت افعال و گفتارش می تواند محاسبه شود. و کسی که در راه انجام این واجب تکلیف ببیند و یا کشته شود. این عمل وی جهاد و مرگش شهادت است.

اسلام محاسبه با حاکم را جائز نموده، بنابر این انتقاد و سرزنش حاکم، و راهنمایی و نصیحت به وی تنها یک مباح در اسلام نیست، بلکه این عمل برای شخصی دارای قدرت حق الله تعالی است و سستی در ادای این حق کاستی کردن در حق الله تعالی می باشد.

عملی که از صاحبان قلم و زبان تقاضا دشه می تواند این است که آن ها باید تا زمانی تصادم و مخالفت خود را با تخلف حاکمان از شریعت ادامه بدهند که حاکم از تخلف خویش باز آید، و در این راه هر اقدام آن ها علیه حاکم جهاد است.²

قدرت و اختیار امت برای مراقبت و اصلاح حاکمان کدام موضوع اختلافی نیست، بلکه نصوصی که در این مورد آمده قاطع و بر دلالت خود کاملاً صریح می باشد.³

قسمیکه حضرت ابوبکر صدیق بعد انتخاب در خطبه نخست خویش چنین فرمود: « ای مردم! من که بر شما امیر مقرر شده ام، از شما بهتر نیستم، اگر من عمل نیک انجام دادم کمکم کنید و اگر عمل بد انجام دادم به راه راست رهنمایی ام نمائید»⁴

و همچنان ابو مسلم خولانی نزد حضرت معاویه آمد و گفت: بر تو سلام باد ای مزدور مسلمانان. حاضرین برایش گفتند: بجای اجیر، امیر بگو. او باز هم همانگونه سلام گفت و حاضرین هم چون سخن قبلی خویش را تکرار نمودند.

حضرت معاویه به حاضرین گفت: شما ابو مسلم را به میل خودش بگذارید، او به سخنان خود خوب می داند. ابو مسلم برایش گفت: تو مزدور هستی که مالک این نعمت خلافت، برای سرپرستی امور خلافت برای رعیت، ترا مزدور ساخته است.⁵

¹- أبو داود، ج 2، ص 249، کتاب: الملاحم باب الأمر و النهی
²- حرية الرأي في الميدان السياسي في الإسلام، أحمد جلال، ص 254-255
³- الإسلام و أوضاعنا السياسية، شيخ عبدالقادر عوده، ص 243
⁴- كنز العمال، ج 5، ص 601، زقم: 14064، و البداية والنهاية ج 6، ص 305-306
⁵- مختصر تاريخ دمشق، ابن منظور، ج 4، ص 141

به لحاظ حال این سخن آشکار است، زیرا که مخلوق بندگان الله تعالی اند و حاکمان نائبان الله تعالی بر مخلوق او و وکیل از جانب بندگان الله تعالی اند. و مثال آن ها طوری است که در بین دو نفر شریک نسبت به یکدیگر از لحاظ مرتبه می باشد، پس در حاکمان هر دو معنی ریاست و کالت موجود است، آنها بر مردم رئیس و همچنان از طرف مردم وکیل اند.¹

مثالها و نمونه های زیادی در مورد این موضوع وجود دارد که دلالت به محاسبه و مراقبت امام می نماید، و در مسیر تاریخ محاسبه با اما انفرادی بود و در شریعت برای محاسبه اجتماعی امام هم کدام مانعی وجود ندارد، بلکه این محاسبه به نسبت محاسبه انفرادی بهتر است؛ زیرا هر گاهی که اما و حاکم وقت دانست که در جامعه کسانی هستند که با وی محاسبه می نمایند، پس او به حق مایل گردیده به آن رجوع می نماید. خصوصاً که این محاسبه از طرف یک گروه و تنظیمی باشد که مبادی مشخص و نظریات عالی داشته و در محیط خود پیرو و افراد آگاه و متعهد داشته باشد. وجود تنظیم های اسلامی برای جلوگیری از خود سری و ظلم حاکمان بهترین ذریعه و ضامن است.²

مرکز خلافت در دولت، مرکز مسئولیت بزرگی است. یقیناً شخصی که منصب خلافت را به عهده می گیرد، باید صالح و اهل آن باشد که مسئولیت های متعلقه این مرکز را انجام بدهد. خلیفه ای که از جانب اهل حل و عقد از راه بیعت انتخاب شود، باید در وی شروط لازمی خلافت مکمل باشد تا که وی همیشه مرکز باقی بماند.³

انتخاب یک شخص اهل برای ریاست دولت اسلامی به این معنی نیست که بر عملکرد و سخنان غیر شرعی وی اعتراض شده نمی تواند. و یا بددیانتی و نیا پیدایش چنان نقص که مانع انجام فرایض منصبی وی میشود، او را معیوب نمی نماید. بلکه درین رابطه حالتی هم است که سبب عزل از منصب اش و انتخاب شخص صالح دیگر و بیعت با وی می گردد.⁴

اطاعت امام تا زمانی بر ما واجب است که موصوف ما را به سوی کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم که الله تعالی به پیروی آن حکم نموده، سوق می دهد.

و اگر وی از کتاب و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم انحراف نمود، پس وی باید از آن منع شود، حد بر وی قائم شده میتواند و حق کسی دیگری از نزدش گرفته شده می تواند. و اگر

¹ - السیاسة الشرعية، حافظ بن تیمیه، ص 17-18

² - نظرية الخروج في الفقه السياسي الإسلامي، کامل رباع، ص 145-146

³ - نظام الحكم الإسلام، محمد فاروق نبهان، ص 474

⁴ - النظام السياسي في الإسلام، أبو فارس، ص 257-258

بدون عزل کدام طریقه موثر دیگر برای اصلاح وی نبود پس امت می تواند او را معزول و کسی دیگری را در عوض وی تعیین نمایند.¹

یقیناً لازم است که پادشاه ظالم از منصب اش بر طرف شود، او یا خود معزول است و یا عزل وی بر امت واجب می باشد. و به اساس تحقیق وی اصلاً او پادشاه نیست.²

آنگاه که اما و خلیفه وقت از شریعت منحرف شود و به اصلاح و نصیحت مصلحین جواب مثبت ندهد. سزا دادن سیاسی به چنین امامی، عدم همکاری و اطاعت از وی مقدمه همان وسایل و طریقه های است که اتباع آن در عزل خلیفه از واجبات به حساب می آید، پس هرگاه که امام غیر شرعی وقت اصلاح و نصیحت مصلحین را نپذیرد، بر مسلمانان لازم است که در عزل خلیفه اقدام نمایند. البته که در عزل اما نخست از روش های سالم استفاده کنند. زیرا که اسلام کاملاً خواستار آن است که خون مسلمانان نریزد و نه مهم در بین مسلمانان ایجاد فتنه شود. لهذا به مسلمانان لازم است که در عزل خلیفه راه های سالم را بکار گیرند، و آن اینکه نخست قلباً از منکر انکار کنند و ذهناً در رابطه به آن اندیشه نمایند. بعداً به زبان برای حاکم و اما نصیحت کنند، او را به طرف خیر توجیه نمایند و بار بار این عمل نصیحت را استمرار بخشند. عزل امام به طریق سالم ذکر شده یک موضوع عقیدوی است که عمیقاً به مسئولیت های ایمانی مسلمانان ربط دارد. از آنچه ذکر شده یک مسلمان هم مستثنی نیست زیرا که سکوت از حق، عمل حرام است، و سکوت کننده از حق، شیطان گنگه است.

برای عزل خلیفه استفاده از روش های سالم به خاطر ضروری است که در استفاده از طریقه های غیر سالم خوف ایجاد فتنه و جنگ و جدل بین مسلمانان می رود که عمل حرام است و ذریعه برای حرام هم حرام می باشد؛ بدین وجه خود داری از این حرام هم واجب است.

لاکن زمانی که مسلمانان طریقه سالم را استعمال کنند و خلیفه با وجود آن اصلاح نشود، پس بر مسلمانان لازم است که در عزل چنین خلیفه ای که از حکم شریعت بغاوت نموده است حکم الله تعالی را نافذ نمایند. مگر در آن یک شرط این است که این اقدام سبب فتنه نباشد و دیگر اینکه باعث قتل و قتل نگردد. سوم اینکه درین عمل مصلحت و مفاد مسلمانان نهفته باشد.³

اسباب عزل خلیفه:

¹ - الفصل في الملل و الأهواء و النحل، ابن حزم، ج 4، ص 102

² - إحياء علوم الدين، امام غزالي، ج 2، ص 154

³ - نظرية الخروج في الفقه السياسي الإسلامي، كامل رباح، ص 73-74

1- کفر و ردت بعد از اسلام:

از جمله اولین امور و بزرگترین سبب عزل والی و خلع از امور مسلمانان ردت یا کفر بعد از ایمان است، پس اگر امام مرتکب جرم بزرگی شود که منجر به کفر و ارتداد از دین شود پس عزل میشود از تدبیر امور مسلمانان، و بالای مسلمانان ولایت نمی داشته باشد.¹ الله تعالی میفرماید: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»² یعنی: و هرگز نگذاشته الله کافران را بر مؤمنان راهی.

راهی بالاتر از راه امامت دیگر کدام راهی خواهد بود؟ و رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث که عبادة بن صامت روایت کرده میفرماید: «بایعنا رسول الله صلی الله علیه وسلم على السمع والطاعة في منشطنا و مكرهنا و عسرنا و يسرنا و أثرة علينا، و ألا ننازع أهله إلا تروا كفرا عندكم من الله فيه برهان و على أن نقول الحق أينما كنا لا نخاف في الله لومة لائم»³ یعنی: پیمان بستیم با رسول الله صلی الله علیه وسلم به شنیدن و فرمانبرداری کردن در سختی و آسانی در نشاط و عدم نشاط و بگزیدن بر ما و بر اینکه با زمامداران منازعه نکنیم مگر اینکه کفر آشکاری را ببینید که دلیلی در مورد آن نزد خداوند متعال را داشته باشید. و اینکه حق را بگوئیم در هر کجایی که باشیم و نترسیم در راه خدا از سرزنش ملامتگر.

اگر از او چیزی سر زد که دینش را زیر سوال قرار میداد دیده شود اگر بعد از ایمان کافر شده بود، در حقیقت از ملت خارج شده که در این صورت اشکالی وجود ندارد، زیرا از ملت خارج گردید و قتلش واجب می باشد.⁴

علماء را اجماع بر آنست که امامت برای کافر منعقد نمی گردد. همه سلف صالح و علمای ثقه و متأخر بر همین اجماع دارند که اگر کفر به وی عارض گردید و در شرع تغییر می آورد و یا مبتدع شد، از حکم ولایت خارج گردیده و طاعتش ساقط می باشد. و بر مسلمانان واجب است که بر ضدش قیام کرده و خلعتش نمایند. و در جایش امام عادل را تعیین نمایند، اگر این کار از توان شان پوره بود.⁵

¹ - الإمامة العظمی، ص 468

² - النساء: 141

³ - متفق علیه. رواه البخاری، فتح الباری، ج 13، ص 5، کتاب: الفتن، و رواه مسلم، کتاب: الإمارة، باب: وجوب طاعة الأمراء في غير معصية، ج 3، ص 1470، حدیث: 1709. و الترمذی، حدیث: 2195، ج 4، ص 482

⁴ - المعتمد في اصول الدين، ابو يعلى، ص 243

⁵ - شرح نووی بر صحیح مسلم، ج 12، ص 229

اما در صورت کافر شدن به اجماع عزل می گردد پس بر هر مسلمان قیام در برابرش واجب است، پس کسی که این کار را توانست حایز ثواب می گردد و کسیکه سازش کرد گنهگار می گردد. و کسیکه عاجز آمد هجرت بالایش از آن دیار واجب است.¹

2- ترک نماز و دعوت به ترک کردن آن:

ترک نماز و دعوت به آن از اسباب موجه برای عزل امام است، اگر تارک نماز به اساس جحد و انکار باشد کفر است، اما اگر از روی کسالت و کسالت و تنبلی باشد در نظر بعضی از علماء گناه بزرگ است و در نزد بعضی ها کفر است، و در این مورد احادیث وجود دارد از آنجمله بریده از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت کرده است: «العهد الذی بیننا و بینهم الصلاة، فمن ترکها فقد کفر»² یعنی: عهدی که که میان ما و بین آنها است نماز می باشد، پس کسیکه آنرا ترک کرد در حقیقت کافر شد. و غیره احادیث که این جا محل بحث آنها نیست. پس به هر حال واجب است عزل امام که نماز را ترک می کند نظر به احادیث که وارد شده و اینکه نهی شده از تعیین ائمه که عادل نیستند و نقض بیعت آنها و قتل آنها بشرط اقامت نماز.³ و از جمله آن احادیث:

«عن عوف بن مالک رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول: خیار أئمتکم الذین تحبونهم و یحبونکم، و یصلون علیکم و تصلون علیهم و شرار أئمتکم الذین تبغضونهم و یبغضونکم و یلعونکم قیل یا رسول الله: أفلا نناذبهم بالسیف؟ فقال: لا ما أقاموا فیکم الصلاة، لا ما أقاموا فیکم الصلاة...»⁴ یعنی از عوف بن مالک روایت است که گفت از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که می فرمود: بهترین زمامداران تان آنانی اند که شما آنها را دوست دارید و آنها شما را دوست می دارند و آنها به شما دعا می کنند و شما به آنها دعا می کنید و بدترین زمامداران تان آنانی اند که شما آنها را بد می بینید و آنها شما را بد می بینند و شما به آنها لعنت می گوئید و آنها به شما لعنت می گویند، گفت: ای پیغمبر خدا! آیا به شمشیر مقابله شانرا نکنیم؟ فرمود: نه! تا زمانیکه نماز را بین تان بر پا میدارند.

از مفهوم حدیث چنین بر می آید که چون اقامه نماز را ترک گویند در آنصورت با آنها مقابله، دشمنی و مقاتله صورت می گیرد.⁵

¹ - فتح الباری، ابن حجر، ج 13، ص 123

² - روه الترمذی، ج 5، ص 14، کتاب: ایمان، حدیث: 2618 و قال حدیث صحیح غریب

³ - إمامة العظمی، ص 471

⁴ - روه مسلم، کتاب: الامارة، باب: خیار لائمه و شرارهم، ج 3، ص 1482، حدیث: 1855

⁵ - إمامة العظمی، ص 472

و قاضی عیاض اجماع علماء را ذکر کرده است به عزل اما در صورت که « اقامه نماز را ترک کند و با دعوت به آنرا»¹

3- ترک حکم به ما انزل الله:

ترک حکم به آنچه الله نازل کرده است هم سبب عزل امام میشود، چه در شکل خارج کننده امام از اسلام باشد و چه فاسق کننده آن باشد و خارج کنند از اسلام نباشد، قسمیکه بحث آن قبلاً گذشت.

این سبب عزل امام میشود در هر دو صورت چه کافر کننده باشد و یا فاسق کنند زیرا در احادیث مطلق ذکر شده.² و از آنجمله احادیث:

الف: عن أنس بن مالك رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «اسمعوا و أطيعوا و إن استعمل عليكم عبد حبشي كأن راسه زبيبة ما أقم فيكم كتاب الله»³ یعنی: از حضرت انس روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: بشنوید و اطاعت کنید ولو غلام حبشی که سرش کشمش مانند باشد، بالایتان مقرر گردد، تا وقتیکه نماز را بین تان برپا میدارد.

ب: و عن أم الحصين الأحمسية رضي الله تعالى عنها قالت: «حجبت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم حجة الوداع... إلى أن قالت: هم سمعته يقول: إن أمر عليكم عبد مجدع- حسبها قالت أسود- يقودكم بكتاب الله فأسمعول له و أطيعوا»⁴ یعنی: یحیی بن الحصین از مادر کلان خود روایت می کند که گفت: شنیدم از او که می گفت: حج کردم همراهی رسول الله صلی الله علیه وسلم در حجة الوداع، باز میگوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: و فرمود زیاد، بعد از او شنیدم می گوید: اگر امیر گردانیده شود بالای تان غلام دماغ بریده «فکر کردم که او می گوید سیاه» رهبری میکند شما را به کتاب خداوند، بشنوید و فرمان برداری کنید.

4- فسق، ظلم و بدعت:

¹ صحیح مسلم بشرح النووی، قاضی عیاض، ج 12، ص 229

² امامة العظمی، ص 473

³ فتح الباری، ج 13، ص 121، رواه البخاری، باب: فی الأحکام باب السمع و الطاعة للإمام ما لم تكن معصية، ص 229، و مسلم، کتاب: الاماره، ج 3، ص 1465، حدیث: 1834، و ابن ماجه، کتاب: الجهاد، باب: طاعة الأمراء، حدیث: 2859، ج 2، ص 955، و

مسند، أحمد، ج 3، ص 114

⁴ صحیح مسلم، ج 3، ص 1468 رواه مسلم، کتاب: المارة، باب: وجوب الطاعة للأمراء في غير معصية، حدیث: 1838، الترمذی، ج 4، ص 209، کتاب: الجهاد، باب: ما جاء في طاعة الامام، حدیث: 1706، و النسائی، کتاب: بیعة، باب: الحض على طاعة الامام، ج

7، ص 154

قبلا گذشت که علماء معتقد هستند به اینکه که امامت فاسق از ابتداء انجام نمی شود، قسمیکه که اجماع را نقل کرده اند: « اختلاف نیست به امت به این که جواز ندارد که امامت فاسق»¹

اما اگر انعقاد شود امامت شخص عادل اما بعدا فسق وی ظاهر شود حکم آن چیست؟ در این مورد بین علماء اختلاف است بعضی آنها میگویند که امام باید عزل شود و نقض میشود بیعت به آن، و بعضی آنها میگویند قایل به استدام آن هستند تا اینکه فسق شان به ترک نماز و یا کفر منجر شود.²

5- نقص در تصرف:

و از جمله سبب های عزل همچنان نقص در تصرف است، بخاطر که مانع تصرفات امام میشود و یا آنرا باطل میسازد، و علماء این را دو نوع تقسیم کرده اند: حجر و قهر

أ- حجر: آنرا گویند که از جمله همکاران امام، شخص یا اشخاصی کار ها را از او و یا از نزد او تصاحب کنند، لکن ظاهرا به گناه آغشته نیست و مردم را علنا به تکلیف دچار نساخته باشند.³

که این رویداد مانع دوام امامتش نگردیده و و باعث عزل و خروج وی از امامت نمی گردد، لکن در افعال و اعمال این شخص تصاحب کننده دیده می شود، که این از دو امر خارج نیست:

1- اگر به اساس دین و مقتضای عدل روان بود، تأیید آن بخاطر تنفیذش و بخاطر جاری شدن احکامش جایز می باشد. بخاطر اینکه چرخ کار های دینی مردم متوقف نگردیده و فساد و ضرری را به امت عاید نمی گرداند.

2- و اگر کار هایش از حکم دین بیرون بوده و به مقتضی عدل روان نبود، تأییدش ناروا می باشد، و در این حالت بر امام لازم است که از مردم کمک بخواهد ت دستش را کوتاه ساخته و تسلط و تصاحبش بر امور را زایل نماید.⁴

ب- و قهر دو صورت دارد:

¹ - الجامع الأحكام القرآن، امام قرطبی، ج 1، ص 270

² - ببین: امامة العظمی، ص 475

³ - الأحكام السلطانية، ماوردی، ص 19، و الأحكام السلطانية، أبي يعلى، ص 22

⁴ - الأحكام السلطانية، ماوردی، ص 20، و الأحكام السلطانية، أبي يعلى، ص 23

اول: اسیر شدن: مانند آنکه امام در دست دشمن چنان اسیر گردد که توانایی خلاص شدن را نداشته باشد. برابر است که آنها دشمنانش باشند و یا مشرک یا مسلمان باغی باشند، و این موضوع به تفصیل ضرورت دارد:

1- اگر راهی خلاص شدن وی از اسارت وجود داشت پس بر امامت خود باقی می ماند، و بر همه امت لازم است تا در مورد رهایی اش به اساس همان وعده نصرت که مقتضای بیعت است، اقدام نمایند که تا یا از طریق جنگ و یا فدیة خلاصش کنند.¹

2- و اگر مأیوس بودند از خلاصی امام پس دیده شود:

ا- اگر نزد مشرکین بود: پس بالای اهل حل و عقد لازم است که برای کسی دیگر بیعت کنند به امامت

ب- اگر نزد بغاوت گران بود: اگر امید خلاصی اش می رفت بر امامت خود باقی می باشد و اگر امید خلاصی اش موجود نبود بحال بغوت گران نظر شود. اگر آنها بخود امام دیگر تعیین نکرده بودند و حالشان دستخوش بی نظمی بود، در اینصورت امام اسیر به امامت خود باقی بوده و بیعتش لازم و طاعتش واجب می باشد. او در اینصورت به مثابه امامی است که در نزد اهل عدل تحت حجر گرفته شده اشد و اهل اختیار کسی دیگر را بحیث نایب او انتخاب می کنند تا در غیابش به اجرای امور بپردازد. و اگر امکانات آن وجود داشت که خودش نایب خود را تعیین کند حق از وی می باشد.²

دوم: اینکه کسی دیگر بالایش ولایت پیدا کند به قوه و زور

این از جمله طریقه دیگر انعقاد امامت است قسمیکه قبلا ذکر شد، و بنام امامت با زور و غلبه مسمی شده است، در این حالت اگر همین قاهر بالای امام اول غالب شد، و تدبیر امور را به دست گرفت، پس در این حالت امام سابق معزول است، و به منعقد میشود امامت این خلیفه جدید از روی ضرورت، تا اینکه مردم در فتنه و فوضی واقع نشوند، و فساد پربا نشود، قسمیکه نماز خواند ابن عمر رضی الله عنه با اهل مدینه در روز حرة و گفت: ما با کسی هستیم که غالب شود.³ و گفت: « من در فتنه جنگ نمی کنم، و نماز میخوانم عقب کسی که غالب شود»¹

¹ - الأحكام السلطانية، ماوردی، ص 20، و الأحكام السلطانية، أبو یعلی، ص 23

² - الأحكام السلطانية، ماوردی، ص 20 الأحكام السلطانية، أبو یعلی، ص 23

³ - الطبقات الکبری، ابن سعد، ج 4، ص 110

6- نقص کفایت:

و این بخاطر نقص در عقل و جسد است که تأثیر بالای رای و عمل دارد: و این ها بعضی شان است که مانع عقد امامت از ابتداء و مانع دوام آن میشود، و بعضی شان که مانع عقد میشوند فقط از ابتداء، -قسمیکه قبلا در شروط عقد امامت گذشت- و در اینجا در مورد آن بحث میکنیم که مانع امامت و مانع دوام آن میشود، زیرا فقط این موجب عزل است،

أ- زوال عقل:

زوال عقل به جنون و مانند آن، و در این اختلاف نیست، در صورتی که دائمی باشد و متوقف نشود زیرا جنون عادتاً ادامه پیدا می کند، «پس اگر امام دیگر نصب نکند این باعث اختلال امور میشود، و مجنون کسی است که واجب است که کسی امور وی را به عهده بگیرد پس چطور امکان دارد که ولی تمام مسلمانان شود»² و دیگر اینکه هدف را منع میکند که این هدف إقامة حدود و گرفتن حقوق و حمایت مسلمانان است»³

اگر دیوانگی دوامدار بود و به عقل آمدن او ممکن نباشد، این نوع جنون مانع انعقاد و هم مانع امامت است. و اگر چنان بود که گاهی مجنون و گاهی بحال و به فکر بود، دیده میشود که کدام حالت او دوام بیشتر دارد؟ اگر بی فکری دوام بیشتر داشت این هم مانند سابق مانع انعقاد و مانع دوام امامت می گردد. و اگر چنان بود که وقت بحال بودن و به هوش بودنش بیشتر بود در اینصورت هم امامت او منعقد نمی گردد، اما در اینکه اگر در اثنای امامت این مرض برایش پیدا شد، آیا مانع دوام شده می تواند یا نه؟ گروهی نظر می دهد که مانع امامت یعنی سبب عزل می گردد. این نظر قویتر و به مصلحت امت نزدیکتر است.

و گروهی را عقیده بر آنست که مانع دوام نمی گردد. آنها می گویند چنانچه در انعقاد امامت سلامت کامل در عقل شرط بود، حال در عزل باید نیز نقص کامل در عقل در نظر گرفته شود تا باعث عزل گردد.⁴

ب- از بین رفتن بعضی حواس مؤثر در رای و عمل:

1- نابینایی: این مانع عقد و مانع دوام آن میشود، بخاطر اینکه نابینایی مانع قضاء و

مانع شهادت است، -به نزد جمهور- پس به طریقه اولی مانع امامت است.¹ اما شب

کوری و ضعف در چشم مانع دوام امامت نمی شود.²

¹ - الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج 4، ص 149

² - مآثر الإنفاة، ج 1، ص 67

³ - الأحكام السلطانية، ماوردی، ص 18، و أبی یعلی، ص 21

⁴ - الأحكام السلطانية، ماوردی، ص 18، و أبی یعلی، ص 21

2- کر و گنگ بودن:

در این مورد علماء به مذهب هستند:

الاول: عزل میشود مانند اینکه کور عزل میشود بخاطر تأثیر آنها در تدبیر و عمل، و این قول راجح است.

الثانی: عزل نمی شود بخاطر استفاده از اشاره بخاطر شنیدن، و از امامت خارج نمی شود مگر به نقص کامل.

الثالث: اگر نوشته میتوانست عزل نمی شود، اگر نوشته نمی توانست عزل میشود، زیرا کتابت واضح است و اشاره واضح نیست.³

ت- از بین رفتن بعضی اعضاء

مانند از بین رفتن دو دست و یا دو پا، که از امام از بین برود پس عزل میشود بخاطر عجز وی از قیام به حقوق مردمف اما آنچه که بالای بعضی عمل تأثیر میکند و بالای بعضی اعمال تأثیر نمی کند در مورد آن اختلاف است بعضی ها میگویند که باعث عزل امام نمی گردد که همین راجح است و بعضی ها میگویند که امام عزل می گردد.⁴

عزل رئیس دولت نظر به قانون اساسی:

در نظام های دموکراسی و قانون اساسی افغانستان رئیس جمهور در صورت مصاب شده به مرض صعب العلاجی که توانایی اداره کشور را نداشته باشد و یا متهم شدن به ارتکاب جرمی مثل جرایم ضد بشری، خیانت ملی و یا جنایت که توسط محکمه با صلاحیت بررسی گردد و یا هم در صورت استعفا از منصب خویش عزل میگردد.

در قانون اساسی افغانستان فقط از اتهام علیه رئیس دولت و محاکمه وی بحث کرده و چنین حکم می کند: « رئیس دولت در برابر ملت و ولسی جرگه مطابق به احکام این ماده مسئول می باشد.

اتهام علیه رئیس جمهور به ارتکاب جرایم ضد بشری، خیانت ملی یا جنایت، از طرف یک ثلث کل اعضای ولسی جرگه تقاضا شده می تواند. در صورتیکه این تقاضا از طرف دو ثلث کل آرای ولسی جرگه تائید گردد، ولسی جرگه در خلال مدت یک ماه لویه جرگه را دایر می نماید.

¹- الأحكام السلطانية، ماوردی، ص 18، و أبی یعلی، ص 21

²- امامة العظمی، ص 484

³- الأحكام السلطانية، ماوردی، ص 18

⁴- ببین: الأحكام السلطانية، ماوردی، ص 18

هرگاه لویه جرگه اتهام منسوب را به اکثریت دو ثلث آرای کل اعضا تصویب نماید رئیس جمهور از وظیفه منفصل و موضوع به محکمه خاص محول می‌گردد.¹

ماده 67 قانون اساسی چنین تصریح نموده است: «در صورت استعفا، عزل یا وفات رئیس جمهور و یا مرض صعب العلاج که مانع اجراء وظیفه شود، معاون اول رئیس جمهور صلاحیتها و وظایف رئیس جمهور را به عهده می‌گیرد.»²

مبحث دوم: قوای تنفیذیه (وزارت) از نگاه شرع و قانون اساسی

این مبحث دارای پنج مطلب است، مطلب اول در مورد تعریف وزارت و انواع و اقسام وزارت پرداخته و مطلب دوم در مورد حکم و مشروعیت وزارت در شریعت اسلامی بحث میکند و در مطلب دیگر شروط وزارت و وزیر بحث شده البته از نگاه شرع و قانون اساسی افغانستان، و مطلب چهارم صلاحیت های وزیر را از نگاه شریعت و قانون اساسی افغانستان بحث نموده است و مطلب اخیر حدود کار این قوه را بحث نموده و واضح میسازد که شریعت تا چی اندازه در ساحه کار خود آزاد هستند.

مطلب اول: تعریف وزارت و انواع آن

لسان عرب پیرامون کلمه وزارت سه قول را ذکر کرده است:

اول اینکه این کلمه از "وزر" گرفته شده به معنا و مفهوم پناهگاه و یا به معنای کوهی است که در هنگام خوف و ترس انسان به آن پناه می برد. بناء وزیر برای رهبر حکومت حیثیت پناهگاه را دارد که در امور مملکت به سوی او رجوع می گردد.

دوم کلمه وزیر از "وزر" گرفته شده به معنا و مفهوم بار می آید، زیرا وزیر یک قسمت بار رهبر حکومت را بر روی شانه های خود حمل می نماید.

¹- قانون اساسی افغانستان، ماده: 69

²- قانون اساسی افغانستان، ماده: 67

و قول دیگر اینکه این کلمه از "ازر" گرفته شده و به معنا و مفهوم تقویت و اعانت است؛ زیرا وزیر هم ممد و معاون رهبر مملکت بشمار می رود. در زبان عربی بعضا همزه به واو تبدیل می شود و تعریف مذکور به این شکل در می آید: « حباء الملك الذی یحمل ثقله و یعینه برایه» وزیر همراهی و رفیق خاص حاکم و یا خلیفه می باشد که بار او را به شانه های خود حمل نموده می کشد و بر اساس نظریات خویش با او تعاون و کمک می نماید.¹

امام ماوردی میگوید: در اشتقاق کلمه وزارت سه وجه وجود دارد:

اول: اینکه از وزر گرفته شده است به معنی ثقل و وزن و در اینجا مناسب آن این است که موصوف از دوش امام و رئیس دولت بار امور رعیت را بدوش خود می گیرد.

دوم: اینکه وزیر از وَزَرَ ماخوذ است به معنی جایگاه پناه و در همین معنی این فرموده الله تعالی است: "كَلَّا لَا وَزَرَ"² هرگز چنین نیست راه فرار و پناهگاهی وجود ندارد.

برای آن ها جایی برای پناه نیست، وزیر به این نام بخاطری مسمی شد که امام رئیس دولت به رأی و نظر و کمک وی رجوع می کند.

سوم: وزیر از ازر ماخوذ است به معنی شان و قوت، و به وزیر بخاطری وزر می گویند که امام و رئیس دولت از وزیر خویش قوت حاصل می نماید، یعنی در موجودیت وزیر امام و رئیس دولت قوی می شوند.³

در هر سه معانی ذکر شده از هر معنی ای که لفظ وزیر مشتق شود، در یکی از این معانی هم چنین نیست که استقلال او را در انجام امور ثابت نماید.⁴

پس وزارت کمک با رئیس دولت برای انجام امور رعیت و یا کمک هر وزیر با وزیران دیگر در انجام امور رعیت است. وزیر همان است که وی را رئیس دولت بخاطری تعیین نماید که در اداره امور دولت به رأی و قوت با رئیس دولت کمک نماید. زیرا که رئیس دولت به تنهایی فرایض منصبی و مسئولیت های خویش را نمی تواند انجام بدهد. لهذا موصوف به این ضرورت دارد که از دیگران کمک بخواهد.⁵

¹ - لسان العرب، ابن منظور افریقایی، ج 7، ص 145-146

² - قیامت: 11

³ - الأحكام السلطانية، ماوردی، ص 24، و الأحكام السلطانية، أبو یعلی، ص 29، و فی الأداب السلطانية، الفخری، ص 153

⁴ - السیاسة الاداره فی الإسلام، عبدالباقی حقانی، مترجم: مولانا محمد مهدی حقانی، ج 1، ص 604

⁵ - النظام السیاسی فی الإسلام، الدكتور محمد عبدالقادر أبو الفارس، ص 318

و این وزارت دو نوع است: وزارت تفویض و وزارت تنفیذ

وزارت تفویض:

وزارت تفویض اینست که امام یا خلیفه و غیره از حکام سرزمینها در دول اسلامی شخصی را به حیث وزیر خویش تعیین نماید که صلاحیت تدبیر امور را به وی بدهد تا که به رای و اجتهاد خویش امور را تدبیر نموده، و آن تدابیر را نافذ هم نموده می تواند.¹

وزارت تنفیذ:

این وزارت نسبت به وزارت تفویض مرتبه آن پایین تر است، پس این وزارت تقلید می کند و غالباً در خطوات دولت مشارکت ندارد، بلکه وظیفه وی تنفیذ آنچه است که خلیفه امر می کند، و نقل میکند اخبار والیان و رعیت را، قسمیکه راهنمودها و اوامرش را به والیان و امراء و قضات و سائر مردم نقل میکند.²

مطلب دوم: مشروعیت وزارت

وزارت نظر به قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم مشروع شده است:

مشروعیت آن در قرآن قسمی که الله تعالی میفرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا»³ یعنی: به یقین ما به موسی کتاب عطا کردیم و برادرش هارون را همراه او وزیر {دستیارش} گردانیدیم.

¹- ببین: الأحكام السلطانية و الولايات الدينية، ماوردی، ص 22، و الأحكام السلطانية، أبو يعلى، ص 29

²- ببین: الأحكام السلطانية، أبو يعلى الفراء، ص 31

³- الفرقان: 35

همچنان الله تعالى میفرماید: «وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي»¹ یعنی: و برای من دستگیری از کسانم قرار ده- هارون برادرم را- پشتم را به او استوار کن- و او را شریک کارم گردان.

پس هرگاه در نبوت گرفتن وزیر جانشین شد، پس در امور امارت وزیر به طریق اولی جانشین می باشد. زیرا که امام و رئیس دولت تنها در صورتی می تواند که در تدبیر همه امور رعیت موفق شود که به نیابت خود حاکمانی را مقرر نماید. نیابت وزیری که در تدبیر امور رعیت با رئیس دولت شریک باشد، بسیار صحیح است نسبت به اینکه رئیس دولت به تنهایی در انجام این امور اقدام نماید. با تعیین وزیر، رئیس دولت از خطا و نقصان محفوظ می شود.²

و احادیث از رسول الله صلی الله علیه وسلم هم وجود دارد که دلالت به مشروعیت وزارت میکند:

1- « عن عائشة رضی الله عنها قالت: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم إذا أَرَادَ اللهُ بِالْأَمِيرِ خَيْرًا جَعَلَ لَهُ وَزِيرًا صَدَقَ إِنْ نَسِيَ ذِكْرَهُ، وَ إِنْ ذَكَرَ أَعَانَهُ، وَ إِذَا أَرَادَ اللهُ بِهِ غَيْرَ نَبِكَ جَعَلَ لَهُ وَزِيرًا سَوْءًا، إِنْ نَسِيَ لَمْ يَذْكُرْهُ، وَ إِنْ ذَكَرَ لَمْ يَعْنَهُ»³ یعنی: آنگاه که الله تعالی در حق یک امیر اراده خیر نماید، برای او چنان وزیر صادق و معاون پیدا می کند که اگر از این امیر کدام موضوعی فراموش شود، پس این وزیر به یادش می دهد. و همچنان که آن موضوع را به یادش می دهد، در انجام آن نیز کمک می کند. و آنگاه که الله تعالی در مورد یک امیر اراده شر می کند، پس الله تعالی برای وی چنان وزیر و معاون بد پیدا می کند که اگر از امیر موضوعی فراموش شود، پس وزیرش به یاد او نمی دهد و اگر به یادش بدهد، معاونتی همایش نمی کند.

2- عن القاسم بن محمد قال: سمعت عمی نقول: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: « من ولی منکم عملاً فأَرَادَ اللهُ بِهِ خَيْرًا جَعَلَ لَهُ وَزِيرًا صَالِحًا إِنْ نَسِيَ ذِكْرَهُ وَ إِنْ ذَكَرَ أَعَانَهُ»⁴ یعنی: کسی از شما که مسئول کاری مقرر شد و الله تعالی به وی اراده خیر نماید، پس برای وی وزیر نیک مقرر می نماید که در صورت نسیان و فراموشی یک کار، بیادش می دهد و هم با او کمک می کند.

¹ - طه: 29-32

² - الأحكام السلطانية والولايات الدينية، ماوردی، ص 22

³ - سنن أبي داود، ج 2، ص 118

⁴ - سنن النسائي، ج 7، ص 142

3- عن أبي سعيد الخدري قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: « ما من نبي الا له وزيراً من أهل السماء و وزيران من أهل الارض، فأما وزيران من أهل السماء فـجبريل و ميكائيل، و أما وزيران من أهل الأرض فأبوبكر و عمر»¹ یعنی: نبی نبود مگر اینکه وزیران از اهل آسمان و از اهل زمین داشت، پس وزیران از اهل آسمان جبرئیل و میکائیل بود و وزیران از اهل زمین ابوبکر و عمر بود.

در وقت صحابه کرام معنی وزیر، معاون حاکم و یا امیر در اذهان آن ها واضح بود و این لقب در نزد آن ها مأنوس و مستعمل بود.²

امام بخاری رحمة الله برای ما واقعه سقیفه بنی ساعده را بیان می کند: آنگاه که مسلمانان برای انتخاب کسی که از دین حفاظت نماید و در پرتو دین در سیاست دنیا از رسول الله صلى الله عليه وسلم نیابت نماید، شوری می نمودند، حضرت حباب بن منذر رضی الله عنه به شمول بعضی از انصار از حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه، حضرت عمر رضی الله عنه و حضرت ابو عبیده بن جراح رضی الله عنه مطالبه نمودند که یک امیر از مهاجرین و یک امیر از انصار مقرر گرداند. حضرت ابوبکر صدیق این خواسته آنها را نپذیرفت و گفت: « بل نحن الأمراء و أنتم الوزراء» یعنی: ما امیران و شما وزیران ما هستید.³

مطلب سوم: شروط وزارت

برای منصب وزیر تفویض عین همان شروطی که در رئیس دولت لازم است شرط گردیده است به استثناء نسب قریشی.⁴

وزیر تفویض باید از نگاه اخلاقی پاک و به اخلاق عالی اسلامی مزین شده باشد و از نگاه تدبیر کار و کار سنجی کار آموزده و با تجربه و آموزش و پرورش او را مهذب نموده باشد امین اسرار و راز های حکومت، و برای حل مسایل کمر بسته و آماده، و در برخورد با معضلات صبور بوده و از حوصله بزرگ و علم و ذهانت بر خوردار باشد مانند یک حاکم باید در میان مردم از هیبت و تاثیر خوب بر خوردار باشد، در کار ها باید مانند آقایان سنجیده حرکت داشته باشد و تواضعش به شأن علماء⁵ باشد و دارای دانش فقهی هم باید باشد، و کم از کم مانند یک فقهی باید آگاهی داشته باشد نیک پسند و صابر باشد منفعت و سود کم را نسبت به توان و ضرر

¹ - سنن ترمذی، ج 5، ص 616، رقم الحدیث: 3680

² - النظام السياسي في الإسلام، الدكتور محمد عبدالقادر أبو الفارس، ص 320

³ - صحيح البخاری، ج 5، ص 8

⁴ - الأحكام السلطانية، ماوردی، ص 22

⁵ - الأحكام السلطانية، ماوردی، ص 22

بزرگ ترجیح داده بتواند همچنان وزیر تفویض باید شخصی باشد که با بیان و آواز خوشش دل های مردم را بدست آرد.

وزیر به پنج چیز ضرورت دارد تا که علم و صلاحیت وی خوب و خوی و اخلاق وی زبینه گردد.

اول: زیرکی و بیداری فکری که توسط آن وی به هر آن کاری غور نماید که به موصوف راجع می گردد. و راه و روش اقدام و پس از آن ترک و بیرون رفت از هر کاری را بداند. این اصل مراد وزیر است.

دوم: علم، که توسط آن راز های پوشیده هر نکته به وی معلوم گردد.

سوم: اعتدال در خوف و جرئت، به خاطری که موصوف بیجا احساس خوف نکند و نه بی مورد از جرئت کار بگیرد. و خود را به تهلکه اندازد.

چهارم: صداقت و راستی، که موصوف بتواند به طریقه درست از امام و پادشاه نمایندگی نماید و فریب ندهد.

پنجم: تقوی و خوف از الله تعالی تا که موصوف با کسی عمل نادرست و ناجایز نکند.¹

حکایت است که مامون الرشید در مورد صفات وزیر منتخب خود گفته است:

من برای انجام امور خلافت خویش چنان شخصی را به صفت وزیر بر گزیده ام که همه خوی و عادات خوب در او جمع می باشد. او در بین مردم صاحب عفت و در کار خود صاحب استقامت است، آداب نیک او را تهذیب و تجارب زیاد او را قوت و استطاعت بخشیده است. اگر اسرار به او سپرده شود، آن را پوشیده می دارد و اگر امور مهم برایش سپرده شود، آنرا به خوبی به سر می رساند. بنا بر حلم خاموش می باشد و بنا بر علم سخن می گوید. یک اشاره برای فهم او در مورد کار کفایت می کند. چون امیران صاحب ددبیه، چون حکماء صاحب صبر و حوصله، چون علماء صاحب تواضع و چون فقها صاحب علم و دانش است. اگر به او احسان شود، شکر ادا می کند، و اگر با او بدی شود، صبر می نماید. چنان معامله ای نمی کند که فردا محروم باشد و قلوب مردم با با لهجه نرم و توسط بهترین بیان خویش جلب می کند.²

¹ - ببین: آداب الملوك بلعدل، ص 316-322

² - نظام الحكم في الإسلام، محمد فاروق النبهان، ص 497، و الأحكام السلطانية، ماوردی، ص 22

خلاصه این شروط قرار ذیل است:

- 1- اسلام
- 2- عقل
- 3- بلوغ
- 4- آزادی
- 5- ذکورت
- 6- علم
- 7- عدالت
- 8- سلامت حواس از عیب که مانع ادراک شود
- 9- سلامت اعضاء از عیب که مانع حرکت و پیشرفت شود و یا تأثیر بگذارد بالای آن تأثیر قوی
- 10- اینکه از جمله اهل کفایت باشد.¹

اما برای وزیر تنفیذ همان طوری که برای وزیر تنفیذ بطور مستقل و آزاد حاکم و یا خلیفه گفته نمی شود بناء روی همین دلیل شرایطی که برای یک صدر اعظم حایز اهمیت و یاد آوری شده کمی شرایط سهل تر است نسبت به شرایطی که برای خلیفه یاد آوری گردیده است. و با وجود این موجودیت برخی صفات برای شخص وزیر یک امر ضروری و از شروط اساسی و اصلی بشمار می رود و در عدم این شروط اساسی و اصلی نمی تواند که بدین منصب دست پیدا نماید. و آن صفات این ها می باشد، امانت دار و صادق و امین باشد، تا مورد اعتماد مردم قرار گیرد. انسان بالهوس و حریص نباید باشد تا در بدل و عوض رشوت احکام را رد و بدل نتواند از حافظه و ذهن قوی باید برخوردار باشد ذهن و مردم شناس باشد. و در عدم این صورت نمی تواند که به حیث توفیض وزیر و یا تنفیذ وزیر مقرر گردد. زیرا سر و کار این منصب با نظم و نسق ریاست است و روی همین دلیل زنان نمی توانند برای این پست انتخاب شوند.²

شرایط وزیر در قانون اساسی افغانستان:

و قانون اساسی افغانستان هم بعضی از شروط را برای وزیر شمرده است: « شخصی که به حیث وزیر تعیین می شود واجد شرایط ذیل می باشد:

¹ - النظام السياسي في الإسلام، الدكتور محمد عبدالقادر أبو الفارس، ص 324-325
² - سیاست اسلامی، مولانا گوهر رحمن، مترجم: استاد عبدالعظیم نیازی، ص 330

- 1- تنها حامل تابعیت افغانستان باشد.
- هر گاه کاندید وزرات تابعیت کشور دیگری را نیز داشته باشد، ولسی جرگه صلاحیت تائید و یا رد آنرا دارد.
- 2- دارای تحصیلات عالی، تجربه کاری و شهرت نیک باشد.
- 3- سن وی از سی و پنج سال کمتر نباشد.
- 4- از طرف محکمه به ارتکاب جرایم ضد بشری، جنایت و یا حرمان از حقوق مدنی محکوم نشده باشد.¹

مطلب چهارم: وظایف و صلاحیت های وزیر

بعضی از وظایف وزیر قرار ذیل است:

- 1- **تنفیذ:**
 - 1- وظیفه وزیر در رابطه به تنفیذ شامل چهار قسم می شود:
 - 1- تطبیق و نفاذ احکام صادر شده از جانب خلیفه و پادشاه در رابطه به کدام موضوع مورد نظر.
 - 2- در رابطه به تدبیر امور کشور نفاذ آنچه که رأی وزیر تفویض متقاضی آن است.
 - 3- نفاذ اجرائی که از طرف همان حاکمانی صادر شده باشد که موصوف انجام امور مربوط را به رأی و اجتهاد آن ها محول کرده باشد. اگر این حاکمان امور مربوطه را به فکر و نظر خویش انجام داده باشند، پس وزیر عملکرد و اجرائات آن ها را منظور می نماید و تا آن زمانی در رابطه به این امور بر این حاکمان گرفت نمی کند که از آن ها در انجام کار های ایشان خطایی واقع نشده باشد. مسئولیت انجام به این امور به حاکمان تحمیل می شود نه بر وزیر، اگر چه که آن ها اجرای امور خود را به تنفیذ موقوف نموده باشند.
 - 4- انجام امور مردم به طریقه ای که آن ها با آن مانوس باشند، اعم از اینکه مسئله عبادات آن ها باشد و یا معاملات دنیوی شان که در رابطه به آن قبلا اختلاف داشتند و اکنون بر آن اتفاق نموده اند.
- 2- **مدافعت:**

¹- قانون اساسی افغانستان، ماده: 72

وظیفه دوم وزیر مدافعت است که بر چهار قسم می باشد:

1- مدافعت و حفاظت خلیفه و پادشاه از دوستان.

2- تحفظ کشور از دشمنان.

3- تحفظ خود وزیر یعنی حفاظت خودش از همپایه های منصبی اش.

4- حافظت رعیت از نقصان و ترس.

3- اقدام:

وظیفه سوم وزیر اقدام است به هدف کامیابی، نظریه اقدام جلوگیری از نقصان، در تمام شروط سیاست شرط کامل و در وزارت نظریه نهایت کفایت کننده است. همچنان اقدام به دو قسم است: یکی اقدام برای جلب منافع و فوائد، و دوم، اقدام به خاطر دفع تکلیف و ضرر.

4- خوف و احتیاط:

وظیفه چهارم وزیر، خوف و محتاط بودن است که از چار جهت بر او لازم می آید:

1- خوف و احتیاط از الله تعالی در انجام احکام فرض.

2- خوف و احتیاط در رابطه وظیفه سپرده شده به وی از جانب پادشاه.

3- خوف از تبدیلی وقت و زمانه در رابطه به مسائل و مصائبی که عاید می گردد.

4- خوف از غلبه دشمن و تدبیر شخص چالاک و هوشیار.¹

اما صلاحیت های وزیر تفویض مانند خلیفه است بعضی علماء فقط سه مورد را استثناء کرده اند و باقی همه صلاحیتها را برای وزارت تفویض ثابت ساخته اند، که آن عبارت است از:

1- وزیر تفویض ولیعهد را نامزد کرده نمی تواند و این حق تنها برای خلیفه ثابت است.

2- وزیر تفویض از طرف خلیفه استعفای او را پیش کرده نمی تواند و این کار فقط بخود خلیفه مربوط است.

3- امام کسی را که وزیر تعیین و مقرر کرده است، عزل نموده می تواند وزیر تفویض کسی را که خلیفه مقرر کرده است عزل نموده نمی تواند.²

اما صلاحیت های وزیر تفویض و وزیر تنفیذ فرق می کند: وزیر تفویض از اختیارات کامل بر خوردار است و وزیر تنفیذ دارای اختیارات کامل نمی باشد، وزیر تفویض صلاحیت دارد که والیان و رؤسایان را مقرر و هم چنان صلاحیت دارد که آنان را عزل نماید و وزیر تنفیذ از چنین

¹ -ببین: قوانین الوزارة، ماوردی، ص 64- 98

² -ببین: احکام السلطانية، فراء، ص 30، و الأحکام السلطانية، ماوردی، ص 24

صلاحیت بر خوردار نیست. یعنی نه صلاحیت مقرری والیان و رئیس‌ان را دارد، و نه بر طرفی آن‌ها را، وزیر تفویض صلاحیت فرمان و دستور دادن به فوج را دارا است و وزیر تنفیذ چنین صلاحیت را دارا نمی‌باشد. وزیر تفویض صلاحیت هر نوع اختیارات را در امور مالی دارد، و اما وزیر تنفیذ صلاحیت هر نوع اختیارات در در امور مالی ندارد. وزیران تفویض همزمان دو نفر مقرر شده نمی‌تواند. اما وزیران تنفیذ در یک وقت و هم‌زمان می‌تواند شمار زیاد از آن‌ها مقرر گردند.¹

قانون اساسی افغانستان هم بعضی از وظایف را برای وزراء تصریح نموده است:

- 1-- تعمیل احکام این قانون اساسی و سایر قوانین و فیصله‌های قطعی محاکم.
- 2- حفظ استقلال، دفاع از تمامیت ارضی و صیانت منافع و حیثیت افغانستان در جامعه بین‌المللی.
- 3- تأمین نظم و امن عامه و از بین بردن هر نوع فساد اداری.
- 4- ترتیب بودجه، تنظیم وضع مالی دولت و حفاظت دارای عامه.
- 5- طرح و تطبیق پروگرام‌های انکشافی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و تکنالوژیکی.
- 6- ارائه گزارش به شورای ملی در ختم سال مالی در باره امور انجام شده و پروگرام‌های عمده سال مالی جدید.
- 7- انجام سایر وظایفی که به موجب این قانون اساسی و قوانین دیگر از وظایف حکومت دانسته شده است.²

مطلب پنجم: حدود کار قوه تنفیذیه (مجریه)

پیداست که مهمترین وظیفه قوه اجرائیه در دولت اسلامی همان اجرای احکام الهی و فراهم ساختن مقتضایات مناسبی در شهرها و اجتماعات برای اجرای این احکام است، هیئت اجرائیه دولت اسلامی همانست که در قرآن بنام «اولی الامر» والیان امور و در حدیث بنام «الأمراء» فرماندهان خوانده شده است و در قرآن مجید دستورهای مکرر و اکیدی در باره اطاعت آنها وارد شده است.

لیکن این دستورها یگانه شرطی که دارد اینست که این والیات باید تابع احکام خدا و رسول بوده از آنهایی نباشند که شانیه از زیر بار قیود احکام الهی خالی نموده به راه معصیت و بدعت در

¹- الأحكام السلطانية، ماوردی، ص 27، الأحكام السلطانية، قاضی أبو یعلی، ص 32
²- قانون اساسی افغانستان، ماده: 75

دین منحرف شده اند. فرموده خداوند در این باره است که: «وَلَا تُطِيعُوا مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا»¹ یعنی: اطاعت مکن کسی را که ما دلش را از یاد خود غافل کرده ایم و از هوس خود پیروی نموده و کارش به افراط است. و نیز فرموده: «وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ»² ترجمه: اطاعت نکنید فرمان اسراف کنندگان را که در زمین فساد مینمایند و اصلاح نمی کنند.

پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیز با بیانی روشن در روایات مکرری این شرط را تذکر داده است که اکنون مختصری از آن روایات را براینان ذکر میکنم: «إن امر علیکم عبد مجدع یقودکم بکتاب الله تعالی فاسمعوا له و اطیعوا»³ یعنی اگر برده بینی بریده امیر شما شد و شما را با کتاب الله رهنمایی کرد پس از او بشنوید و اطاعت کنید. و فرمود: «السمع والطاعة علی المرء المسلم فیما احب و کره مالم یؤمر بمعصیة فاذا امر بمعصیة فلا سمع و لا طاعة»⁴ یعنی: مسلمان در هر چیز چه مطابق دلخواهش باشد یا نباشد باید اطاعت کند مادامیکه امر به معصیت نشود اگر امر به معصیت شد پس شنیدن و اطاعت کردن جواز ندارد.

و فرمود: «لا طاعة فی معصیة انما الطاعة المعروف»⁵ یعنی: اطاعت در معصیت الله جایز نیست بلکه اطاعت در کار های خوب و پسندیده است.

پس اینها و غیر آنها کمترین شک و تردیدی که در باره حدودی که اسلام برای حکومت قرار داده باقی نمیگذارند.⁶

مبحث سوم: شوری از نگاه شرع و قوه مقننه از لحاظ قانون اساسی افغانستان

این مبحث دارای پنج مطلب است، مطلب اول از تعریف لغوی و اصطلاحی شوری بحث میکند، و در مطلب دوم مشروعیت شوری در اسلام بحث صورت گرفته است و مطلب سوم روی صفات اهل شوری پرداخته از لحاظ شریعت و قانون اساسی افغانستان و مطلب چهارم این

¹ - الکهف: 28

² - الشعراء: 151-152

³ - مسلم، صحیح مسلم، کتاب الإمارة، باب: وجوب طاعة الأمراء فی غیر معصیة و تحریمها فی المعصیة، حدیث: 1838، ج 2، ص 892

⁴ - بخاری، کتاب الأحکام، باب السمع و الطاعة للإمام مالم تکن معصیة، حدیث: 2955 و مسلم، کتاب الإمارة، باب: وجوب طاعة الأمراء فی غیر معصیة، و تحریمها فی المعصیة، حدیث: 1839

⁵ - صحیح البخاری، المغازیف حدیث: 4340، صحیح المسلم، کتاب الإمارة، حدیث: 1840

⁶ - تدوین الدستور الإسلامی، أبوالأعلی المودودی، ص 29-30

موضوع را بحث نموده که آیا به قوای تشریحی ضرورت است یا خیر، و مطلب اخیر حدود صلاحیت های این قوه را می‌شمارد.

مطلب اول: تعریف شوری

شوری در لغت: از شور گرفته شده به معانی زیاد، مثلاً: کشیدن عسل از قالب موم و تصفیه آن، دیدن سر و پا و چهار اطراف حیوان به منظور خریدن، پیش کردن نفس در میدان قتال، دواندن مرکب (اسپ یا قاطر و غیره) بخاطر دانست قوتش، و به معنای طلب رأی و جستجو از رأی که به صواب و حق نزدیک تر و یا عین صواب باشد.¹

شوری را در اصطلاح چندین تعریف کرده اند:

اظهار رأی آنها در مسایلی که وحی نازل نشده باشد که توسط شورای افراد امت در امور دنیوی معلومات مفید و سودمند حاصل کنند و بخاطر بهتر شدن معلومات خود از عقل و اجتهاد استفاده می نمایند.²

شوری به معنی پهلو به پهلو کردن آراء مختلف و نظریات ارائه شده در قضیه از قضایا، و اختصار از صاحبان عقل و فهم تا اینکه به صواب متصل شود یا صواب ترین و بهترین آن گرفته شود، بخاطر عمل کردن به آن، تا بهترین نتایج متحقق شود.³

و یا تبادل آراء و نظریات غرض تشخیص رأی مفید و سازنده در موردی از موارد، و مشورت و رایزنی با دانشمندان دینی، و متخصصان امور در مسایلی که دلیل صریح وجود ندارد.⁴

در اسلام شوری در شمار همان مبادی مهمی محسوب میشود، که نظام اسلامی بر آن استوار است. تصرف در امور دولت باید که در نتیجه یک کوشش کامل صورت گیرد. همینگونه صدور حکم و فیصله باید بعد از مناقشه کامل و تبادل افکار صورت بگیرد که در نتیجه آن در امور دولت تصرف سالم شود، و از این اهمیت شوری واضح می گردد.

حکومت اسلامی از حکومت های دیگر فرق دارد به خاطر که حکومت اسلامی به شوری اعتماد دارد و توسط شوری، اداره شهر ها کنترل می شود و مشکلات حکومت حل و فصل می گردد. که بنابر این صفت حکومت اسلامی از نظام دیکتاتوری و آن نظام هایی بدور است

¹- ببین: لسان العرب، ج 6، ص 103-106، و مختار الصحاح، ص 350، و المصباح المنیر، ج 1، ص 387 (ابو فارس)

²- بحر المحيط ج 3، ص 141

³- النظام السیاسی فی الإسلام، الدكتور محمد عبدالقادر أبو الفارس، ص 79

⁴- نظام سیاسی اسلام، پوهنمل دكتور عبدالقدس راجی، ص 65

که به رأی و نظر یک شخص اعتماد می کند. اسلام اولین نظامی است که به شکل یک حکومت با مبدأ شوری در زمانی پا به عرصه وجود گذاشت که مردم در آن وقت تابع حکومت های دیکتاتوری و نظام های شاهی مطلق العنان بودند. در قرآن کریم یک سوره مستقل بخاطر تعظیم این مبدأ و توضیح اهمیت اجتماعی آن، بنام شوری نامیده شده است.

در نظام حکومتی اسلام، شوری از قواعد اساسی آن است و در اسلام حیثیت یک جز احکام خلافت و دولت را دارد. هدف از شوری در اسلام منع مردم از استبداد فکری می باشد، و منع حاکم از استبداد رأی او در همان فیصله هایی می باشد که با تمام افراد امت تعلق دارد. شوری اعلام نظریات امت و یا نمایندگان شان در مورد همان امور عمومی است که با عامه افراد امت تعلق دارد.¹

قانون اساسی افغانستان این اهل شوری را بنام شورای ملی مسمی کرده و او را عالی ترین ارگان تقنینی تعریف می کند: « شورای ملی دولت جمهوری اسلامی افغانستان به حیث عالی ترین ارگان تقنینی مظهر اراده مردم آن است و از قاطبه ملت نمایندگی می کند.»²

مطلب دوم: مشروعیت شوری در اسلام

شوری نظر به آیات قرآن و احادیث قولی و فعلی رسول الله صلی الله علیه وسلم واجب است:

شوری در قرآن کریم:

الله تعالی به پیامبر صلی الله علیه وسلم حکم کرده میفرماید: « و شاورهم فی الأمر»³ ترجمه: در کار ها با آنان مشوره کن. یعنی تو در آن عمل عام با صحابه کرام مشوره کن آن که حالت جنگ و صلح، سیاست امت، خوف، امن و غیر از این مصالح دنیوی مردم باشد.⁴

ظاهر امر بخاطر وجوب است: و شاورهم تقاضای وجوب را می کند.⁵

این فرموده الله تعالی که (و شاورهم فی الأمر) به این امر دلالت دارد که در امور غیر منصوصی اجتهاد روا است و با امکان وحی هم در امور ظنی عمل جائز می باشد، به این خاطر که الله تعالی رسول خویش صلی الله علیه وسلم را آن حکم نموده است.¹

¹ - قضايا الفقه والفكر المعاصر، ج 1، ص 472

² - قانون اساسی افغانستان، ماده: 81

³ - آل عمران، 159

⁴ - مقاصد القرآن من تشریح الأحكام، عبدالکریم حامدی، ص 596

⁵ - التفسیر الکبیر، فخر الرازی، ج 9، ص 67

تفسیر فی ظلال القرآن در خصوص این آیه مینویسد: این اصل را در نظام حکومت بنیان میگذارد، حتی در آن زمان که حکومت به دست محمد فرستاده خدا صلی الله علیه وسلم هم باشد چنین اصلی باید رعایت شود. این نص قاطعی است که برای امت اسلامی محل شک و تردیدی باقی نمیگذارد در اینکه اصل شوری یکی از اصول و ارکان سیستم اسلامی است، و نظام اسلامی نباید بر پایه دیگری جز آن استوار گردد... اما شکل شوری و وسیله ای که شوری بدان تحقق می پذیرد، امری است که جای بحث و گفتگو در آن باقی است و برای مقتضیات اوضاع ملت اسلامی و شرائط زندگی این امت، تغییر پذیر است و مسلمانان میتوانند در باره چگونگی آن نظر بدهند. هر شکل و فورم و وسیله و راهی که اصل شوری - نه نمای ظاهر آن - بدان انجام پذیر، مقبول و پذیرفته اسلام است.²

آیه دیگر در خصوصیات و صفات مسلمانان ذکر شده است.³ الله تعالی میفرماید: «وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»⁴ ترجمه: کسانی که ندای پروردگار شان را پاسخ داده و نماز برپا کرده اند و کارشان در میان شان مشورت است و از آنچه روزیشان دادیم انفاق می کنند.

تفسیر تفهیم القرآن در مورد این آیه مینویسد: در اینجا این چیز از بهترین صفات مؤمنان شمرده شده است و در سوره آل عمران (آیه: 159) مورد امر قرار گرفته است. بنابر این مشاورت یکی از پایه های مهم زندگی اسلامی است و اداره کردن امور اجتماعی بدون مشورت نه تنها شیوه جاهلیت بلکه مخالف صریح با راهی که خدا مقرر کرده است نیز میباشد.⁵

به همین ترتیب قبول احکام شرعی الله تعالی و عملاً ادای نماز و دادن زکات برای مومنان از همان خصوصیات است که با این صفت آن ها از کفار جدا می شوند. پس بنابر اتصال لفظی شوری هم همینگونه می شود. و یا این صفات ذکر شده برای مومنان چنان روش اساسی ای اند که با آن تشخیص ایمانی ایشان متحقق می شود. و هرگاه که شوری در امور ذات البینی غیر منصوص و اهتمامی مسلمانان بنابر این فرموده الله تعالی (و أمرهم شوری بینهم) واجب شد، پس در امور مسلمانان سوای امر ولایات عام و خلافت، امر مهم و مهتم بالشأن دیگری نمی باشد.⁶

¹ - تفسیر القرطبی، امام قرطبی، ج 4، ص 250

² - تفسیر فی ظلال القرآن، مترجم: دکتر مصطفی خرم دل، ج 1، ص 752

³ - السیاسة الاداره فی الإسلام، عبدالباقی حقانی، مترجم: مولانا محمد مهدی حقانی، ج 1، ص 409

⁴ - الشوری: 38

⁵ - تفسیر تفهیم القرآن، امام سید ابوالاعلی المودودی، ج 4، ص 672

⁶ - خصائص التشريع الإسلامی فی السیاسة و الحكم، فتحی درینی، ص 419-420

مقصد از مامور شدن رسول الله صلی الله علیه وسلم به مشوره این بود که مردم با یکدیگر شان مشوره نموده از سنت پیامبر خود پیروی نمایند.¹

عبد الله بن عباس رضی الله عنهما فرموده است: آنگاه که این آیت نازل شد (و امرهم شوری بینهم)² پس رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: یقیناً که الله تعالی و رسول او صلی الله علیه وسلم به مشوره احتیاج ندارند، لکن الله تعالی این شوری را برای امت من رحمت قرار داده، پس کسی که مشوره کرد هدایت را از دست نمی دهد و کسی که مشوره نکرد به منزل نخواهد رسید.³

این آیت به عظمت شأن شوری دلالت دارد، زیرا که درین آیت شوری با ایمان و اقامه نماز یکجا ذکر شده است، و این آیت به این هم دلالت دارد که چون ایمان و اقامه نماز، به مشوره هم مامور هستیم.⁴

به اساس تفصیل ذکر شده شوری یک فریضه اسلامی است که بر حاکمان و محکومان یکسان واجب می باشد پس به حاکم لازم است که در تمام امور سیاسی، اداری و قانونی دولت و همه آن اموری که با مصلحت فردی و عامه تعلق دارد، با مردم اهل و ذی ربط مشوره نماید، و به رعیت و محکومین لازم است که در تمام این مسائل برای حاکم همان مشوره ای را بدهند که به نظر شان حق و صواب باشد، خواه حاکم از ایشان مشوره خواسته باشد و یا نخواسته باشد.⁵

اگر به علل آن توجه شد سه مطلب بطور آشکار بر ما روشن میشود:

یکی اینکه چیزی که به منافع دو یا بیشتر از دو نفر مربوط است، در آن تصمیم گیری یک نفر طبق نظر خود و نادیده گرفتن نر افراد ذی ربط دیگر بی انصافی است. در امور مشترک هیچ کس حق ندارد نظر شخصی خود را تحمیل کند، انصاف این است که در مسئله ای از همه افرادی که پای نفع آنها در میان است نظر خواهی شود و اگر تعداد آنها خیلی زیاد باشد باید با نمایندگان مورد اعتماد آنها مشورت شود.

دوم: علت اینکه انسان در معاملات مشترک نظر خود را تحمیل می کند این است که یا بخاطر منافع شخصی خود می خواهد حق دیگران را از بین ببرد و یا اینکه خود را از دیگران بزرگتر

¹ - تفسیر کبیر، ج 3، ص 409

² - شوری: 38

³ - الدر المنثور، ج 2، ص 336

⁴ - احکام القرآن، ابوبکر جصاص، ج 3، ص 386، سوره شوری، آیه 38

⁵ - الإسلام و اوضاعنا السیاسیة، عبدالقادر عودة، ص 193

و دیگران را کوچک و حقیر می‌شمارد. از نظر اخلاقی این هر دو صفت به اندازه یکسان زشت هستند و محال است که کوچکترین اثری از آنها در مؤمن وجود داشته باشد، مؤمن نه مغرض است که به حقوق دیگران تجاوز کرده منافع نامشروع بدست بیاورد و نه متکبر و خودبین است که تنها خود را عقل کل و دانا و آگاه خیال کند.

سوم اینکه مسائلی که با حقوق و منافع دیگران ربط دارد، تصمیم‌گیری در باره آنها مسئولیت بسیار سنگینی است هر که از خدا بترسد و داند که مسئولیت این کار در پیش‌گاه خدا چقدر سخت است، هیچ‌گاه جرأت نخواهد کرد که این بار سنگین را تنها بر دوش خود بگیرد، این‌گونه جرأت تنها کسانی نشان می‌دهند که از خدا بی‌خوف و از فکر آخرت راحت‌اند، کسیکه از خدا می‌ترسد و احساس بازخواست آخرت در او وجود دارد حتماً می‌کوشد که همه کسانی را که با مسئله مشترک در ارتباط‌اند و یا نمایندگان مورد اعتماد آنها را برای تصمیم‌گیری در باره آن در مشورت شرکت دهد تا بتوان در حد‌اعلای ممکن، درست و عادلانه تصمیم گرفته شود و اگر نادانسته اشتباهی رخ دهد مسئولیت آن بر عهده یک نفر نباشد.¹

شوری در احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم:

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: « إذا كان أمراكم خياركم، و أغنياءكم، و أموركم شوري بينكم فظهر الأرض خير لكم من بطنها»² یعنی: هرگاه حاکمان شما بهترین شما و ثروتمندان شما سخاوتمندان شما بودند و کارهای شما روی مشوره انجام می‌گرفت، درین هنگام پشت زمین برای شما از شکم زمین بهتر خواهد بود (زندگی تان بعد از مرگ تان)

و همچنان رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: « ما خاب من استخار، و لا ندم من استشار»³ یعنی: کسی که استخاره نماید نا امید نخواهد شد و کسی که مشوره نمود پشیمان نمی‌شود.

استخاره در حقیق طلب یک کار بهتر پس از بحث و بررسی است، رسول الله صلی الله علیه وسلم از مسلمانان می‌خواهد که آن‌ها باید در امور همان امری را ترجیح بدهند که اصل و پسندیده باشد. همچنان رسول الله صلی الله علیه وسلم از مسلمانان می‌خواهد که آن‌ها در رابطه به موضوع از صاحب نظران، اهل رأی و ماهرین فن و اشخاص مجرب مشوره بگیرند تا که در نتیجه از عاقبت بد محفوظ شوند. طلبی که در مفهوم استخاره ذکر است، من حیث المجموع

¹ - تفسیر تفهیم القرآن، ج 4، ص 673-674

² - مشکوة المصابیح، ج 2، ص 459، باب: تغیر الناس، و الترمذی، ج 2، ص 25، باب: 78

³ - الأوسط، طبرانی، ج 5، ص 76، رقم: 6627

برای امور عام و خاص مخصوص نیست، لهذا بنابر اطلاق در امور دولت و حکومت بخاطری قبل از همه شامل می گردد که بسیار مهم است و خطر آن از خطر امور دیگر بزرگ می باشد.¹ و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم هم دلالت به وجوب مشوره می کند: قسمیکه ابو هریره می گوید: «ما رأیت أحدا أكثر مشورة لأصحابه من رسول الله صلی الله علیه وسلم»² یعنی: علاوه بر رسول الله صلی الله علیه وسلم کسی دیگر را ندیده ام که با رفقای خویش تا این حد مشوره نماید.

رسول الله صلی الله علیه وسلم به مشوره محتاج نبود، لکن با اصحاب بدین غرض مشوره می نمود که بعد از وی روش حاکمان قرار بگیرد.³

و لازم بود که مشوره نبی صلی الله علیه وسلم با رفقاییش در موارد میبود که نص در آن نباشد در موارد که نص موجود بود جواز نداشت.⁴

آنگاه که رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه منوره هجرت نمود، بعد از آن عملاً در مدینه منوره دولت اسلامی را تأسیس کرد و شورایی از مهاجرین و انصار را تشکیل داد و در اولین مجلس این شوری چهارده نفر را خاص کرد که در امور اهتمامی به نظریات و مشاورت آن ها رجوع می نمود. و از هر قومی نماینده انتخاب کرد. قطع نظر از قدرت آن ها درین چهارده نفر اعضای شوری، هفت نفر از انصار و هفت نفر از مهاجرین بودند و هر یکی آن ها از قوم خویش نمایندگی می کردند و آن ها همان اعضای از شورای مرکزی بودند که به آن ها مراجعه می شد و همین ها در عصر پیامبر صلی الله علیه وسلم اعضای مجلس شوری را تشکیل می دادند. و عمل پیامبر صلی الله علیه وسلم در ساختن مجلس شوری دلیل بر مشروعیت مجلس شوری می باشد.⁵

رای و نشر رسول الله صلی الله علیه وسلم پیرامون جنگ بدین صورت بیان شده بود که باید در داخل شهر سنگر ها ساخته شود تا در داخل شهر از شهر دفاع صورت گیرد. هم چنان رای و نظر برخی از بزرگان اصحاب رضی الله عنهم هم این بود یعنی نظر رسول الله صلی الله علیه وسلم را تایید می نمودند، اما رای و نظر اصحاب جوان این بود که باید از بین شهر بیرون شده و در جای دیگر با دشمن مقابل شوند و همان بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم به رای و

¹ - خصائص التشريع الإسلامی فی السیاسیة و الحكم، فتحی درینی، ص 421

² - ترمذی، ج 1، ص 301

³ - کتاب الأم، شافعی، ج 7، ص 158

⁴ - احکام القرآن، ج 2، ص 41

⁵ - الأصول الفکری، محمود خالدی، ص 180-181

نظر جوانان ارج گذاشته و نسبت به رای خویش رای آن ها را ترجیح داده دستور دادن تا محاذ جنگ در دامنه های کوه احد ساخته شود.¹

مطلب سوم: صفت اهل شوری

الف- صفات اهل شوری در شریعت:

1- تکلیف: لازم است که نماینده مجلس شوری مسلمان بالغ و عاقل باشد.

الف: پس جایز نیست که غیر مسلمان از اهل شوری باشد، زیرا الله تعالی میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»² یعنی: ای کسانی که ایمان آورده این خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را نیز اطاعت کنید. استدلال در این آیه از دو وجه است:

الاول: آیه خطاب است به کسانی که ایمان آوردند، پس حکم متعلق است به آنها به دیگران راجع نمی شود.

الثانی: قول الله تعالی (أول الأمر منكم) منکم یعنی از اهل دین تان.³

ب: و درست نیست که صغیر از جمله اعضای شوری باشد، برابر است که ممیز باشد و یا غیر ممیز، زیرا صغیر نمی تواند که در مال خود تصرف کند و مقرر کند مصیر خود را، پس چطور ممکن است که مصیر امت را مقرر کند و به اموال آنها تصرف کند.

صغیر امور و قضایا را درست درک و تحلیل کرده نمی تواند، صحیح را از غلط و نافع را از مضر فرق کرده نمی کند.

صغیر اساساً به احکام شرعی مکلف نیست و تا وقتی که بالغ نگردد علاوه از آنکه مکلف به انجام و اجرای احکام نیست، اگر عملی هم از او سرزند، چی به حساب دنیا چی به حساب آخرت، تحت مسئولیت شرعی قرار نمی گیرد. و کسیکه تحت مسئولیت قرار نمی گیرد در سرنوشت مسلمانان باید دخالت و اشتراک نداشته باشد.

ج: مجنون درست نیست که از جمله اعضای مجلس شوری باشد؛ چرا که عقل مدار تکلیف است و چون عقل نباشد مکلف رفع می گردد. مجلس شوری نه تنها که به اشخاص عاقل ضرورت دارد، بلکه کسانی در شوری حضور داشته باشد که در عقل نسبت به دیگران رجاحت بیشتر داشته و از تیز هوشی و تدبیر و زیرکی خاص بر خوردار باشد.⁴

¹- صحیح بخاری، ج 2، ص 1095

²- النساء: 59

³- ببین: النظام السياسي في الإسلام، الدكتور محمد عبد القادر أبو الفارس، ص 117

⁴- النظام السياسي في الإسلام، الدكتور محمد عبد القادر أبو الفارس، ص 119

2- حریت:

جواز ندارد که غلام، مکاتب و مدبر از اعضای شوری باشد، زیرا عبد مشغول است در امور مالکش، پس بالای نفس خود ولایت ندارد پس به طریقه اولی بالای دیگران ولایت پیدا کرده نمی تواند، او نمی تواند که تصرف کند در نفس و مال خود پس چطور ممکن است که بالای مال و نفس دیگران تصرف کند؟ و همچنان به مکاتب جواز ندارد که از اهل شوری باشد زیرا به حقوق مالک خود مشغول می باشد، پس اگر نتواند که حقوق مالک خود را اداء کند به بردگی بر میگردد، و مدبر هم درست نیست که اهل شوری باشد، زیرا مدبر کسی است که آزادی وی متقف است به مرگ مالکش، و باقی است به بردگی تا زمانی که مالکش زنده است، و با وی معامله برده انجام میشود تا زمانی که مالکش حیات است.¹

3- ذکورت:

زن اهل شوری شده نمی تواند، زیرا مردان شایسته تر هستند نسبت به زنان پس قوامت به دست آنها است، الله تعالی میفرماید: (الرجال قوامون علی النساء) پس زن بالای مرد مقدم شده نمی تواند و نه امر میکند. و گفته میشود که آیه متعلق به مسئولیت در خانواده است، عام نیست، پس باز هم حجت باقی میماند، زیرا اگر زن از پیش بردن امور خانه عاجز است که تعداد آن از انگشتان دست زیاد نیست به به طریقه اولی و زیاد تر عاجز است از اداره زندگی مردم.² و رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «و لن یفلح قوم و لوا أمرهم امرأة»³ یعنی: هرگز رستگار نمی شود قومی که امور خود را به زن می سپارد.

4- علم:

و شرط است که از جمله اهل شوری کسی باشد که علم به شریعت اسلامی و معرفت با احکام شریعت داشته باشد، تا در اجتهاد خود مخالفت نکند با حکمی که ثابت شده باشد توسط قرآن، سنت یا اجماع. الله تعالی میفرماید: «انما یخشی الله من عباده العلماء»⁴ یعنی: تنها بندگان دانشمند الله از او بیم دارند. و شرط نیست که به مرتبه اجتهاد رسیده باشد، زیرا این امر متعذر است مگر لازم است که او دارای علم رجال و احوال آنها باشد.⁵

5- عدالت:

¹ - ببین: قضاء فی الإسلام، الدكتور محمد عبدالقادر أبو فارس، ص 34

² - القضاء فی الإسلام، الدكتور محمد عبدالقادر أبو فارس، ص 35

³ - رواه البخاری، کتاب: الفتن، باب: 18، فتح الباری ج 13، ص 53، و ترمذی، کتاب: فتن، باب 75، ج 4، ص 528

⁴ - فاطر: 28

⁵ - النظام السیاسی فی الإسلام، الدكتور محمد عبد القادر أبو الفارس، ص 121

مقصد از عدالت این است که باید فرایض و ارکان دین را ادا کند و از کبائر و گناهان مهلک بر حذر باشد، بر صغایر اصرار نرزد و تابع هوی و هوس خود نباشد. و شریعت خدا را در تمام کار های خود چه در وقت خوشی و چه در وقت غم، اندوه و غضب بر خود حاکم بداند. و از بی اعتمادی به دور باشد.¹

6- تابعیت دار اسلام را داشته باشد:

پس لازم است به عضو مجلس شوری در دولت اسلامی که تابعیت دار اسلام را داشته باشد، اما مسلمان که در دار اسلام زندگی نمی کند پس درست نیست که عضو مجلس شوری باشد، در این قول به این آیه استدلال می کنند.² الله تعالی میفرماید: « إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا»³

یعنی: هر آئینه آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند و جهاد نمودند با مال خود و جان خود در راه الله و آنانکه جای دادند و نصرت کردند از این جماعه بعضی ایشان کار سازان بعضی اند و آنانکه ایمان آوردند و هجرت نکردند نیست شما را از کار سازی ایشان هیچ چیز تا آنکه هجرت کنند.

7- شخص خود را کاندید نکند:

یعنی خود شخص خواهان آن نبوده و خود را کاندید مجلس شوری ننماید، زیرا و آیه قرآن هم منع میکند از تزکیه و میفرماید: « فَا لَا تَزَكُوا أَنْفُسَكُمْ»⁴ یعنی: پس ستایش نکند خویشتن را.

3- زیرا اگر انسان خودش امارت بخواهد و خودش خود را انتخاب کند پس در حرام واقع می شود.⁵ از ابو موسی روایت است که: « دخلت على النبي صلى الله عليه وسلم أنا ورجلان من قومي فقال أحد الرجلين: أمرنا يا رسول الله، و قال الآخر مثله، فقال: إنا لا نؤلى هذا من سألته و لا من حرص عليه»⁶ یعنی: نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفتیم من و دو نفر از قوم من، یکی از آنها گفت: برای من امری نما یا رسول الله، و دیگر آن هم مانند او گفت،

¹ - النظام السياسي في الإسلام، الدكتور محمد عبد القادر أبو الفارس، ص 121

² - تبیین: نظریة السلام و هدیه، المودودی، ص 300-302

³ - انفال: 72

⁴ - النجم: 32

⁵ - النظام السياسي في الإسلام، الدكتور محمد عبد القادر أبو الفارس، ص 121

⁶ - متفق علیه. رواه البخاری، فتح الباری، ج 13، ص 125، کتاب: الأحكام، باب: ما یکره من الحرص على الأمانة، و مسلم، صحیح المسلم، ج 3، ص 1456، کتاب: الامارة، باب: النهی من طلب الامارة و الحرص علیها، حدیث: 1733

پس رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت: من وظیفه نمی سپارم به کسی خودش میخوهد و به آن حرص دارد.

4- و در عموم اسلام منع میکند از طلب امارت، از عبدالرحمن بن سمره روایت است که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: « يا عبدالرحمن بن سمره لا تسأل الإمارة، فإن أعطيتها عن مسألة وكلت إليها، و إن أعصيتها عن غير مسألة أعنت عليها»¹ ترجمه: ای عبدالرحمن بن سمره، هیچگاه خواستار امارت نباش؛ زیرا اگر بدون درخواست آن به امارت برسی، در امارت و فرماندهی از سوی الله یاری می شود و اگر به درخواست خود به امارت برسی، از کمک و یاری الله عزوجل محروم می گردی.

ب- صفات اهل شوری (اعضای شوری ملی) در قانون اساسی افغانستان:

اما از نظر قانون اساسی افغانستان اعضای شوری ملی باید تبعه افغان باشد و مرتکب جرم نشده باشد و سن تعیین شده در قانون اساسی را تکمیل کرده باشد، و چنین تصریح نموده است: شخصی که به عضویت شورای ملی کاندید یا تعیین می شود، علاوه بر تکمیل شرایط انتخاب کنندگان واجد اوصاف ذیل می باشد:

1- تبعه افغانستان بوده یا حد اقل ده سال قبل از تاریخ کاندید یا تعیین شدن تابعیت دولت افغانستان را کسب کرده باشد.

2- از طرف محکمه به ارتکاب جرایم ضد بشری، جنایت و با حرمان از حقوق مدنی محکوم نشده باشد.

3- اعضای ولسی جرگه سن بیست و پنج سال را در روز کاندید شدن و اعضای مشرانو جرگه سن سی و پنج سالگی را در روز کاندید یا تعیین شدن تکمیل کرده باشند.²

مطلب چهارم: ضرورت به قوای تشریحی

هرگاه که مصدر سیادت و زعامت شریعت قرار گرفت، هدف از آن این نیست که در زندگی انسان دار و مدار فیصله ها تنها به اصول آشکار شریعت بوده و از آن تجاوز شده نمی تواند. زیرا که اینگونه تصور با روح و مقاصد شریعت تناقض دارد، بخاطر که نصوص شرعی متناهی و محدود است و واقعات و حوادث همیشه در دگرگونی و تحول می باشد و مسایل نو و جدید تبارز می کند. لهذا به اجتهاد ضرورت است که همیشه حکم واقعات و حوادث جدید، موافق

¹ - متفق علیه. رواه البخاری، فتح الباری، کتاب: الأحكام، باب: من سأل الإمارة وكل إليها، ج 13، ص 124، و مسلم، کتاب: الإمارة، باب: النهی عن طلب الإمارة و حرص علیها، حدیث: 1652، ج 3، ص 1456
² - قانون اساسی افغانستان، ماده: 85

به شریعت از نصوص استخراج شود. و علاوه بر این در رابطه به امور سیاست، اقتصاد و روابط بین الدول بخش بزرگ احکام شریعت به شکل قواعد و کلیات عامه اجمالاً ذکر شده است و تفصیل آن به تقاضای حالات و اوضاع همان عصر گذاشته شده. لهذا قیام چنان سلطه که وظیفه اجتهاد تشریحی را داشته باشد واجب کفایی و ضروری می باشد. که قرآن کریم این سلطه تشریحی را به اولو الامر تعبیر نموده و الله تعالی فرموده است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)¹ یعنی: ای کسانی که ایمان آورده این خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را نیز اطاعت کنید.

در آیت مراد از اولو الامر اهل حل و عقد و همان علمای امت است که در مورد قضایای عمومی، اهلیت غور و فیصله را دارند و در این آیت بر آن اشاره شده است: (وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَ الَّذِينَ يُسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ)² یعنی: و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند قطعا از میان آنان کسانی اند که { می توانند دست و نادرست} آن را دریابند.

در آیت (و لو رده الی الرسول...) استنباط ذکر شد و این دلیل است بر اینکه بخاطر استخراج احکام از نصوص شرعی و قواعد عامه بحث و غور شده میتواند و در (یستنبطونه) که بر صیغه جمع تعبیر شده، اشاره به این است که یک مجمعی تشکیل گردد که در امور غیر منصوص در پرتو شریعت قانون سازی نمایند.

و دائره اجتهاد تشریحی بر این امر استوار و مقید است که با امور اجتهادی یا نصوص شرعی که دلالت و ثبوت آن هر دو قطعی باشند، معارض نباشد. و نه هم این اجتهاد از دائره مقاصد شرعی بیرون باشد. بدین وجه در هر حالتی اعم از اینکه نص شرعی موجود باشد و یا نه، مصدر تشریح تنها به الله تعالی ثابت است.³

حال اگر چنان نصی موجود باشد که دلالتش قطعی باشد، پس در این نص تنها به این امر می تواند اجتهاد شود که در احتمالات نص بر یک احتمال ترجیح داده شود. یعنی یک احتمال مناسب انتخاب شود. و اگر نص موجود نباشد و اجماع مجتهدین امت وجود داشته باشد، پس در صورت ثبوت اجماع از آن می تواند اتباع شود.

¹ - النساء: 59

² - النساء: 83

³ - عبدالکریم حامدی، مقاصد القرآن من تشریح الأحکام، ص: 623-624

و اگر در یک موضوع نص و اجماع هر دو موجود نبود و برای واقعه پیش شده نظیر و مثال وجود داشت. پس به اساس حکم قیاس در صورت یکی بودن علل این واقعه حکم نظیر خود را می گیرد. و اگر برای واقعه پیش شده نظیر موجود نبود و در ضمن به یکی از آن پنج مقصد شرعی داخل می شد. پس این واقعه حکم مقصود و مصلحت را می گیرد. و اگر در ضمن کدام مقصد شرعی داخل نمی شد. این واقعه باید ترک شود و شرعا اعتبار ندارد. و اگر ظاهرا در آن مصلحت آشکار باشد مگر در حقیقت مصلحت و همی است و شرعی نمی باشد؛ زیرا که حدود سلطه تشریحی اجتهاد از دائره مقاصد شریعت باید بیرون نباشد.¹

مطلب پنجم: حدود مجلس شورای (قانونگذاری)

همه میدانند که مجلس قانونگذاری امروز همانست که در قدیم بنام اهل حل و عقد نامیده میشده است و این هم روشن است که دولتی که بر پایه عقیده حاکمیت قانونی خدا و پیامبر بنا شده مجلس شورای آن به هیچ وجه هر چند اتفاق آراء باشد نمیتواند قانونی بر خلاف کتاب خدا و گفتار پیامبر وضع کند. قبلا برایتان فرموده الله متعال را تذکر دادم: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ»² ترجمه: هیچ مرد و زن مسلمان نمیتوانند وقتی خدا و رسول حکمی کنند، برای خود اختیاری درکارشان داشته باشند. و نیز «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»³ یعنی: کسیکه حکم مطابق به آنچه که الله نازل کرده پس از جمله کافران هستند.

اینها به طور قاطع میرسانند که: هر قانونیکه معارض احکام خدا و پیامبرش باشد از حدود قدرت مجلس شورای خارج بوده با قانون اساسی مناقض میباشد:

پس سوال پیدا میشود: وظیفه مجلس شورای در دولت اسلامی چیست؟

جواب اینست که مجلس شورای دولت اسلامی متعهد وظایف ذیل است:

- 1- مجلس شورای اگر چه نمیتواند در احکام روشن خدا و رسول کمترین تغییری دهد لیکن وظیفه مجلس است که برای اجرای این احکام، مواد و لائحہ هایی وضع نماید.
- 2- موضوعاتی که احکام خدا و پیامبر در باره آن قاطع نبوده قابل تأویل است باید به مجلس شورای برده شود تا تأویلی که با روح قانون سازگارتر است تشخیص داده شود و برای

¹ - عبدالکریم حامدی، مقاصد القرآن من تشریح الأحکام، ص 624

² - احزاب: 36

³ - المائده: 44

این هدف هتما باید مجلس شوری همیشه مردانی از علماء که صلاحیت تأویل احکام را دارند داشته باشد وگرنه از لائحه های خطا کارانه آنها بیم آن خواهد رفت که واقعیت احکام شرع ضائع شود. و البته این مطلب مربوط به کاردانی و زیرکی و حسن عمل انتخاب کنندگان وکلای مجلس است، ملت باید بیدار باشد که چه کسی را انتخاب میکند.

3- موضوعات که در باره آنها بخصوص، احکام از شرع نرسیده مجلس میتواند یکی از قواعد عامه فقه را بپذیرد و یا با در نظر داشتن قواعد کلی دینی قانون مخصوص جدیدی وضع نماید.

4- و سر انجام موضوعات که حتی قاعده عمومی هم در فقه ندارند و در واقع معنایش این میشود که خداوند به ما حق قانونگذاری آنرا داده است مجلس خود میتواند قانونی که با مصالح ملت سازگارتر است وضع کند البته به شرط اینکه با حکم خاص و یا قاعده کلی شرعی تعارض نداشته اشد، قاعده عمومی این مطلب اینست که: آنچه که معنی درباره اش نشده جائز و مباح است.

اینها چهار موردی است که ما از گفتار پیغمبر صلی الله علیه وسلم و رویه خلفاء و آرای مجتهدین میدانیم و اگر بخواهید شما را به مدارک هر یک راهنمایی مینمایم لیکن معتقدم کسیکه مبانی اساسی دولت اسلامی را درک کرده باشد عقل و درایتش خود شهادت میدهد که مجلس شورای دولت اسلام نمیتواند جز این حدودی داشته باشد.¹

مبحث چهارم: قضاء از نگاه شرع و قانون اساسی

این مبحث پنج مطلب را در بر دارد، که مطلب اول قضاء در لغت و اصطلاح تعریف میکند، و مطلب دوم مشروعیت قضاء در اسلام را شرح میدهد و در مورد آن دلایل ارائه میکند و مطلب سوم در مورد صلاحیت های قاضی از لحاظ شریعت و قانون اساسی افغانستان پرداخته است و مطلب دیگر صفات قاضی در خلال شریعت و قانون اساسی افغانستان بحث میکند و مطلب اخیر حدود صلاحیت این قوه را بیان میکند.

مطلب اول: تعریف قضاء

¹ - تدوین الدستور الإسلامی، أبو الأعلى المودودی، ص 28-29

تعریف لغوی قضاء: قضاء دلالت میکند به احکام امر و محکم کردن آن و انفاذ مقصد آن، الله تعالی میفرماید: (فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ)¹ یعنی: حکم کرد به خلقت آن.²

قضاء یعنی: حکم و جمع آن اقصیه، و قضیه یعنی: مثل آن و جمع آن القضايا، و قضی- یقضی، به کسر (قضاء) یعنی: حکم کردن، مانند قول الله تعالی: (وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ)³ یعنی: خداوند فیصله کرده که عبادت نکند مگر او را.⁴

فرهنگ عمید مینویسد: قضاء، حکم کردن، اداء کردن، گزاردن، روا کردن، مردن (در گذشتن)، و نیز به معنی تقدیر و حکم الهی که در حق مخلوق واقع شود.⁵

قضی - قضاء: یعنی حکم کردن و فیصله کردن، گفته میشود: قضاوت کرد بین دو خصم، قضاوت کردن علیه او، قضاوت کرد به نفع او، و قضاوت کرد این چنین و او قاضی است.⁶

تعریف اصلاحی قضاء:

معنای قضاء به حکم کردن در میان مردم بر اساس حق می باشد، یعنی به آنچه الله جل جلا له حکم و فیصله نموده به آن حکم و فیصله نماید.⁷

حقیقت قضاء عبارت است از اخبار از حکم شرعی بر سبیل الزام.⁸

از این دو تعریف مفهوم قضاء به خوبی روشن می گردد. و در بین دو تعریف کتاب فرق و تفاوتی هم دیده نمی شود، چون تعریف اول قضاء را فصل خصومات و قطع منازعات خوانده است، فصل و رفع خصومات و خلاص شدن منازعات توسط حکم و فیصله بی صورت می گیرد که از طرف قاضی صادر می گردد. و تعریف دوم این حقیقت را بیان کرده است؛ که قاضی توسط اصدار فیصله از همان حکم شرعی خبر میدهد که حل منازعه توسط آن می آید.

¹ - فصلت: 12

² - مقابیس اللغة، أحمد بن زكرياء القزويني الرازي، أبو الحسين (متوفى 395هـ)، محقق: عبدالسلام محمد هارون، ناشر: دارالفكر، سال: 1399هـ-1979م، ج 5، ص 99

³ - الإسراء: 23

⁴ - مختار الصحاح، زين الدين أبو عبدالله بن أبي بكر بن عبدالقادر الحنفي الرازي (متوفى: 666هـ)، محقق: يوسف الشيخ محمد، ناشر: المكتبة العصرية- الدار النموذجية، بيروت- صيدا، چاپ: پنجم، 1420هـ-1999م، ص، 255

⁵ - فرهنگ عمید، ص 817

⁶ - معجم الوجيز، ص 506 و معجم الوسيط، ص 742

⁷ - بدایع الصنائع، کاشانی حنفی، ج 2، ص 7، چاپ: بیروت

⁸ - معین الأحكام، شیخ علاوالدين طرابلسی، ص 6

منتها چون این اخبار از طرف قاضی صورت میگیرد و هر دو طرف منتظر شنیدن آن اند، قاضی ولایت و صلاحیت اصدار حکم را دارد و این صلاحیت از امام برایش منتقل گردیده است، پس حکم و فیصله اش ملزم می باشد.¹

مطلب دوم: ماهیت و مشروعیت قضاء

مشروعیت قضاء به کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و اجماع امت ثابت است.

الف: الله تعالی در قرآن کریم می فرماید: (يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ)² یعنی: ای داود هر آنچه ساختیم ترا پادشاه در زمین پس حکم کن میان مردمان بر راستی و پیروی مکن خواهش نفس را که آن گمراه کند ترا از راه الله.

و همچنان می فرماید: (وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ)³ یعنی: و فرمودیم که حکم کن میان ایشان با آنچه فرود آورده است الله.

و در جای دیگر میفرماید: (فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ)⁴ ترجمه: پس حکم کن میان ایشان به انصاف.

و به همین ترتیب فرموده است: (إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ)⁵ ترجمه: ما نازل کردیم بسوی تو کتاب را بر راستی تا حکم کنی میان مردم به آنچه شناسا ساخته است ترا الله.

نصب و مقرری قاضی خلیفه است و روی همین دلیل انتخاب و مقرری او برای ادای فرض دیگر صورت می گیرد و آن فرض قضاء می باشد، انتخاب خلیفه (امام الاعظم) بدون اختلاف در میان اهل الحق فرض واضح و روشن است که خلیفه نمی تواند به تنهایی فرایضی را که بدوش دارد انجام دهد و یک نایب او قاضی می باشد دلیل آن این که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مواقع مختلف و مکان های مختلف قاضی ها را انتخاب و نصب نمود و روی همین علت

¹ - دین و دولت یا اصول اساسی نظام سیاسی اسلام، استاد عبد رب الرسول (سیاف)، ص 421

² - ص: 26

³ - المائدة: 49

⁴ - المائدة: 41

⁵ - النساء: 105

است که امام محمد رحمة الله عليه قضاء اسمی یک فریضة محکم و استوار را برای آن وضع نموده است.¹

ب: حدیث رسول الله صلى الله عليه وسلم: « عن عبدالله بن عمر بن العاص رضى الله عنهما قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا اجتهد الحاكم فأصاب فله أجران و إذا اجتهد بأخطأ فله أجر واحد.²

ترجمه: از عبدالله بن عمر بن العاص رضى الله عنهما روایت است که گفت: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: و چون حاکم اجتهاد کند و در اجتهاد خود مصیب باشد برایش دو اجر است و چون اجتهاد کند و در اجتهاد خود خطا کند برایش یک اجر است.

و نیز رسول الله صلى الله عليه وسلم میفرماید: (القضاة ثلاثة: واحد في الجنة و اثنان في النار؛ فأما الذي في الجنة فرجل عرف الحق ففضى به، و رجل عرف الحق فجار فهو في النار، و رجل قضى للناس على جهل فهو في النار)³ یعنی: قاضی سه قسم است: یکی آن در جنت و دو دیگر آن در دوزخ، و اما آنکه در جنت است کسی است که حق را میداند و مطابق آن حکم میکند، و دوم آن که حق را میداند و خیانت میکند پس در دوزخ است، و دیگر آن کسی است که قضاوت بالای مردم بر جهل و او در دوزخ است.

ج: قضاء یک فرض کفایی است که مسلمانان روی آن اجماع دارند.⁴

بدون شک حکم نمودن، و قضاء مطابق به حق (بما انزل الله) بعد از ایمان یک فریضة بسیار قوی و یک عبادت بسیار پاک است.⁵

قضا فرض کفایی است، زیرا بدون قضا در حالت مردم هیچ وقت تغییری رونما نمی گردد، و نه هم حالت مردم بهتر می گردد، بناء قضاء به مثل جهاد و امامت یک امر واجب است.⁶

مطلب سوم: صلاحیت های قاضی

الف: صلاحیت های قاضی از نگاه شرع

¹- بدایع الصنائع، کاشانی حنفی، ج 2، ص 7
²- البخاری، کتاب الاعتصام بالكتاب و السنة، باب: أحر الحاكم إذا اجتهد، رقم: 6805 و صحيح مسلم، كتاب الأفضية، باب: بيان أجر الحاكم إذا اجتهد، رقم: 3240
³- سنن أبو داود، كتاب القضاة، باب: في القاضي يخطئ، رقم: 3102
⁴- فتح القدير، ابن الهمام حنفی، ج 7، ص 152
⁵- فتح القدير، ابن الهمام حنفی، ج 7، ص 151
⁶- المغنی، ابن قدامة، ج 10، ص 32

صلاحیت قاضی شامل ده امر میشود:

اول: حل و فصل بین متخاصمین یا از طریق رضایت دو طرف و یا به اساس اصدار حکمی که واجب التنفیذ است.

دوم: کوتاه کردن دست ظالمان از غصب و تجاوز و غیره، و کمک به مظلومین و رساندن هر صاحب حق به حق وی.

سوم: إقامة حدود و قیام به حقوق الله تعالی.

چهارم: نظارت به خون ها و جراحت ها.

پنجم: نظارت در اموال ایتام و مجانین و تقدیم اوصیا به آنها بخاطر حفظ اموال شان.

ششم: نظارت به أحباس (أوقاف).

هفتم: تنفیذ وصیت ها.

هشتم: عقد نکاح زنان که ولی ندارند و یا ولی شان آنها را از نکاح باز میدارد.

نهم: نظارت در مصالح عامه مانند راه های مسلمانان و غیره.

دهم: امر به معروف و نهی از منکر به قول و فعل.¹

ب: صلاحیت های قاضی از نگاه قانون اساسی افغانستان

برای اینکه قاضی بتواند با جرأت و قاطعیت به ادای وظیفه قضایی خود بپردازد:

نخست، باید قانون اساسی برای قضات در محدوده امور قضایی، صلاحیت عام و تام بدهد؛ یعنی این گونه نباشد که در قضایا و اشخاص، استثنا وجود داشته و مواردی از چنگ عدالت قاضی بیرون شود، و گرنه اگر قاضی بداند که مقام دیگری هم برای دادرسی و فیصله وجود دارد، جرأت و قاطعیت خود را از دست می دهد.

دوم، روش اعمال صلاحیت و حدود و شرایط آن نیز، باید در قانون به طور شفاف و روشن بیان شود تا قاضی نتواند با استفاده از بعضی ابهامات یا خلاها، بر خلاف عدالت عمل کند.²

¹ - الفقه الإسلامی و ادلته، ج 6، ص 488

² - حقوق اساسی افغانستان، سرور دانش، ص 714

در قانون اساسی افغانستان در مورد صلاحیت های ستره محکمه و قضات چنین تصریح شده است:

«صلاحیت قوه قضائیه شامل رسیدگی به تمام دعاوی است که از طرف اشخاص حقیقی یا حکمی، به شمول دولت، به حیث مدعی یا مدعی علیه در پیشگاه محکمه مطابق به احکام قانون اقامه شود.»¹

« بررسی مطابقت قوانین، فرامین تقنینی، معاهدات بین الدول و میثاق های بین المللی با قانون اساسی و تفسیر آن ها بر اساس تقاضای حکومت و یا محاکم، مطابق به احکام قانون از صلاحیت ستره محکمه می باشد.»²

« هیچ قانون نمی تواند در هیچ حالت، قضیه یا ساحه یی را از دایره صلاحیت قوه قضائیه به نحوی که در این فصل تحدید شده، خارج بسازد و به مقام دیگر تفویض کند.

این حکم مانع تشکیل محاکم خاص مندرج مواد شصت و نهم، هفتاد و هشتم و یک صد و بیست و هفتم این قانون اساسی و محاکم عسکری در قضایای مربوط به آن نمی گردد.»³

و قانون تشکیل و صلاحیت قوه قضائیه جمهوری اسلامی افغانستان در مورد صلاحیت قوه قضائیه در ساحه تفسیر قوانین چنین تصریح نموده است:

شورای عالی ستره محکمه در ساحه طرح، تنظیم، پیشنهاد و تفسیر قوانین دارای صلاحیت های ذیل می باشد:

- 1- بررسی مطابقت قوانین، فرامین تقنینی، معاهدات بین الدول و میثاق های بین المللی با قانون اساسی، بر اساس تقاضای حکومت و یا محاکم.
- 2- تفسیر قوانین و فرامین تقنینی به اساس تقاضای حکومت یا محاکم.
- 3- استنکاف از تطبیق قوانینی که مغایر احکام قانون اساسی باشد.⁴

مطلب چهارم: شروط و صفات قاضی

¹ - قانون اساسی افغانستان، ماده: 120

² - قانون اساسی افغانستان، ماده: 121

³ - قانون اساسی افغانستان، ماده: 122

⁴ - وزارت عدلیه، قانون تشکیلات و صلاحیت محاکم قوه قضائیه جمهوری اسلامی افغانستان، جریده رسمی، شماره ی مسلسل 1109، سرطان 1392

الف: شروط و صفات قاضی در شریعت: اتفاق کردن ائمه مذاهب که شرط است در قاضی که عاقل، بالغ، آزاد، مسلمان، بینا، شنوا و ناطق باشد، و اختلاف کردن در اشتراط عدالت، ذکورت و اجتهاد.¹

عدالت: در رابطه به عدالت شرط دانسته اند مالکی ها، شوافع و حنابله، پس قضاوت فاسق و کسی که شهادتش مقبول نباشد جائز نمیدانند. زیرا به قول این دو شخص اعتماد شده نمی تواند. الله تعالی میفرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا)² ترجمه: ای مسلمانان اگر بیارد پیش شما فاسق خیری را پس تحقیق کند.

در صورتیکه شهادت چنین شخص مردود باشد، قاضی شدنش به طریق اولی مردود و مرفوض است.

و فقهاء حنفی میگویند که عدالت شرط به عهده گرفتن قضاء نیست بلکه آن شرط کمال است پس جواز دارد تقلید قضاء فاسق و تنفیذ احکام وی در صورت که تجاوز از حدود شرع نکرده باشد.³

اجتهاد: و شرط است در قاضی که مجتهد باشد و این قول امام مالک، شافعی و حنابله است، و دلیل آنها اینست که قضاء مؤکد تر از افتاء است، زیرا افتاء و الزام و مفتی جواز ندارد که مقلد عام باشد، پس به طریقه اولی جواز ندارد که قاضی مقلد باشد، و همچنان حجت آوردن قول الله تعالی را که میفرماید: «وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ»⁴ و آنچه که الله نازل کرده مجتهد میدانند مقلد نمی داند.⁵

اما فقهاء احناف میگویند که اجتهاد شرط قضاء نیست زیرا ممکن است به قاضی غیر مجتهد که قضاوت کند به علم غیر از اجتهاد با رجوع به فتوای دیگر از علماء، و بخاطر که مقصد از قضاء حل و فصل خصومات است پس اگر امکان داشته باشد با تقلید جواز دارد، و این ممکن است با رجوع به فتوای علماء و اقوال آنها.⁶

¹- البدائع، ج 7، ص 3، المغنی، ج 9، ص 39

²- الحجرات: 6

³- المغنی لابن القدامة الحنبلی، ج 9، ص 40، بدائع الصنائع للکاسانی، ج 7، ص 3

⁴- المائده: 49

⁵- المغنی لابن القدامة، ج 9، ص ص 40-41

⁶- البدائع للکاسانی، ج 7، ص 3، المغنی، ج 9، ص 41

و بعضی از علماء میگویند: جواز دارد تقلید قضاء به مقلد در وقت ضرورت که قضاوت کند به فتوای کسی که از وی تقلید میکند و یا به مذهب مشهور، و لکن اگر مجتهد پیدا شود پس جواز ندارد تعیین مقلد زیرا ضرورت به تعیین وی نیست با وجود مجتهد و این قول راجح است.¹

ذکورت: شرط است نزد جمهور، پس جواز ندارد نزد آنها که زن قاضی شود، و حجت آنها قول رسول الله صلی الله علیه وسلم است: «لن یفلح قوم و لوا أمرهم امرأة»² و بخاطر اینکه درست نیست به زن امامت عظمی یا ریاست دولت و نه والی در ولایات، و به همین سبب از نبی صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین بعد از وی نقل نشده که زن قاضی باشد و نه والی تعیین شده باشد، و لو جاز ذلك لوقع مرة واحدة و لم یخل منه جمیع البلدان غالباً. و همچنان قاضی به مخالطه با مردان از فقهاء و شهود و خصوم نیاز دارد، و زن در اصل از مخالطه با مردان منع شده لما یخاف علیها من الفتنة به سبب این مخالطه که به آن ضرورت نیست.³

و فقهاء حنفی میگویند جواز دارد که زن قاضی شده میتواند در غیر حدود و قصاص زیرا شهادت آنها در جنایات جواز ندارد و در غیر آن جواز دارد، و اهلیت قضاء با اهلیت شهادت ملازمت دارد.⁴

ب: شروط و صفات قاضی در قانون اساسی افغانستان:

در این رابطه در ماده 118 قانون اساسی افغانستان چنین آمده است:

عضو ستره محکمه واجد شرایط ذیل می باشد:

- 1- سن رئیس و اعضا در حین تعیین از جهل سال کمتر نباشد.
- 2- تبعه ی افغانستان باشد.
- 3- در علوم حقوقی و یا فقهی، تحصیلات عالی و در نظام قضایی افغانستان تخصص و تجربه کافی داشته باشد.
- 4- دارای حسن سیرت و شهرت نیک باشد.
- 5- از طرف محکمه به ارتکاب جرایم بشری، جنایت و حرمان از حقوق مدنی محکوم نشده باشد.
- 6- در حال تصدی وظیفه در هیچ حزب سیاسی عضویت نداشته باشد.¹

¹ - تبصرة الحکام، ابن فرحون، ج 1، ص 24-25

² - رواه البخاری، حدیث: 4424

³ - المغنی، ج 9، ص 39-40

⁴ - البدائع للکاسانی، ج 7، ص 4، فتح القدیر، ج 5، ص 454

مطلب پنجم: حدود وظایف قوه قضائیه

دائره فعالیت قوه قضائیه را خود اصل حاکمیت قانونی خداوند معین میسازد.

اسلام از همان اول، دولت خود را روی قواعد و مبانی مخصوص به خود بنا نهاد و انبیاء و پیامبران الهی همه همان قضاة اولیه آن بودند، وظیفه مهمی که مورد توجه آنها بود این بود که به شریعت و قوانینی که خداوند فرستاده است حکم کنند و قضاوت نمایند.

آنهایی که رتبه قضاوت دولت اسلامی را فرا گرفته و به آن وظیفه مهم انبیای الهی قیام نموده اند هیچ راهی جز این ندارند که اساس قضاوتهای خود را همان قانونی قرار دهند که از طرف خداوند آمده است.

خدای تعالی در سوره مائده در این باره به تفصیل بیانی دارد: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ وَآلِي قَوْلِ خَدَاوْنَد: وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ» و الی قول خداوند: «وَلِيَحْكُمَ أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلْنَا اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلْنَا اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»² یعنی: همانا فر فرستادیم تورات را، در آن هدایت و نور است، پیامبران که اسلام آورده اند برای یهودیان بر اساس آن حکم میکنند و نیز دانشمندان و رحبانان و به دنبال آن عیسی بن مردم را برگزیدیم... و باید اهل انجیل به آنچه که خداوند در آن فرو فرستاده است حکم نمایند و آنها که به آنچه خدا فرستاده حکم نکنند آنها همان فاسقانند. و پس از آن که تاریخ یهود و مسیحیان را به این طریق بیان فرمود پیامبر ما صلی الله علیه وسلم را خطاب نموده میفرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلْنَا اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ» و آنگاه موضوع را به این جمله ختم فرمود: «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»³ یعنی: و بحق فرو فرستادیم قرآن را که مصداق کتابهای پیشین و نگهبان آنهاست پس تو هم میانشان به آنچه که خدا فرستاده حکم نما و از آنچه که از حق به تو آمده (رو نگردان) و از هواهای آنها پیروی نکن. و موضوع با این جمله ختم کرد: پس آیا حکم جاهلیت را می طلبند و برای مؤمنین از جهت حکم و قضاء چه کسی بهتر از خداوند است.

¹ - قانون اساسی افغانستان، ماده: 118

² - المائده: 45-46-47

³ - المائده: 44-50

در خلال این خطاب نورانی پروردگار سه بار تکرار شده که « وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ... الظالمون... الفاسقون»¹ یعنی: آنها به آنچه خداوند فرستادیم حکم نکنند آنها همان کافرانند... آنها همان ستمگارانند... آنها همان فاسقانند.

بنابر این محتاج به گفتن نیست که دادگستری های دولتی اسلامی برای اجراء قانون الهی تأسیس میشوند نه برای معارضة و جنگ با آن.²

¹ - المائدة: 44-45-47

² - تدوین الدستور الإسلامی، أبو الأعلى المودودی، ص: 31-32

نتیجه گیری

نتایج بدست آمده است این تحقیقات را طور ذیل ذکر میکنم:

- 1- حاکمیت مطلق از آن الله متعال است و عبادت الله و ربوبیت دلیل بر اثبات آن است.
- 2- حکم بما انزل الله بالای مردم لازم است و کسیکه مطابق بما انزل الله حکم نمی کند این عمل وی کفر است.
- 3- رسول الله صلی الله علیه وسلم احکام خداوند را به مردم میرساند و با قول و عمل خود این احکام را تشریح میکند، بناء حیثیت نماینده حاکمیت قانون خدا است.
- 4- مصادر اصلی در شریعت قرآن، سنت، اجماع و قیاس است اما علماء و مجتهدین کشف این احکام و استنباط روا و ناروا از این احکام را بعهدہ دارند.
- 5- در مورد تقنین دیدگاه های مختلف وجود دارد اما نظر راجح این است که تقنین جواز دارد نظر به ضرورت که مردم به آن دارد.
- 6- احکام از لحاظ جواز قانون گذاری به دو نوع تقسیم شده است که در احکام ثابت قانون گذاری متنوع و گوناگون جواز ندارد زیرا به دلایل قطعی ثابت اند، پس یک نوع قانون در همه جوامع اسلامی باید موجود باشد، اما در احکام متغیر نظر به عصر میشود قانون گذاری های متنوع انجام داد به شرط آنکه از مجموع آرای مجتهدین بیرون نشود.
- 7- در قانون اساسی افغانستان دین این کشور اسلام گفته شده است و هیچ قانون خلاف دین اسلام قابل تطبیق نیست.
- 8- در نظام های غربی (دموکراسی) حاکمیت، سیادت و تسلط مطلق از مردم است و هر آنچه مردم اراده کنند و به میل شان باشد قانون است.
- 9- نظر به رای اکثر علماء نصب خلیفه واجب است و ضرورت است به وجود آن در جامعه انسانی.
- 10- اما خلیفه از خود شرایط دارد که در صورت نصب و تعیین خلیفه باید شرایط آن مد نظر گرفته شود.
- 11- قوای تنفیذیه (وزارت)، قوای مقننه (مجریه) و قوای قضائیه از نگاه شریعت اسلام دارای شرایط اند و حدود کار و صلاحیت آنها مشخص است.
- 12- قانون اساسی افغانستان در بعضی موارد فوق پرداخته است و در برخی دارای نواقص و مشکلات میباشد.

پیشنهادهای

- 1- علمای سیاست اسلامی و محصلین این رشته، نسبت به بخش های دیگر شریعت اسلامی، توجه بیشتر بر بحث در مورد ابعاد مختلف موضوع حاکمیت و خلافت بپردازند، چون این موضوع به نسبت حساس بودنش در ماضی آنقدر به آن پرداخته نشده، چون عواقب امنیتی داشت، و حال بهترین ظروف برای بیان این موضوعات مهیا می باشد، بالخصوص در کشور عزیز ما افغانستان.
- 2- به مجامع علمی (پوهنتون ها و مدارش شرعی) پیشنهاد می کنم تا در نصاب خود موضوع حیاتی سیاست شرعی را داخل سازند، چون ستون فقرات تأمین عدالت و یگانه عنصر مهم در انکشاف جامعه است.
- 3- بر جهات ذیربط دولتی پیشنهاد میکنم تا در تقنین (قانون اساسی و قوانین عادی) استناد بیشتر بر نصوص دینی داشته باشند، از یک جهت تشنگی ملت را سیراب میکنند و قوانین بیشتر رنگ شرعی را به خود اختصاص می دهد و از سوی دیگر جلو تبلیغات سوء گرفته خواهد شد.
- 4- به علمای دین و سایر هموطنان پیشنهاد می کنم تا در مسایل سیاسی از تفسیق و تکفیر زود هنگام بدون تحقیق بپرهیزند، چون اشخاص که دارای اختصاص در مورد نباشند به بیراهه میروند و فتوای سطحی سبب فتنه و فساد می گردد.
- 5- بر جهات ذیربط پیشنهاد میکنم تا در ساختن قوانین بر علاوه متخصصین در عرصه های مختلف علماء برجسته دین هم باید اشتراک داشته باشند تا موضوعات شرعی را در روشنی دین واضح سازند.
- 6- بر عموم خوانندگان محترم پیشنهاد می کنم تا سعی ورزند احکام دینی را از مراجع معتبر و علمای متبحر بر دست آورند، در فهم آن کوشا باشند، بر مسایل اتفاقی عمل کنند و دیگران را نیز بر آن دعوت نمایند و در مسایل اختلافی یکدیگر را معذور شمارند.

فهرست آیات های قرآنی

شماره	آیات	سوره	صفحه
1	(اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ..)	النور: 55	80
3	(أَفَعَيَّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ...)	آل عمران: 83	19
4	(أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ...)	مائده: 50	19
5	(أَفَلَا يَنْدَبُرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا)	محمد: 24	41
6	(أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا...)	ياسين: 60	26
7	(أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ)	الأعراف: 54	29
8	(إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ)	لقمان: 13	21
9	(إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ...)	الأعراف: 54	28
10	(إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ...)	يوسف: 40	29، 33
11	(إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ...)	سورة الزمر: 2	30
12	(إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ...)	النساء: 105	152، 145، 53
14	(إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً)	البقره: 30	33
15	(إِنَّمَا الْحَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْجَارُ...)	المائده: 90	46
16	(أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ)	المائده: 50	47
17	(اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ...)	الأعراف: 3	46
18	(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ)	النحل: 90	47
19	(إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)	الحجر: 9	51
20	(الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ...)	بقره: 282	89
21	(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً...)	البقره: 247	93
22	(الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا...)	الحج: 41	96
23	(إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ)	فاطر: 28	138
24	(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا...)	انفال: 72	139
25	(تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا)	البقره: 187	103

30	البقره: 216	(عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ...)	26
36	النساء: 59	(فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ...)	27
34	الأعراف: 59	(فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ)	28
82	المائدة: 48	(فَأَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ...)	30
136	فصلت: 12	(فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ)	31
90	الزمر: 9	(قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا...)	32
91	الحجرات: 6	(قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ...)	33
28	الانعام: 16-164	(قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَ...)	34
32	نمل: 59-60	(قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ...)	35
31	آل عمران: 26	(قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ...)	36
30	الزمر: 11-12	(قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا...)	37
90	يوسف: 55	(قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي...)	38
83	الحديد: 25	(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمْ...)	39
73	البقرة: 256	(لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ)	40
50	المائدة: 87	(لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ)	41
90	ص: 20	(وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ...)	42
132،48	آل عمران: 159	(وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ)	43
108	المائدة: 2	(وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ...)	44
149، 145، 82	المائدة: 49	(وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ...)	45
56	الشورى: 38	(وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ)	46
37	آل عمران: 132	(وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ)	47
90	البقرة: 247	(وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ...)	48
144	الإسراء: 23	(وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ)	49
48	هود: 120	(وَكَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا...)	50
141	النساء: 83	(وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي...)	51

29	المائدة: 40-38	(وَالسَّارِقِ وَالسَّارِقَةَ فَاقْتَعُوا أَيْدِيَهُمَا...)	52
74	آل عمران: 165	(وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ...)	53
113، 86	النساء: 141	(وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ...)	54
88	النساء: 5	(وَلَا تَوْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ...)	55
122	الفرقان: 35	(وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ...)	56
129	الكهف: 28	(وَلَا تَطْعَ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا...)	57
129	الشعراء: 151-152	(وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ...)	58
28	الشورى: 10	(وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ)	59
37	النساء: 64	(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ)	60
35	الذاريات: 56	(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)	61
38	الأحزاب: 36	(وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى...)	62
39	الحشر: 7	(وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ...)	63
20، 36	مائدة: 44	(وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ...)	64
20، 36	مائدة: 45	(وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ...)	65
20، 36	مائدة: 47	(وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ...)	66
38	النساء: 115	(وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ...)	67
122	طه: 32-29	(وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ...)	68
48	الأعراف: 157	(وَيُجَلِّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ)	69
50	البقرة: 29	(هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا)	70
26	بقرة: 172	(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا...)	71
86، 81، 41	النساء: 59	(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا...)	72
86	المائدة: 51	(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا...)	73
86	النساء: 144	(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ...)	74
149، 92	الحجرات: 6	(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ...)	75
102، 145	ص: 26	(يَادَا أَوْوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ...)	76

107	المائدة: 33	(يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ...)	77
-----	-------------	--	----

فهرست احاديث نبوي

شماره	حديث	حواله	صفحه
1	إذا خرج ثلاثة في سفر فليؤمروا أحدهم	سنن أبو داود، حديث 2708	84
2	إنه من يعيش منكم فسيروا اختلافا كثيرا، فعليكم ...	ترمذی حديث: 2676	84
3	إنا لا نستعين بمشرك	ابن ماجه، حديث: 2832	87
4	إن القلم رفع عن ثلاثة: عن المجنون حتى يفيق، و عن الصبي حتى يدرك، و عن النائم حتى يستيقظ	البخارى، ج 2، ص 120، والترمذی، حديث: 2041	87، 88
5	ارجع فلن أستعين بمشرك	صحيح مسلم، حديث: 1817	87
6	أفضل الجهاد كلمة عدل عند سلطان جائر....	أبو داود، ج 2، ص 249	110
7	إذا أراد الله بالأمير خيرا جعل له وزير صدق إن ...	سنن أبي داود، ج 2، ص 118	123
10	إن امر عليكم عبد مجدع يقودكم بكتاب الله...	مسلم، رقم: 1838	45
11	إذا اجتهد الحاكم فأصاب فله أجران و إذا اجتهد...	البخارى رقم: 6805 مسلم رقم: 3240	78
12	بل نحن الأمراء و أنتم الوزراء	صحيح البخارى، ج 5، ص 8	124
13	إنا لا نولى هذا من سألته و لا من حرص عليه	صحيح مسلم حديث: 1733	94، 139
14	اسمعوا و أطيعوا و إن استعمل عليكم عبد حبشي...	صحيح مسلم حديث: 1834	115

116	صحيح مسلم، ج 3، ص 1468	إن أمر عليكم عبد مجدع- حسبها قالت أسود...	15
130	صحيح البخارى رقم:2735	السمع و الطاعة على المرء فيما أحب أو كره، إلا أن يؤمر بمعصية...	16
113	صحيح مسلم، حديث: 1709	بايعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم على السمع و الطاعة في منشطنا و مكرهنا و عسرنا...	17
141	صحيح مسلم، حديث: 1855	خيار أئمتكم الذين تحبونهم و يحبونكم و يصلون...	18
115	مسلم، ج 6، ص 15	على المرء المسلم السمع و الطاعة فيما أحب ...	19
114	الترمذى، حديث: 2618	العهد الذى بيننا و بينهم الصلاة، فمن تركها فقد كفر	20
22، 31، 34	جامع الترمذى، حديث: 3095	فقال يا عدى اطرح عنك هذا الوثن و سمعته يقرأ...	21
102	صحيح مسلم، ج 2، ص 122	كلكم راع، و كلكم مسؤول عن رعية	22
21	صحيح مسلم، حديث: 1838	لو استعمل عليكم عبد يقودكم بكتاب الله عزوجل فاسمعوا له و أطيعوا	23
54	سنن أبى داود، رقم:3102	لقضاة ثلاثه: واحد فى الجنة و اثنان فى النار، فأما الذى فى الجنة...	24
54	ابن ماجه، حديث:3950	لا تجتمع امتى على ضلالة	25
138، 89	البخارى ج 13، ص 53	لن يفلح قوم ولوا أمرهم امرأة	26
94	صحيح البخارى، ج 2، ص 1057	لا يزال هذا الأمر فى قریش ما بقى منهم اثنان	27
105، 130	صحيح مسلم، حديث: 1840	لا طاعة فى معصية الله انما الطاعة فى المعروف	28

40	صحيح البخاري، رقم:4008	من قرأ الآيتين من آخر سورة البقرة في ليلة كفتاه	29
54	مسند احمد: حديث: 379	ما رأى المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن	30
56	صحيح البخارى، ج3، ص:70	من أحيا أرضا ميتة فهي له	31
73	سنن ابن ماجه، رقم:2535	من بدل دينه فاقتلوه	32
83	رواه مسلم، حديث: 1841	من مات و ليس في عنقه بيعة مات ميتة جاهلية	33
135	ترمذى، ج 1، ص301	ما رأيت أحدا أكثر مشورة لأصحابه...	34
123	سنن النسائي، ج 7، ص 142	من ولى منكم عملا فأراده الله به خيرا جعل له...	35
123	سنن ترمذى، حديث: 3680	ما من نبى الا له وزيران من أهل السماء و وزيران...	36
94	صحيح البارى، ج 1، ص 496	الناس تبع لقريش في هذا الشأن مسلمهم...	37
127	صحيح مسلم، ج 6، ص 18	و من بايع فأعطاه صفقة يده و ثمرة قلبه فليعطه...	38
112	صحيح أبى داود، حديث: 771	و بك خاصمت و اليك حاكمت	39
84	رواه ابو داود، ج 7، ص 276	يحل الثلاثة يكونون بفلاة من الأرض إلا أمروا أحدهم	40
93	مسلم، حديث: 1825	يا أبا ذر إنك ضعيف، و إنها أمانة، و إنها يوم القيامة خزى...	41
139،93	البخارى ج 13، ص 124، و مسلم، حديث: 1652	يا عبدالرحمن بن سمره لا تسأل الإمارة، فإن أعطيتها...	42

فهرست اعلام

شماره	اعلام	صفحه
1	ابن تيميه، احمد تقى الدين أبو العباس بن شيخ شهاب الدين	25
2	ابو جعفر محمد بن جرير	23
3	أبو حامد الغزالي بن محمد	25
4	أبو عبدالله بن احمد بن حنبل	24
5	أبو عبدالله محمد بن أحمد بن أبي بكر بن فرح الأنصارى الخزرجى الأندلسى القرطبى	30
6	أبو محمد بن أحمد بن سعيد بن حزم اندلسى	44
7	إبراهيم بن، موسى بن محمد اللخمى الغرناطى، أبو اسحاق الشهير الشاطبى	111
8	سيد قطب بن إبراهيم	25
9	شيخ مصطفى بن أحمد بن محمد بن السيد عثمان بن محمد بن عبدالقادر الزرقاء	87
10	عبدالعلى محمد بن نظام الدين الأنصارى اللكنوي	78
11	عبدالكريم زيدان	85
12	عبدالرحمن بن محمد بن محمد ابن خلدون أبو زيد	106
13	علي بن محمد حبيب، أبو الحسن الماوردى	123
14	مالك بن أنس بن مالك	24
15	محمد اسماعيل بخارى	21

24	محمد بن إدريس بن عباس بن عثمان بن شافع	16
76	محمد بن أحمد أبو زهرة	17
86	محمد بن أبي بكر بن أيوب بن سعد الزرعي دمشقي بن قيم الجوزي	18
106	محمد بن محمد أمين بن عمر، علاء الدين ابن عابدين	19
120	محي الدين، يحيى بن شرف نووي دمشقي	20
23	نعمان بن ثابت بن نعمان معروف به أبي حنيفه	21
24	ناصر الدين أبو الخير عبدالله بن عمر بيضاوي	22

مراجع و مصادر

- 1- قرآنكريم
- 2- الإمام محمد بن إسماعيل البخارى (1423- 2002). **صحيح البخارى**، دمشق، بيروت، دار ابن كثير.
- 3- أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدين، بن الحاج نوح بن نجاتي بن آدم، الأشقودري الألباني (1423). **صحيح أبي داود**، كويت، مؤسسة غراس للنشر والتوزيع
- 4- أبو عبدالله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيباني (1416هـ- 1995م). **مسند الإمام أحمد بن حنبل**، المحقق: أحمد محمد شاكر، القاهرة، دار الحديث.
- 5- ابن ماجه أبو عبدالله محمد بن يزيد القزويني (____). **سنن ابن ماجه**، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، دار إحياء الكتب العربية.
- 6- أبوبكر محمد بن الحسن بن دريد الأزدي (1987م). **جمهرة اللغة**، تحقيق: رمزي منير بعلبكي، بيروت، دار العلم للملايين، ج 1.
- 7- ابوالأعلى المودودي (1401هـ- 1981م). **تدوين الدستور الإسلامي**، بيروت، مؤسسة الرسالة
- 8- اسماعيل بن عمر بن كثير القرشي الدمشقي (1423هـ- 2002م). **تفسير القرآن العظيم لابن كثير**، تحقیقات: محمد ناصر الدين الإلباني، القاهرة، مكتبة الصفا.
- 9- أحمد بن علي بن ثابت «الخطيب البغدادي» (1349هـ- 1931م). **تاريخ بغداد**، دارالكتب العلمية، بيروت- لبنان.
- 10- الإمام الحافظ أبي عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي (1408). **مناقب الإمام أبي حنيفة و صاحبيه أبي يوسف و محمد بن الحسن**، تحقيق: محمد زاهد الكوثري، أبو الوفاء الأفغانى، لجنة إحياء المعارف النعمانية، حيدر آباد، هند.
- 11- الإمام عبدالوهاب الشعراني (1409هـ- 1989م). **الميزان الكبرى**، محقق: عبدالرحمن عميرة، عالم الكتب، لبنان.
- 12- أبو عبدالله محمد بن عمر بن الحسين التيمي الرازي الملقب بفخر الدين الرازي (1420هـ). **مفاتيح الغيب= التفسير الكبير**، دار إحياء التراث العربى- بيروت.
- 13- امام سيد أبو الأعلى مودودي (1417- 1997). **تفهيم القرآن**، مترجم: سيد نياز محمد همدانى، دار العروبه للدعوة الإسلاميه، لاهور- باكستان.
- 14- أبو حامد محمد بن محمد الغزالي الطوسى (1413هـ. 1993م). **المستصفي**، تحقيق: محمد عبدالسلام عبدالشافعى، داركتب العلمية.
- 15- أبو عبدالله محمد بن أحمد بن أبى بكر بن فرح الأنصارى الخزرجى شمس الدين القرطبى (____). **الجامع الأحكام القرآن= تفسير القرطبي**، تحقيق: أحمد البردونى و إبراهيم أطفيش، دارالكتب المصرية- القاهرة.
- 16- أحمد سلامة (1963). **المدخل لدراسة القانون**، مطبعة نهضة، مصر.

- 17- الإمام ابو الأعلى المودودي (1386هـ ش). **خلافت و ملوكيت**، مترجم: خليل احمد حامدى، ناظم دارالعروبة للدعوة الإسلامية منصوره- لاهور.
- 18- ابو الفضل قاضى (1370 هـ ش). **حقوق اساسى و نهاد هاى سياسى**، چاپ دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- 19- أبو محمد موفق الدين عبدالله بن أحمد بن محمد بن قدامة (1388هـ- 1968م). **المغنى**، مكتبة القاهرة.
- 20- إبراهيم بن موسى اللخمي الشاطبي (1425- 2004). **الموافقات في اصول الشريعة**، محقق: محمد عبدالله دراز، دارالكتب العلمية.
- 21- الإمام علي بن محمد الأمدى (1404). **الأحكام في أصول الأحكام**، تحقيق: د. سيد الجميلى، داركتاب العربي، بيروت- لبنان.
- 22- أبى إسحاق إبراهيم بن موسى الشاطبي (الطبعة الثالثة 1424). **الموافقات في أصول الشريعة**، تعليق: عبدالله دراز عليه، دارالكتب العلمية، بيروت- لبنان.
- 23- أحمد مختار عبدالحميد عمر (1429- 2008). **معجم اللغة العربية المعاصرة**، عالم الكتب، القاهرة.
- 24- ابن تيمية (1976م). **الحسبة**، تحقيق: صلاح عزام، دارالشعب.
- 25- أبى محمد عبدالملك بن هشام المعافري (1375). **سيرة ابن هشام**، تحقيق: مصطفى السقا، ابراهيم الابياري و عبدالحفيظ شلبى، مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي، مصر.
- 26- أبى عبدالله محمد بن أبى بكر ابن قيم (طبع ثانية، 1401). **أحكام أهل الذممة**، تحقيق: د. صبحى الصالح، دارالعلم للملأين، بيروت- لبنان.
- 27- أبى محمد بن عبدالله المعروف بابن العربي (ط: ثالثة 1392). **أحكام القرآن**، تحقيق: علي محمد البجاوي، مطبعة عيسى البابي الحلبي و شركاه.
- 28- أحمد بن على القلقشندي (1380هـ). **مآثر الإنافة في معلم الخلافة**، تحقيق: عبدالستار أحمد فراج، عالم الكتب، بيروت- لبنان.
- 29- أبى حامد الغزالي (____). **فضائح الباطنية**، تحقيق: عبدالرحمن بدوي، مؤسسة دارالكتب الثقافية، الكويت.
- 30- أبى محمد الحسين بن مسعود الفراء البغوي (1394). **شرح السنة**، تحقيق و تخريج: شعيب الناووط، المكتب الإسلامي.
- 31- أبى اسحاق إبراهيم بن موسى الشاطبي (1323). **الإعتصام**، المكتبة التجارى الكبرى، مصر.
- 32- أبى المعالي إمام الحرمين عبدالملك الجويني (1400). **غياث الأمم في التياث الظلم**، تحقيق: د. مصطفى حلمي، د. فؤاد عبدالمنعم، دارالدعوة، الإسكندرية.
- 33- أبى الفتح محمد بن عبدالكريم بن أبى بكر أحمد الشهرستاني (1395). **الملل و النحل**، تحقيق: محمد سيد كيلانى، دارالمعرفة، بيروت- لبنان.
- 34- أبى محمد علي بن أحمد بن حزم الظاهري (ط: ثانية 1395). **الفصل في الملل والأهواء النحل**، دار المعرفة للطباعة النشر، بيروت.

- 35- أحمد بن علي بكر الرازي المعروف بالجصاص (1335). أحكام القرآن، مطبعة الأقف الإسلامية في دار الخلافة العلمية، داركتاب العربي، بيروت- لبنان.
- 36- أبي عمر محمد بن أحمد بن محمد بن قدامة المقدسي (____). الشرح الكبير، المكتبة السلفية بالمدينة المنورة.
- 37- أبي الحسن علي بن محمد بن حبيب الماوردي (____). أدب الدنيا والدين، دارالمكتبة الحياة.
- 38- أبو العباس شمس الدين أحمد بن محمد بن إبراهيم بن أبي بكر ابن خلكان البرمكي الإريكي (____). وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان، دار صادر، بيروت.
- 39- أبي عبدالله محمد بن سعد بن منيع البصري (1398). الطبقات الكبرى، دار بيروت للطباعة و النشر، بيروت- لبنان.
- 40- أبو عبدالله ابن ازرق (____). بدائع السلك في طبائع الملك، تحقيق و تعليق: د. علي سامي النشار، وزارة الاعلام العراقية.
- 41- أبو محمد الحسين بن مسعود الفراء البغوي (____). شرح السنة، تحقيق و تخريج: شعيت الأرنؤوط، المكتب الإسلامي.
- 42- أبي القاسم جار الله محمود بن عمر الزمخشري (1392). الكشاف عن حقائق التنزيل و عيوب الأقاويل في وجوه تأويل، تحقيق: محمد الصادق قمحاوي، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي و أاده، مصر.
- 43- أبي يعلى محمد بن الحسين الفراء (____). المعتمد في أصول الدين، تحقيق: د. وديع زيدان حداد، دار الشرق، المكتبة الشرقية، بيروت- لبنان.
- 44- أبي عبدالله محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي (1387). الجامع الأحكام القرآن، دار الكتاب العربي للطباعة النشر، القاهرة.
- 45- المبارك بن الخليل الموصللي الأرموي (____). آداب الملوك بالعدل، دارالكتب العلمية، بيروت- لبنان.
- 46- أبو الحسن علي بن محمد الماوردي (1411- 1991). قوانين الوزارة، مؤسسة شباب الجامعة الإسكندرية.
- 47- أبو حيان محمد بن يوسف بن حبان الأندلسي (1423- 2002). البحر المحيط، تحقيق و تخريج: عبدالرزاق المهدي، دار إحياء التراث، بيروت.
- 48- أحمد الجلال (1407). حرية الرأي في الميدان السياسي في الإسلام، دار الوفاء للطباعة و النشر و التوزيع.
- 49- أبو الأعلى المودودي تقديم محمد عاصم حداد (1378- 1967). نظرية الإسلام و هدية في السياسة والقانون والدستور، دار الفكر.
- 50- أبو الحسين أحمد بن زكرياء القزويني الرازي (1399هـ- 1979م). مقاييس اللغة، محقق: عبدالسلام محمد هارون، ناشر: دارالفكر.
- 51- أبو الحسن علاء الدين علي بن خليل الطرابلسي الحنفي (____). معين الحكام، دار الفكر.
- 52- إبراهيم بن علي بن محمد ابن فرحون (1406- 1986م). تبصرة الحكام في الأفضية و مناهج الأحكام، مكتبة الكليات الأزهرية.

- 53- اصول اساسى دولت عليه افغانستان (1310ش). مطبعة عمومي رياست مطابع
كابل 1311
- 54- اصول اساسى جمهورى دموكراتيك افغانستان (1359ش). 450 جريده رسمى
افغانستان.
- 55- اصول اساسى دولت اسلامى افغانستان (1372ش). قوانين اساسى افغانستان،
قانونپوه سرور دانش.
- 56- تقي الدين أبو العباس أحمد بن عبدالحليم بن عبدالسلام بن عبدالله بن أبي القاسم بن
محمد ابن تيمية (____). العبودية، محقق: محمد زهير الشاويش
- 57- توفيق بن عبدالعزيز السديري (1425). الإسلام و الدستور، وكالة المطبوعات
والبحت العلمى وزارة الشؤون الإسلامية الأوقاف والدعوة والإرشاد.
- 58- پوهاند عبدالواحد جهيد (1397). شرح مختصرى بر قانون اساسى افغانستان،
انتشارات حامد رسالت، كابل.
- 59- پوهنمل دوكتور عبدالقدوس راجى (1394- 1436). نظام سياسى اسلام،
مترجم: عقايد كلام- اسلام و علوم و عقايد جديد، تجديد حيات فكرى، كتاب خانه عقيدة.
- 60- پروفيسور استاد عبد رب الرسول سيف (1396ه ش). دين و دولت، انتشارات
محمدي، كابل.
- 61- جلال الدين عبدالرحمن بن أبي بكر السيوطي (1421- 2001). الدر المنثور في
التفسير بالمأثور، دار إحياء التراث، بيروت- لبنان.
- 62- حسن عميد (1389). فرهنگ فارسى عميد، ناشر: راه رشد، تهران.
- 63- حافظ عماد الدين بن كثير (1979م). البداية النهاية، مكتبة المعارف، بيروت دار
الفكر بيروت.
- 64- حافظ أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (1378- 1959م). فتح البارى بشرح
صحيح الامام البخارى، شركة مكتبة و مطبعة البابي الحلبي و اولاده، القاهرة.
- 65- خير الدين زركلى (1422م). الأعلام للزركلى، دار ابن حزم، بيروت لبنان.
- 66- الدكتور محمد عبدالقادر أبو فارس (1986). النظام السياسى فى الإسلام،
دارالفرقان، عمان- الأردن.
- 67- الدكتور وهبة الزحيلي (1405، 1985). الفقه الإسلامى و ادلته، دارالفكر،
سورية- دمشق.
- 68- الدكتور عبدالكريم زيدان (1395). أصول الدعوة، كتب خانه رشيديه، پشاور.
- 69- الدكتور عبدالقادر جعفر (1427-2006م). نظام التامين الإسلامى، دارالكتب
العلمية، بيروت- لبنان.
- 70- الدكتور شير على "ظريفى" (1393 ه ش- 2014م). الأحكام الثابتة المتغيرة،
مطبعة أحمد، كابل- افغانستان.
- 71- الدكتور عبدالكريم حامدي (1429- 2008). مقاصد القرآن من تشريع الأحكام،
دار ابن حزم للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت- لبنان.

- 72- دكتور سليمان محمد الطحاوي (1996م). **السلطات الثلاث في الدساتير المعاصرة و في الفكر السياسي الاسلامي**، القاهرة، دار الفكر العربي.
- 73- دكتور عبدالكريم زيدان (____). **الوجيز در اصول فقه**، مترجم: دكتور فرزاد پارسا، كابل، انتشارات سيرت
- 74- دكتور يوسف قرضاوى (1388). **اجتهاد در شريعت اسلامي**، مترجم: دكتور احمد نعمتى، نشر احسان، تهران.
- 75- د أحمد عبد الحميد عمر (2008). **معجم اللغة العربية المعاصرة**، مصر، عالم الكتب، ج 1
- 76- دكتور يوسف قرضاوى (1390). **فقه سياسي**، مترجم: عبدالعزيز سليمى، نشر احسان، تهران.
- 77- دكتور يوسف قرضاوى (2011). **مدخل لدراسة الشريعة الإسلامية**، مؤسسة الرسالة، بيروت- لبنان.
- 78- دكتور محمود عبدالمجيد الخالدي (1400 طبع أولى) **قواعد النظام الحكم في الإسلام**، دار البحوث العلمية.
- 79- د. محمد رأفت عثمان (____). **رئاسة الدولة في الفقه الإسلامي**، دار الكتاب الجامعي، مصر.
- 80- دكتور ضياء الدين الرييس (1979). **النظريات السياسية الإسلامية**، دار التراث، القاهرة.
- 81- الدكتور فتحي الدريني (1407- 1987). **خصائص التشريع الإسلامي في السياسة و الحكم**، مؤسسة الرسالة للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
- 82- الدكتور وهبة الزحيلي (1429- 2008). **قضايا الفقه المعاصر**، دار الفكر، دمشق.
- 83- الدكتور محمد عبدالقادر أبو فارس (1398). **القضاء في الإسلام**، مكتبة الأقصى، عمان.
- 84- رحمان على (1961م)، **تذكرة علمای هند**، چاپ محمد ايوب قادري، پاکستان، كراچی.
- 85- زين الدين أبو عبدالله بن أبي بكر بن عبدالقادر الحنفي الرازي (1420هـ- 1999م). **مختار الصحاح**، محقق: يوسف الشيخ محمد، ناشر: المكتبة العصرية- الدار النموذجية، بيروت- صيدا.
- 86- سيد قطب إبراهيم حسين الشاربي (1412هـ). **في ظلال القرآن**، دار الشروق- بيروت، القاهرة.
- 87- سيد قطب (1387). **في ظلال القرآن**، مترجم: دكتور مصطفى خرم دل، احسان، تهران.
- 88- سيد مرتضى الحسين الزبيدي (1414هـ). **تاج العروس**، وزارة الإعلام، كويت.
- 89- سعدالدين تفتازانى (1326). **العقائد النسفية**، شركة صحافة عثمانية.
- 90- شيخ ابن تيمية (1969م). **السياسة الشرعية**، دار الكتاب العربي، بيروت.

- 91- شيخ ابن تيمية (____). **منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية**، دارالكتب العمية، بيروت.
- 92- شاه ولي الله الدهلوى (____). **حجة البالغة**، طبع: باكستان.
- 93- شهاب الدين أبو عبدالله ياقوت بن عبدالله الرومى الحموي (1414هـ- 1993م) طبع الاول. **معجم الأدباء**، دارالغرب الإسلامى، بيروت- لبنان.
- 94- شمس الدين محمد بن أبي بكر ابن قيم (____). **الطرق الحكمية في السياسة الشرعية**، دار الباز للنشر و التوزيع، مكة المكرمة.
- 95- علي بن أبي العز دمشقى (____). **شرح عقيدة طحاويه**، ترجمه: اسحاق دبيري.
- 96- عبدالحمّن بن محمد بن خلدون (1983م). **مقدمة ابن خلدون**، طبعة دارالهلّال.
- 97- علامه بن عابدين شامى (1324 هـ ق). **مجموعة شامى**، چاپ: بيروت، مصر.
- 98- علامه جمال قرشي (1910م). **صراح اللغة**، هندوستان
- 99- على بن محمد البزدودي الحنفى (2011). **أصول البزدودى**، مطبعة جاويد بريس، كراتشى.
- 100- عبدالعلى محمد بن نظام الدين الأنصارى (____). **فواتح الرحموت بشرح مسلم الثبوت**، دار صادر، بيروت.
- 101- عبدالله بن احمد ابو بركات حافظ الدين النسفى (1406- 1986). **كشف الاسرار شرح المصنف على المنار**، دار الكتب العلمية، بيروت.
- 102- عبدالرحيم بن صمايل العليانى السلمى (____). **دراسة موضوعية للحائية و لمعة الاعتقاد و الواسطية**، مصدر الكتاب: دروس صوتية قام بتقريغها موقع الشبكة الإسلامية، <http://www.islamweb.net>
- 103- على بن محمد الماوردى (1398- 1978) **الأحكام السلطانية**، ناشر: دار الكتب العلمية- بيروت.
- 104- عبدالله بن عمر بن سليمان الدميغى (____). **الإمامة العظمى عند اهل السنة والجماعة**، دار طيبة، الرياض.
- 105- عبدالعزيز محمد علاء الدين البخاري (1394). **كشف الأسرار عن أصول البزدودى**، دارالكتب العربي، بيروت.
- 106- علاء الدين علي المتقى بن حسام الدين الهندي فوري (1405- 1985). **كنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال**، مؤسسة الرسالة، بيروت.
- 107- عبدالقادر عودة (1408- 1988). **الإسلام و أوضاعنا السياسية**، مؤسسة الرسالة، بيروت.
- 108- علاءالدين أبوبكر بن مسعود بن أحمد الكاسانى الحنفى (1406- 1986م). **بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع**، دارالكتب العلمية.
- 109- عبدالمنعم قنديل (____). **زندگى نامه امام بخارى**، مترجم: محمد صديق دهوارى، سايت عقيدہ.
- 110- قانونپوه سرور دانش (1394). **حقوق اساسى افغانستان**، كابل، انتشارات اميرى

- 111- قانون اساسى افغانستان، 1382 هـ ش.
- 112- قانون اساسى افغانستان (1343ش). 12 جريده رسمى افغانستان.
- 113- قانون اساسى جمهورى افغانستان (1355ش). 360 جريده رسمى افغانستان.
- 114- قانون اساسى جمهورى افغانستان (1366ش). 660 جريده رسمى افغانستان.
- 115- قانون اساسى جمهورى افغانستان (1369ش). 728 جريده رسمى
- 116- قانونپوه محمد اشرف رسولى (1391 هـ ش). **تحليل و نقد قانون اساسى افغانستان**، انتشارات سعيد، كابل.
- 117- قاضى ابي يعلى محمد بن الحسين الفراء الحنبلى (1386). **الأحكام السلطانية**، تحقيق: محمد حامد الفقهي، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابى الحلبي، القاهرة- مصر.
- 118- كمال الدين محمد بن عبدالواحد السيواسى ابن الهمام (____). **فتح القدير شرح الهداية**، طبع دارالفكر، بيروت.
- 119- لجنة مكونة من عدة علماء و فقهاء في الخلافة العثمانية، **مجلة الأحكام العدلية**، كارخانه تجارت كتب، آرام باغ، كراتشى
- 120- محمد بن عبدالله الخطيب التبريزى (____). **مشكاة المصابيح**، مكتبه فريديه، بياور.
- 121- محمد بن عيسى بن سورة بن موسى الترمذى (1419-1998). **صحيح الترمذى**، المحقق: محمد ناصر الدين الألبانى، مكتبة المعارف.
- 122- محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب الأملى، أبو جعفر الطبرى (1420هـ- 2000م). **جامع البيان فى تأويل القرآن**، المحقق: أحمد محمد شاكر، مؤسسة الرسالة.
- 123- محمد رفيق چودرى (____). **مصاحبه با قرآن**، مترجم: دكتور ابو ادريس عبدالله خاموش هروى، كويت، انتشارات الغراس الكويت، 483
- 124- محمد بن مكرم الافريقى ابن منظور (____). **لسان العرب**، تحقيق: عبد الله الكبير، محمد حسن الله، هاشم الساذلى، بيروت: دار المعارف، ج 2
- 125- مولانا گوهر رحمن (1394). **سياست اسلامى**، مترجم: استاد عبدالعظيم نيازى، كابل، انتشارات مستقبل
- 126- محمد بن ادريس بن العباس بن عثمان الشافعى (1410هـ- 1990م). **كتاب الأم**، دارالمعرفة- بيروت.
- 127- محمد بن أبى بكر بن أيوب بن سعد شمس الدين ابن قيم الجوزية (____). **إعلام الموقعين عن رب العالمين**، تحقيق: محمد بن عبدالسلام إبراهيم، دارالكتب العلمية- بيروت.
- 128- محمد بن أحمد بن الأزهرى الهروى، أبو منصور (2001م). **تهذيب اللغة**، محقق: محمد عوض مرعب، دار إحياء التراث العربى- بيروت.
- 129- محمد بن على بن محمد بن عبدالله الشوكانى اليمنى (طبع الأول: 1327). **إرشاد الفحول إلى تحقيق الحق من علم الأصول**، محقق: الشيخ أحمد عزو عناية
- 130- مصطفى أحمد الزرقا (1418- 1998م). **المدخل الفقهي العام**، دارالقلم، دمشق.
- 131- مصطفى الزرقاء (____). **فتاوى مصطفى الزرقاء**، دار القلم- لبنان.

- 132- محمد إبراهيم بن أحمد بن جعفر الكتاني الحسني (1411م). **الإجتهد والمجتهدون بالأندلس والمغرب**، محقق: الشريف حمزة الكتاني.
- 133- محمد فاروق نبهان (1974). **نظام الحكم في الإسلام**، مؤسسة الرسالة، بيروت- لبنان.
- 134- محمد أبو زهرة (2010). **أصول الفقه**، دار الفكر العربي.
- 135- محمد بن علي بن محمد الشوكاني (____). **ارشاد الفحول**، دار المعرفة، بيروت- لبنان.
- 136- مولانا أحمد المعروف بملا جيون صاحب الشمس البازغة (____). **نور الأنوار شرح المنار**، دار الكتب العلمية، بيروت.
- 137- محب الله ابن عبدالشكور البهاري (____). **مسلم الثبوت**، دار صادر.
- 138- مولانا عبدالباقى حقاني (1443- 1391). **نظام سياسي و ادارى اسلام**، مترجم: مولانا قارى محمد مهدي بدخشاني، المكتبة الحقانية لعلوم السياسة الشرعية، پشاور.
- 139- مجمع اللغة العربية (1424). **المعجم الوجيز**، ناشر: مجمع اللغة العربية.
- 140- مجمع اللغة العربية (1425- 2004). **معجم الوسيط**، ناشر الكتاب: مكتبة الشروق الدولية.
- 141- محمد قطب (1393). **اسلام و دموكراسى**، مترجم: سعيد يوسفى، مركز نشر انديشه اسلامى.
- 142- محمد تقى عثمانى (1426). **تكملة الملهم بشرح صحيح الإمام مسلم**، تحقيق: حسن بن أمين بن المندوه أبو الأشبال، دار إحياء التراث العربى.
- 143- محمد بن اسماعيل الأمير اليمنى الصنعانى (1182- 1059). **سبل السلام شرح بلوغ المرام**، دار الفكر.
- 144- محمد الأمين بن محمد المختار الجكني الشنقيطي- طبع على نفقة محمد بن عوض بن لادن رحمه الله (ط: الثانية 1400). **أضواء البيان في إيضاح القرآن بالقرآن**. مكتبة التراث الإسلامى، حلب.
- 145- محمد أمين الشهير بابن عابدين (1386- 1966). **حاشية ابن عابدين والمسمأة رد المختار على الدر المختار شرح تنوير ابصار**، شركة مكتبة و مطبعة البابى الحلبي و أولاده- القاهرة.
- 146- محمد بن علي ابن طباطبا (1345- 1991). **الفخري في الآداب السلطانية**، مكتبة الثقافة الدينية.
- 147- محمد بن مكرم المعروف بابن منظور الأفريقي(____). **مختصر تاريخ دمشق**، تحقيق: روحية النحاس، رياض عبدالحميد مراد، محمد مطيع الحافظ.
- 148- كامل علي إبراهيم رباع (1425- 2004). **نظرية الخروج في الفقه السياسي في الإسلام**، دار الكتب العلمية، بيروت- لبنان.
- 149- محمود الخالدي (1983). **الأصول الفكرية للثقافة الإسلامية**، دار الفكر للنشر والتوزيع، عمان.

- 150- محيي الدين عبدالقادر (1398هـ- 1987م). الجواهر المضيئه في طبقات الحنفية، تحقيق: عبدالفتاح الحلو، مطبعة الحلبي، القاهرة
- 151- عبدالغني الدقر (1998م). الإمام مالك بن أنس- إمام دار الهجرة، سوريا: دار القلم، ص: 21-29-380.
- 152- نظامنامه اساسى دولت عليه افغانستان (1301ش و 1303ش). مطبعة دايره تحريريات مجلس عالى وزرا، 1303
- 153- ناصر الدين أبو سعيد عبدالله بن عمر بن محمد الشيرازى البيضاوي (المتوفى: 685هـ). أنوار التنزيل و أسرار التأويل، تحقيق: محمد عبدالرحمن المرعشلي، دار إحياء التراث العربى- بيروت.
- 154- نظام الدين عبدالله (1396). شرح مختصر قانون اساسى افغانستان، انتشارات سعيد، كابل.
- 155- وزارة الأوقاف الشؤون الإسلامية-الكويت (1404-1427هـ). الموسوعة الفقهية الكويتة، الكويت، دارالسلام.
- 156- يحيى بن شرف الدين النووى (631-676). شرح النووى على صحيح مسلم، المطبعة المصرية و مكتبها، مصر.

Abstract;

The subject of this thesis is governance in terms of Sharia and the constitution of Afghanistan.

And this issue is of great importance, because it is one of the hot and controversial topics in today's era; Because human beings have a social life, they interact and deal with each other from which disputes and conflicts

arise, according to solutions, principles and laws are needed to resolve those conflicts in the light Otherwise we need a contingent power and domination to force everyone to respect those laws, so this is where the debate over legislation or legislative sovereignty and its implementation or enforceable sovereignty comes into play.

The main objectives of this dissertation are the issues that have been addressed in three chapters.

The first chapter describes the key terms related to the issue, including the definition of sovereignty and the introduction of the Afghan constitution. The second chapter includes the issue of legislative sovereignty in terms of Sharia and the constitution of Afghanistan and related topics such as the sovereignty of God, the status of the Prophet and the mujtahids and the general public, the rule of the constitution of Afghanistan and the rule of the Western system.

The third chapter discusses the rule of law in terms of Sharia and the constitution of Afghanistan, which includes the caliphate in terms of Sharia and the constitution of Afghanistan, the powers of enforcement in terms of Sharia and the constitution of Afghanistan, the legislature in terms of law and The constitution of Afghanistan is the judiciary from the point of view of Sharia and the constitution of Afghanistan.



Salam University
Faculty of Sharia
Master Program in sharia and
law



Islamic Republic of Afghanistan
Ministry of higher education
DM of academic affairs

Sovereignty in terms Islamic law and constitution of Afghanistan

(A master's thesis)

Student: Rahima (sadat)

Supervisor: Professor Dr. Najibullah (saleh)

Year: 2020



Salam University
Faculty of sharia
Master program in sharia and
law



Islamic Republic of Afghanistan
Ministry of higher education
DM of academic affairs

Sovereignty in terms of Islamic law
and constitution of Afghanistan
(A master' thesis)

Student: Rahima(sadat)

Supervisor: Professor Dr. Najibullah(saleh)

Year: 2020